

# احادیث صعب و مشکل

امام هشتم (ع)

نوشته

محقق مفسر

علامه مصطفوی

هرگونه ترجمه ، کپی ، خلاصه و شرح سازی و غیره در کلیه آثار این مرکز ، شرعاً  
حرام و غیر مجاز بوده و مشمول قوانین می باشد



مرکز نشر آثار علامه مصطفوی

ثبت شده در تهران، لندن و قاهره  
[www.AllamehMostafavi.com](http://www.AllamehMostafavi.com)

تمام حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به مرکز نشر آثار علامه مصطفوی می باشد

## این کتاب شریف

ما در این مجموعه سی موضوع البتّه با لواحق ، که در ارتباط با احادیث صعب و مشکل و متشابه ، از کتاب عیون الأخبار محدّث بزرگوار صدوق رضوان الله علیه ، انتخاب کرده ، و بنحو اجمال و اختصار معانی آنها را توضیح دادیم . و اگر خداوند متعال توفیقی عنایت فرمود : جلد دومی نیز از احادیث مشکل امام ثامن الائمه علیه السلام ، انتخاب کرده ، و بهمین روش آنها را توضیح میدهیم .

و ضمناً توجّه شود که : خطبه توحیدیه امام علیه السلام که بنام - رساله معرفت الله - منتشر گردیده است : جزو کتب محتوی کلمات صعب امام است که باید در مطالب آنها دقت تمام بشود .

حسن مصطفوی



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ ، وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْمُعْصومِينَ .

دوست میدارم که : جزو افراد خادمین آستان قدس رضوی باشم ، و متأسفانه خدمتی از دستم ساخته نیست ، مگر آنکه در رابطه بحضرت ایشان صفحاتی در حدود توانایی محدود خود بنویسم . و چون در احادیث مرویه از آنحضرت در کتاب عیون الأخبار و غیر آن ، جملات سنگین و روایات صعبی دیده میشد ، إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمَنُ بِهِ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ - کافی - کتاب الحجّة ، خواستم با استمداد و استعانت از توجّهات و أَلطاف پروردگار متعال ، قسمتی از آنها را بنحو اختصار و لزوم توضیح بدهم ، شاید باین عنوان خود را از خادمین پیشگاه آنحضرت بحساب آورده ، و افتخار خدمت را داشته باشم .

و معتقدم که : اینمعنی بزرگترین موفقیت و سعادت است .

شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ إِجْتِبَاءً وَ هَدْيًا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۶ / ۱۲۱

حسن مصطفوی



يا زائراً قد نهضاً      مُبتدراً قد ركضاً  
أبلغ سلامي زاكياً      بطوس مولاى الرضا  
سبط النبي المصطفى      و ابن الوصي المرتضى  
و قل له من مُخلص      يرى الولا مفترضاً  
فى الصدر لفتح حُرقة      تترك قلبى حرضاً  
يا حَبَّذا رَفُضى لِمَن      نابذكم و أبغضاً

---

إنَّ ابنَ عبّادَ استجارَ بكم      فكلُّ ما خافه سيكفاه

عيون - صاحب ابن عبّاد - مقدّمه





## باب ١

## أمّ الرضا عليهما السلام

عن عليّ بن ميثم ( ما رأيت أحداً قطّ أعرف بأمر الأئمة و أخبارهم و مناكحهم منه ) قال : اشتريت حميدة المصفاة و هي أمّ أبي الحسن موسى بن جعفر و كانت من أشرف العجم ، جاريةً مولدةً و اسمها تُكتم و كانت من أفضل النساء في عقلها و دينها و إعظامها لمولاتها حميدة المصفاة ، حتّى أنّها ما جلست بين يديها منذ ملكتها إجلالاً لها . فقالت لابنها موسى ( ع ) يا بُنَيَّ إنّ تُكتم جارية ما رأيت جارية قطّ أفضل منها ، و لست أشكّ أنّ الله تعالى سيظهر نسلها إن كان لها نسل ! و قد وهبتها لك فاستوص بها خيراً . فلمّا ولدت له الرضا : سمّاها الطاهرة .

عيون ب ٢ ح ٢

عليّ بن ميثم عن أبيه قال : لمّا اشتريت حميدة أمّ موسى بن جعفر عليهما السلام أمّ الرضا (ع) نجمة ، ذكرت حميدة أنّها رأت في المنام رسول الله ص يقول لها : يا حميدة هبي نجمة لابنك موسى فانه سيولد له منها خير أهل الأرض ! فوهبتها له ، فلمّا ولدت الرضا (عليه السلام) سمّاها الطاهرة . و كانت لها أسماء منها نجمة و أروى و سکن و سمانة و تُكتم ، و هو آخر أساميها . قال عليّ بن ميثم :

سمعت أُمِّي (أبي - خ ل) تقول: كانت نجمةً بَكَرًا لَمَّا اشترتها حميدةٌ.

عیون ب ۲ ح ۳

توضیح :

از این احادیث مطالبی استفاده میشود :

۱- كانت من أفضل النساء في عقلها و دينها، ما رأيت جارية قط أفضل منها، و لست أشك أن الله تعالى سيظهر نسلها، فإنها سيولد له منها خير أهل الأرض :  
از این جملات معلوم میشود که : این جاریه از نظر فطرت و استعداد ذاتی ، و هم از لحاظ عقل و فهم و تشخیص خیر و صلاح ، و باز از جهت عبادت و خضوع در مقابل احکام دینی ، و همچنین از قسمت فضیلت‌های انسانی و صفات برجسته نفسانی : در مرتبه أعلا و أرفع و کاملی بوده است .

البتة مادر محلّ رشد فرزند است ، و رشد و تربیت لازمست در محیط سالم و پاک و متناسبی صورت بگیرد ، مخصوصاً اگر زمینه برای تربیت فرزندی چون امام باشد .

۲- تُكْتَمُ : بصیغه مضارع مجهول ، و تسمیه باین کلمه بلحاظ مکتومه بودن مقامات او در خارج است ، و نام‌گذاری با صیغه‌های مضارع متداول در میان عرب بوده است .

۳- علی بن میثم : از اطلاع دقیق او از خصوصیات أهل بیت (ع) کشف میکند از قرب و منزلت او .

۴- جارية مؤلّده : جاریه‌ای است که در محیط عرب متولّد و تربیت پیدا کند ، و

أصالت عربی نداشته باشد .

و ظاهراً در آیامِ اسارت با اسمِ تکتُم خوانده شده ، و سپس در خانه حَمیده مصفاة بنامِ نجمه ، و بعد از وضع حمل طاهره شده است . و القاب دیگر هرکدام بمناسبتی اطلاق میشده است .

۵- اشترت حَمیده المصفاة: حمیده از أهل آفریقا و بربر ، و گفته شده است که از أهل اندلس و دختر صاعد بوده است .

و او را نماینده حضرت باقر (ع) به هفتاد دینار طلا از برده فروش خریده و سپس او را به فرزندش حضرت صادق (ع) تزویج کرده ، و فرمود : بهترین أهل زمین از او متولد خواهد شد . رجوع شود به رجال ممقانی - (الکنی ص ۷۶ - حمیده بربریّه) و بحار الأنوار - (تاریخ امام موسی علیه السلام) .

## باب ۲

## تسميته بالرضا (ع)

عن عبدالعظيم الحسني عن سليمان بن حفص ، قال : كان موسى بن جعفر (ع) يسمي ولده عليا ، الرضا ، و كان يقول : أدعوا إليّ ولدي الرضا ، و قلتُ لولدي الرضا ، و قال لي ولدي الرضا . و إذا خاطبه قال : يا أبا الحسن .

عيون ب ۱ ح ۲

ترجمه:

سليمان گوید : امام موسی کاظم فرزند خود علی را بلقب - رضا ، می نامید ، و در مقام مکالمه میفرمود : فرزندم رضا را بسوی من بخوانید ، و بفرزندم رضا چنین گفتم ، و فرزندم رضا چنین گفت . و اگر او را خطاب میکرد ، میفرمود : یا أبا الحسن .

توضیح :

از این حدیث شریف ، فهمیده میشود که : این نامگذاری بوسیله پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر (ع) صورت گرفته است .  
 یسْمِي ولده عليا الرضا : از این حدیث ضعف وجه تسمیه های دیگر که نقل میشود ، معلوم خواهد شد .

و چون تسمیه از جانب خداوند متعال و اولیاء او ، بطور قطع و واقعیت روی مناسبت باید باشد : استفاده میشود که آنحضرت مظهر صفت رضا و مصداق اینحقیقت است .

یا أبا الحسن یا علی بن موسیٰ أیها الرضا یا بن رسول الله - دعای توسل .  
و أمّا ولادت آنحضرت : بقول مشهور ، در یازدهم ذیقعدة از سال صد و پنجاه و سه هجری در مدینه طیبه ، و وفاتش در آخر صفر از سال دویست و سه بوده ، و در طوس مدفون شده است .

و بطوریکه در عیون الاخبار روایت میکند : مدّت عمر آنحضرت چهل و نه سال بوده است که بیست و نه سال در حیات پدرش بوده ، و مدّت بیست سال پس از رحلت پدر بزرگوارش مقام امامت را داشته است ، و در سال ۲۰۱ باصرار تمام مأمون از مدینه بسوی خراسان حرکت کرده و بناء بقولی تولّد آنحضرت در سال ۱۴۸ بوده است که در اینصورت عمر شریف آنحضرت حدود پنجاه و پنج سال خواهد شد .

و خصوصیات زندگی آنحضرت در کتب تواریخ و أحادیث مذکور است ، و در اینکتاب احتیاجی بنقل آنها نیست .

## باب ٣

## من النصوص عليه (ع)

١- عن المفضل بن عمر قال : دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام و عليُّ ابنه في حجره ، و هو يُقْبَلُهُ و يَمُصُّ لِسَانَهُ و يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ و يَضُمُّهُ إِلَيْهِ و يقول : بأبي أنت و أمي ، ما أطيَّبَ رِيحَكَ و أَطَهَرَ خَلْقَكَ و أْبَيْنَ فَضْلَكَ ! قلتُ جُعِلتُ فداك ، لقد وقع في قلبي لهذا الغلام من المودة ما لم يقع لأحدٍ إلا لك ! فقال لي يا مفضل هو مني بمنزلتى من أبي عليه السلام ، ذرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضِ و اللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . قال ، قلت : هو صاحب هذا الأمر من بعدك ؟ قال نعم ، مَنْ أَطَاعَهُ رَشِدٌ و مَنْ عَصَاهُ كَفَرٌ .

عيون ب ٤ ح ٢٨

٢- عن يزيد بن سُلَيْطِ الزَيْدِيِّ قال لقينا أبا عبد الله عليه السلام في طريق مكة و نحن جماعة فقال ... و فيه اخرى (أى و فى موسى ابنه خصلة اخرى) يُخْرِجُ اللهُ تَعَالَى مِنْهُ غَوثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ و غِيَاثَهَا و عِلْمَهَا و نَوْرَهَا و فَهْمَهَا و حَكْمَهَا و خَيْرَ مَوْلُودٍ و خَيْرَ نَاشِئٍ ، يَحِقُّنَ اللهُ بِهِ الدِّمَاءُ و يُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ و يُلْمُّ بِهِ الشَّعْثَ و يَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ و يَكْسُوبُهُ الْعَارَى و يُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ و يُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ و يُنْزِلُ بِهِ الْقَطْرَ و يَأْتِمُرُ بِهِ ( و يَأْمَنُ لَهُ - خ ) الْعِبَادَ ، خَيْرَ كَهْلٍ و خَيْرَ نَاشِئٍ ، يُبَشِّرُ بِهِ

عشیره قبله اوان حکمه ، قوله حکم و صمته علم ، یبیین للناس ما یختلفون فیه .  
فقال أبی : بأبی أنت و امی فیکون له ولد ؟

عیون ب ۴ ح ۹

ترجمه :

۱- مفضل بن عمر گوید : به محضر حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم ، و فرزندش علی در بغل او بوده ، و او را می بوسید و زبانش را می مکید ، و او را بروی شانه خود می گذاشت ، و بخود می چسبانید ، و میگفت : پدر و مادرم فدای تو باد ! چقدر بوی تو پاکیزه است ، و بدن تو طاهر است ، و برتری و فضیلت تو روشن است !

گفتم : فدای تو گردم ! هر آینه از این غلام در قلب من محبت و مودتی پیدا شد که تابحال نسبت بهیچ فرزندی پیدا نشده است ، مگر برای تو .

فرمود : ای مفضل ، این فرزند از من چون مقام و منزلت من باشد از پدرم - ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم .

گفتم : آیا او بعد از تو صاحب امر و ولی امور مسلمین خواهد بود ؟

فرمود : بلی ، کسیکه از او اطاعت کند در هدایت است ، و اگر کسی بمقام ولایت او عاصی شود کافر خواهد بود .

۲- یزید بن سلیمان گوید : در راه مکه حضرت صادق علیه السلام را ملاقات کردیم ، و ما جماعتی بودیم ... و فرمود : برای فرزندم موسی ع خصلت دیگر مهمتری هست : خارج میکنند پروردگار متعال از صلب او کسیرا که پناه و علم و نور و فهم و حکم این

امت است ، و او بهترین مولود و بهترین نشو و زندگی کننده باشد ، و خداوند بوسیله او خونهای مسلمین را حفظ کرده و اختلافات را از میان آنان برطرف سازد ، و التیام میدهد با او پراکندگی و تفرّق را ، و جمع میکند بوجود او جدا شده‌ها را ، و میپوشاند بوسیله او افراد عریانرا ، و سیر میکند با او گرسنگانرا ، و أمن میدهد باو اشخاصیرا که در ترس و وحشت هستند ، و نازل میکند بسبب او بارانرا ، و بندگان خدا بوسیله او اطاعت از اوامر الهی کرده و در مورد أمن و اطمینان واقع میشوند ، او بهترین سالخورده و بهترین سیرکننده در جریان زندگی است ، و بشارت میدهد قوم و عشیره خود را پیش از آیام حکم و حکومت او ، گفتار او قاطع و حقّ ، و سکوت او باقتضای علم باشد ، آشکار میکند بمردم آنچه را که اختلاف پیدا میکنند .

### توضیح :

نصوصی که دلالت میکند بمقام خلافت آنحضرت زیاد است ، و ما بهمین دو حدیث اکتفاء کرده ، و مقداری توضیح میدهیم :

۱- هو منی بمنزلتی من ابي : اشاره میشود بمقام معنوی و روحانی آنحضرت که خلافت باشد از پدر بزرگوارش ، چنانکه پدرش مقام خلافت را از امام سابق داشت ، تا برسد برسول اکرم .

۲- من اطاعه رشد و من عصاه كفر : اینجمله نتیجه مقام منزلت است . و لزوم اطاعت و کفر در عصیان : کشف میکند از مقام خلافت و جانشینی از رسالت ، و ملازمه فیما بین کفر بولایت و کفر برسالت ، چنانکه کفر برسالت ملازم است با کفر به پروردگار متعال . واگر نه : هرگز عصیان مطلق دلالت بر کفر نمیکند .



۳- و غیایها و علمها و نورها: صفاتی که در این حدیث ذکر میشود، منطبق بصفات امامت و خلافت است، زیرا پیغمبر اکرم و خلیفه منصوص آلهی هستند که پناهگاه امت و نور هدایت و سلوک بندگان خدا و مظهر علوم و معارف آلهی میباشند، و همچنین صفات دیگری که ذکر شد - قوله حُکْم و صَمْتَه علم - الحدیث. البته باید توجه شود که: امام پناهگاه صد در صد امت است از لحاظ معنوی و روحانی و در معارف و حقائق و کشف معضلات در سلوک بسوی لقاء پروردگار متعال، و إفاضه برای ارواح مستعدّه و دستگیری آنان در مراحل سیر و تهذیب نفس. و أمّا از لحاظ مادّی: حکم و حکومت و قانون و اجرای عدالت و إرشاد و هدایت و ولایت مطلق با او و حقّ او است، و اینمعی در حدود امکانات و نبودن موانع صورت عمل میگیرد.

۴- یَحِقُّنَ اللّٰهُ بِهِ الدِّمَاءُ: اختلافات و دشمنیها و خونریزیها و جنگهایی که از جانب علویین و حکومتهای ظالم بوجود آمده، و پیوسته موجبات اضطراب و وحشت و بیخانمانی و کوچ و غربت و خوف خانوادههای علویین بود، در اثر وجود عالم و محیط و مدبّر، و در تحت ولایت و پیشوایی امام که باقتضای سیاست روز مورد توجه خلفای جور قرار میگرفت: برطرف گردید. و در نتیجه خانوادههای علوی در هر شهر و محلی بودند: بأمن خاطر و آسایش فکر و خوشی در زندگی إمرار معاش کردند.

۵- قوله حُکْم و صَمْتَه علم: حُکْم مصدر و بمعنی قضایی است که قاطع و از روی قطع و یقین باشد، و أعمّ است از احکام شرعی یا عرفی یا مربوط بحقائق و معارف آلهی. و صَمْت مصدر و در مقابل نطق و تکلّم است، و تکلّم بیجا و صمت

بیجهت هر دو قبیح است ، و صَمَت باید روی برنامه علم و صلاح و معرفت باشد ، نه  
جهل و غفلت .

## باب ۴

## فی علامات الامام (ع)

۱- عن ابن فضال، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام، قال: للإمام علامات، يكون أعلم الناس وأحكم الناس وأكفَى الناس وأتقى الناس وأحلم الناس وأشجع الناس وأسخى الناس وأعبد الناس، ويؤكّد مختوناً ويكون مطهراً ويرى من خلفه كما يرى من بين يديه، ولا يكون له ظلّ.

عيون ب ۱۹ ح ۱

۲- وفي حديث آخر: إنّ الإمام مؤيّد بروح القدس، وبينه وبين الله عمود من نور يرى فيه أعمال العباد، وكلّما احتاج اليه لدلالة: اطلع عليه، ويُبسط له فيعلم ويقبض عنه فلا يعلم.

عيون ب ۱۹ ح ۲

ترجمه:

۱- حضرت رضا (ع) در حدیث مفضلی میفرماید: برای امام علامتهایی هست، و او عالمترین مردم و حاکمترین و کفایت کننده ترین و متقی ترین و حلیمترین و شجاعترین و عابدترین مردم باشد. و او متولد میشود در حالت ختنه شده و پاکیزه.

و او از پشت سر می‌بیند همچنانکه از مقابل می‌بیند ، و برای او سایه‌ای نباشد .  
 ۲- و در حدیث دیگر است که : امام بسبب روح القدس تأیید و تقویت میشود ، و در میان او و خداوند متعال عمود ممتدّیست از نور که می‌بیند در آن اعمال بندگانرا ، و هر آنچه را که نیاز داشته باشد و بخواهد بداند از لحاظ بدست آوردن دلالت و راهنمایی بآن : آگاه و مطلع شود از آن . پس آن نور عمودی منبسط شود و در آن نور علم پیدا گردد ، و چون منقبض و جمع شد نتوان علم پیدا کرد .

#### توضیح :

در این دو حدیث شریف اشاراتی هست که لازم است توضیح داده شود :  
 ۱- یكون أعلم الناس و أحکم الناس : باید توجه داشت که این صفات تحصیلی و اکتسابی نیست ، بلکه ذاتی است .  
 زیرا امام فطرتاً مظهر و جلوه‌گاه صفات الوهیت است ، و او ذاتاً آینه و نمودار اسماءِ الهی باشد ، و او وجه الله است که مردم با مواجهه و نظر بروحانیت و نورانیت او نظر بخدا میکنند .  
 اسماءِ الهی چون رحمن و کریم و حلیم و حکیم و حنان و برهان و جواد و ناصر و جلیل و جمیل و دلیل و قدّوس و عظیم و عالم و صادق و نور و بصیر و حمید و هادی و ولیّ ، در وجود امام تکویناً تحقق پیدا کرده ، و باین لحاظ صفاتِ الهی را نشان میدهد .

در عیون ب ۲۰ ح ۱ میفرماید : امامت خلافت پروردگار و خلافت رسول خدا است ، امام امین خدا در زمین و حجّت او بر بندگان و خلیفه او در بلاد و

دعوت کننده بسوی او میباشد ، امام در زمان خود تنها و معادلی ندارد ، و برای او در علم هم‌رتبه‌ای نیست ، و نظیر و مثلی او را نباشد ، و بهرگونه فضیلتی ممتاز بوده ، بدون آنکه آن فضائل با طلب و کسب تحصیل شود ، بلکه از جانب خداوند بخشیده میشود .

۲- **بینه و بین الله عمود من نور** : نور اگر در وجود خود بنده بلحاظ اینکه در نفس پاک او است ، منظور شود : بسیار محدود و ضعیف خواهد شد . و اگر بلحاظ افاضه و اناره حق تعالی و بسط امتداد روحانی آن که تعلق به بنده‌ای میگیرد ، در نظر گرفته شود : این نوری خواهد بود که متصل میشود بدریای نامتناهی .

و نور عمودی فیما بین پروردگار متعال و رسول و یا خلیفه او : نوریست که بنحو استمرار فیما بین خدا و ولی او ادامه داشته ، و با این نور وسیع و نافذ و لطیف بهر جانبی که تاریک بوده و روشن بودن او اراده شود : توجه و احاطه و شهود روحی میگردد .

و اینمعنی در هر شهود و دید یقینی انسان لازم و مسلم است ، و البته خصوصیات آن باختلاف مراتب فرق میکند ، و حصول این مقام در امام توأم با تکوین و اعطاء و افضال و مشیت الهی است ، و در مؤمنین از راه اکتساب و ریاضت و تزکیه و اعمال صالح تا زمینه ، برای افاضات الهی و تعلق نور مهیّا و مستعدّ گردد .  
و معنای - **المؤمن ینظر بنور الله** - همین است .

۳- و **یری من خلفه** : منظور دیدن با چشم بدنی نیست ، زیرا آن امر طبیعی مادی است که محتاج میشود بانعکاس صورت شیء مقابل در سطح شبکیه چشم تا بوسیله عصب باصره در مغز احساس گردد .

بلکه دیدن با نور قوه باصره روحانی است که : بعکس باصره چشم ، نور باصره قلب در اشیاء احاطه کرده و آنها را که مورد توجه قرار میگیرند درک میکند . و در اینمورد فاصله مکانی مطرح نیست . و این باصره روحانی از محیط زمان و مکان بیرون است .

و چون روحانیت و نورانیت امام در مرتبه أعلا و أتم است : او همینطوریکه با چشم ظاهری در هر زمان و هر مکانی می بیند ، با چشم باطنی روحی نیز میتواند در هر زمان و مکانی بهر چیزیکه بخواهد ناظر باشد ، و پشت سر او با پیشروی او هیچگونه فرقی پیدا نمیکند .

و این نور باصره در محیط نورانیت نور عمودی فیما بین پروردگار متعال و ولی او صورت میگیرد ، و در حقیقت رشته مخصوص و جزئی است از همان نور عمودی که ذکر شد .

و البته این دو نور در مؤمنینی هم که تهذیب شده اند بمقدار استعداد ذاتی و تزکیه و تطهیر باطن پیدا میشود ، زیرا مؤمن کامل مظهر صفات امام و نمایش دهنده و نمونه ای باشد از نورانیت امام علیه السلام .

۴- و یُسِطُ لَهُ : بَسَطٌ و قَبْضٌ یعنی امتداد و اتساع پیدا کردن ، و جمع کردن که تحت تسلط قرار گیرد .

و چون خداوند متعال مالک مطلق و حاکم مطلق و فعال مایشاء و بما یشاء و کیف یشاء است : قهراً تمام امور و همه حرکات و أعمال خارجی تحت نظر و صلاح بینی و نظم و اراده او انجام گرفته ، و مخصوصاً إفاضات و بذل رحمت و بسط فیض و نور و هدایت و معرفت ، در هر مرحله و در هر موضوع و در هر زمان و

موردی باشد : تحت اختیار تامّ و نافذ و مشیّت کامل و إحاطه و علم او صورت  
میگیرد .

## باب ٥

## إنهم أفضل ما خلق الله عز وجل

عن عبدالسلام بن صالح الهروي، عن علي بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن ابيطالب عليهم السلام قال، قال رسول الله (ص): ما خلق الله خلقاً أفضل ولا أكرم عليه مني. قال علي (ع): فقلت يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل عليه السلام؟ فقال يا علي إن الله تبارك وتعالى فضل أنبياءه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدى لك يا علي وللأئمة من بعدك، وإن الملائكة لخذامنا وخذام محبينا... لولا نحن ما خلق الله آدم (ع) ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الأرض، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه، لأن أول ما خلق الله عز وجل أرواحنا، فأنطقها بتوحيده وتمجيده، ثم خلق الملائكة، فلما شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً استعظمت أمرنا، فسبحنا لتعلم الملائكة أننا خلق مخلوقون، وأنه منزّه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسبيحنا ونزهته عن صفاتنا، فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا لتعلم الملائكة أن لا إله إلا الله وأنا عبده ولسنا بالآلهة يجب أن نعبد معه أو دونه، فقالوا لا إله إلا الله، فلما شاهدوا كبر



مَحَلَّنَا : كَبَّرْنَا ، لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّ اللَّهَ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُنَالَ عَظْمَ الْمَحَلِّ إِلَّا بِهِ ، فَلَمَّا شَاهَدُوا مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا مِنَ الْعِزَّةِ وَالْقُوَّةِ قَلْنَا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، لَتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنْ لَا حَوْلَ لَنَا وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، ... ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوْدَعَنَا صُلْبَهُ وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لَهُ تَعْظِيمًا لَنَا وَإِكْرَامًا ، وَكَانَ سَجُودُهُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عِبُودِيَّةً وَلَا دَمَ إِكْرَامًا وَطَاعَةً لِكُونِنَا فِي صُلْبِهِ ، فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقد سَجَدُوا لِآدَمَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ... فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ أَتَقَدَّمُ عَلَيْكَ ! فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ عَلَى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِينَ وَفَضَّلَكَ خَاصَّةً ... فَلَمَّا انْتَهَيْتُ بِهِ إِلَى حُجُبِ النُّورِ قَالَ لِي جِبْرِيْلُ تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ ! وَتَخَلَّفَ عَنِّي ، فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ تُفَارِقُنِي ؟ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّي الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ إِلَى هَذَا الْمَكَانِ ، فَإِنْ تَجَاوَرْتُهُ احْتَرَقَتْ أَجْنَحَتِي بِتَعَدِّي حُدُودَ رَبِّي ... فَقُلْتُ يَا رَبِّ وَمَنْ أَوْصِيَانِي ؟ فَنُودِيْتُ يَا مُحَمَّدُ أَوْصِيَاؤُكَ الْمَكْتُوبُونَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ ... فَرَأَيْتَ إِثْنَيْ عَشَرَ نُورًا فِي كُلِّ نُوْرٍ سَطَرَ أَخْضَرُ عَلَيْهِ إِسْمٌ وَصِيٌَّ مِنْ أَوْصِيَانِي ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَآخِرُهُمْ مَهْدِيُّ أُمَّتِي ... الْحَدِيثُ .

عيون ٢٦ ح ٢٢

ترجمه :

عبدالسلام هروی روایت میکند از امام علیه السلام ، و او از پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر ، و او از پدرش ، تا برسند بحضرت رسول اکرم ( ص ) و او فرمود : خداوند متعال خلق نکرده است مخلوقی را که أفضل و برتر و گرامیتر نزد او از من

باشد! امیرالمؤمنین عرض کرد: آیا تو افضل هستی یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی پروردگار متعال فضیلت داده است انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین خود، و فضیلت داده است مرا بجمیع انبیاء و مرسلین، و بعد از من فضیلت و برتری با تو و با فرزندان تو ائمه علیهم السلام خواهد بود. و ملائکه خدمتگزاران ما و خادمین شیعیان ما باشند... و اگر ما نبودیم هرگز خداوند متعال آدم و حواء و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را خلق نمیفرمود.

و چگونه ما نمیباشیم افضل از ملائکه، در حالتیکه ما سبقت گرفتیم آنان در راه معرفت پروردگار متعال و تنزیه و تسبیح و تهلیل و تقدیس او! زیرا نخستین چیزیکه پروردگار متعال آنرا آفریده است: ارواح ما بوده است که آنها را بتوحید و تمجید خود گویا کرد.

سپس ملائکه را آفرید، و چون آنان ارواح ما را نور واحد مشاهده نمودند: امر ما را بزرگ و عظیم شمردند.

در اینحال ما شروع بتسبیح کردیم، تا بملائکه بفهمانیم که ما مخلوق بوده، و خداوند متعال از صفات ما منزّه باشد. پس ملائکه به پیروی از ما شروع به تسبیح پروردگار کرده، و او را از صفات ما تنزیه نمودند.

و در این وقت که عظمت مقام ما مشهود گشت: شروع بتهلیل و ذکر لا اله الا الله - کردیم، تا ملائکه بفهمند که ما بندگان او هستیم، و نیستیم از آلهای که در مرتبه او یا در مرتبه پائینتر او معبود باشیم.

پس آنان نیز شروع بتهلیل کردند.

و چون توجّه به بزرگی محلّ ما نمودند: ما تکبیر گفتیم، تا ملائکه بدانند که

بزرگی محلّ بکسی عطا و داده نمیشود مگر بدست او و از او .  
و چون مشاهده کردند آنچه را که خداوند متعال برای ما از عزّت و قوّت قرار داده است ، گفتیم - لا حول و لا قوّة الاّ باللّٰه - تا بدانند ملائکه که حول و قوّتی نباشد مگر بسبب خداوند متعال ...

و پس از این خداوند متعال آدم را آفریده ، و ما را در صُلب او قرار داده ، و ملائکه را امر فرمود که : او را بعنوان تعظیم و تکریم ما سجده کنند ! و البتّه سجده آنان خدا را بعنوان عبودیت بود ، و برای آدم بخاطر اِکرام و اِطاعت بود که ما در صلب او بودیم .

در اینصورت چگونه ما افضل از ملائکه نمیشویم و آنان همگی برای آدم سجده کردند ... و چون در معراج بمقامی رسیدیم ، جبرئیل گفت تقدّم پیدا کن ! گفتم آیا من بر تو مقدّم باشم ؟ گفت آری ، خداوند متعال برتری داده است انبیاء خود را بهمه ملائکه ، و تو را مخصوصاً فضیلت بیشتری داده است ... پس چون با او رسیدیم به حجابهای نوری : جبرئیل گفت : شما برو ! و او توقّف نمود . گفتم آیا در اینموقع از من جدا میشوی !

گفت : منتهای حدّ من که خدا قرار داده است ، تا اینجا باشد ، و اگر از این مقام تجاوز کنم : هر آینه بالهای من میسوزد ، و من نمیتوانم از حدودیکه دارم تجاوز کنم ... پس بالا رفتم .

و عرض کردم پروردگارا اوصیای من کیستند ؟ خطاب رسید که خلفای تو اَسامی آنان نوشته شده است بر پایه عرش ... پس دوازده نور دیدم ، و در هر نور سطری سبز بود ، و در آن سطر نامی از اوصیای من بود که أوّل آنها علیّ بن

أبی طالب ، و آخر آنها مهدیّ امت بود ... تا آخر حدیث .

### توضیح :

در این حدیث شریف مواردی را لازم است توضیح بدهیم :

۱- فضلُ انبیاءه: ملائکه از عالم ماورای ماده بوده و اجسام لطیفی هستند ، و خلقت آنها روی صفا و خلوص و طهارت بوده ، و در عین حالیکه مختلفند ، ولی هر نوعی در فطرت واحد و یکنواخت و برای برنامه معین و محدودی آفریده شده‌اند . نوعی همیشه در سجودند ، و نوعی دیگر در رکوعند ، و صنفی همیشه در قیامند ، و گروهی در تسبیح و ذکر هستند ، و جمعی مأموریت دارند ، و بهر حال همه مطابق خلقت و فطرت ذاتی خودشان انجام وظیفه میدهند .

ملائکه استعداد سلوک و پیشرفت و تکمیل و ریاضت و تحصیل مراتب و معارف مختلف نداشته ، و هرکدام مظهر یک صفت از أسماء و صفات اِلَهِی هستند ، و از حدود خود نمیتوانند خارج شوند .

ولی انسان استعداد و زمینه سلوک و تحصیل مقامات مختلف داشته ، و میتواند مظهر صفات جلال و جمال باشد .

و انبیاء چنین مظهریت را پیدا کرده ، و تکویناً ، و بعد از لحاظ و مرحله عمل ، و توجه خاص پروردگار متعال ، مظهر تامّ أسماء اِلَهِی و صفات جلال و جمال واقع میشوند .

۲- و الفضل بعدی لک: امام بعد از پیغمبر خدا خلیفه و نماینده او و مظهر تامّ صفات جلال و جمال است ، امام وجه الله و حجّت خدا است که بوسیله او بندگان

پروردگار متعال بسوی او سیر کرده ، و حقایق و معارف و احکام الهی را یاد میگیرند .  
و مقام امامت مانند نبوت : تکوینی و ذاتی بوده ، و از روز اول روی زمينه  
مظهریت تامه و استعداد جامع و کامل آفریده شده ، و سپس با مجاهده و عمل ، و  
با نظر و توجه خاص پروردگار متعال و با تعیین او : این مقام فعلیت پیدا میکند .

۳- و إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا : ملائکه بطوریکه گفته شد : ذاتاً و عملاً همیشه در  
عبادت و إطاعت و خضوع و خشوع در برابر عظمت پروردگار متعال هستند . و چون  
انبیاء و حضرات ائمه علیهم السلام و اولیاء مقربین ، جهت وجه اللّهی و مظهریت و  
فناء در حق پیدا کرده ، و از آنانیت و ماسوای خدای متعال منقطع میشوند : قهراً  
در مورد تکریم و تعظیم و إطاعت ملائکه واقع خواهند شد .

۴- لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ : خداوند متعال میفرماید : و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ  
وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ - ۵۱ / ۵۶ - نظر از خلقت انس و جنّ تنها پیدایش عبودیت  
است .

عبودیت یعنی بنده شدن و آن خضوع تامّ و إطاعت کامل و تسلیم شدن صرف  
است که هیچگونه نظر و غرض و نتیجه‌ای ملحوظ نگشته ، و خود را مالک و مختار  
و ذی نفع نداند .

عبودیت در آخرین مرحله ایمان و سیر بسوی خدا قرار گرفته ، و با تحقق  
حقیقت فناء صورت میگیرد .

و این یکی از صفات ممتاز و مخصوص انبیاء و ائمه علیهم السلام است ،  
اینستکه در مقام توصیف و معرفی پیغمبر اکرم ( ص ) گفته میشود - أَشْهَدُ أَنَّ  
مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ . و در قرآن مجید نیز انبیاء با این صفت معرفی میشوند -

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ، عَبْدَهُ زَكَرِيَّا، وَاذْكَرَ عَبْدَنَا دَاوُدَ، وَاذْكَرَ عَبْدَنَا أَيُّوبَ،  
لَنْ يَسْتَكْفَرَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا.

و همینطوریکه پیغمبر اکرم برگزیده و منتخب از همه انبیاء است: ائمه اطهار نیز منتخب از همه اوصیاء و خلفاء باشند، و قهراً از لحاظ صفت عبودیت نیز در مرتبه کمال خواهند بود.

پس منظور از خلقت که عبودیت است: بنحو اکمل و اتم در وجود آنان ظهور کرده، و حقیقت عبودیت در درجه اول و اعلی با آنان واقعیت و مصداق کامل پیدا خواهد کرد.

در اینصورت قدر مسلم از تحقق عبادت که نتیجه خلقت است (لیعبدون) عبودیت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار باشد، و در نتیجه آنچه از خلقت آدم و نسل او و بهشت و جهنم و آسمان و زمین بطور قاطع منظور میشود: عبادت آنان باشد، اگرچه در آخرین مرتبه مقصود گردد.

۵- لَأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحُنَا: زمان و مکان در عالم ماده است، و در عالم ارواح تقدّم زمانی یا مکانی یا حدود مادی نیست، و ما از نظر توجه و ارتباط با ارواح گذشتگان، مانند انبیاء و اولیاء گذشته، احتیاجی بتصور زمان گذشته نداریم، و با توجه خالص بجهت روحی آنان: در همان حین توجه با آنان مرتبط شده، و زمان و مکان را هیچگونه دخیل نمیدانیم.

همچنین است اگر بتوانیم از ارواح آینده کسی را شناسایی کرده و با او مرتبط شده و بسوی او توجه کنیم که: در اینصورت از زمان و مکان و سائر قیود مادی منسلخ شده، و آنرا در همان حین توجه حاضر و موجود در عالم ماورای ماده دیده،

و با او مرتبط میشویم .

پس قبلیت و بعدیت در عالم ارواح از لحاظ معنوی و روحانی و نورانی است ، نه بلحاظ زمان و مکان .

مثلاً در عالم ماده امکان ندارد که حضرت موسی با حضرت عیسی و آنها با رسول اکرم و یا با حضرات ائمه علیهم السلام : مصاحبت و مجالست و مؤانست جسمانی داشته باشند ، ولی چون حجابهای زمانی و مکانی و مادی منتفی شده ، و بجهان ماورای ماده که از حدود و قیود مادی در آنجا چیزی نیست ، وارد شدیم : حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و همه انبیاء گذشته در مقابل خاتم انبیاء و خلفاء او ، تأخر رتبه‌ای پیدا کرده ، و تقدّم زمانی آنان با محو و برداشته شدن فاصله حجابی زمان ، از میان خواهد رفت .

۶- ثمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ فَأَوَدَعَنَا صُلْبَهُ : اینکلام دلالت میکند بر قانون توارث در عوالم ماده ، مثلاً چون ما متوجه باشیم بر یکی از انواع نباتات ، می‌بینیم که یکنوع از اشجار در قرون متمادی روی همان خصوصیات و صفات مخصوصه و امتیازاتیکه دارند تبادل نسل میدهند ، و در هر مرتبه و طبقه‌ای همه آن صفات و خصوصیات از جهت تنه و شاخه و برگ و گل و میوه و طعم ، پس از جریان تبادل نسل در قرون متمادی ، محفوظ میماند .

در طبقات حیوان و انسان نیز چنین است : و همینطوریکه صفات ظاهری از نظر شکل و پوست و خصوصیات قیافه ، در نسلهای متعاقب باعقاب منتقل میشود ، صفات و خصوصیات باطنی نیز چنین است .

و این وراثت بوسیله سلولهای خون و بدن باعقاب خود اگرچه در طول قرون

متممادی باشد ، انتقال پیدا خواهد کرد - رجوع شود بکتاب مربوطه .

۷- فلما انتهیتُ به الی حُجُب النور : حجب دو نوع است :

اول - حجابهای ظلمانی : و اینمعنی متداول و مستعمل در کلمات اهل علم است ، و آن عبارتست از اعمال سوء و محرمات و معاصی که برخلاف تکالیف و وظائف الهی صورت بگیرد ، و اخلاق و صفات ردیله که در باطن انسان جایگیر میشود ، و افکار و اعتقادات سست و باطل ، و غفلت و هوی و تمایلات نفسانی ، و آنچه نورانیت و روحانیت را از دل انسان برده و ایجاد ظلمت میکند . و همه آنها مانع از معرفت و شهود نور حق و وصول بقاء میشود .

دوم - حجابهای نورانی : و آن عبارتست از آنچه درک و توجه بذات خالص و مجرد را مانع شود ، و آن در درجه اول صفات پروردگار متعال است ، و پس از آن اَسْمَاءِ اَلْهٰی است . و در مرتبه سوم اَفْعَال و صفات فعل است ، و سپس موجودات و اعیان خارجی و مخلوقات خداوند عزوجل باشد .

پس اینها در عین حالیکه از تجلیات و آثار حق تعالی و تبارک باشند : ولی از معرفت کامل او در مقام توحید خالص ، مانع و حاجب میشوند ، از اینجهت است که امیرالمؤمنین ( ع ) فرمود : و کمال توحیده نفی الصفات عنه ، لِشهادة کلِّ صفة أنّها غیر الموصوف .

و در این مورد : مراد وصول بمقام جبروت اعلی است که استغراق در تجلیات صفات باشد .

۸- المکتوبون علی ساق العرش : از اینجا دو مطلب فهمیده میشود :

اول - اینکه این دوازده تن در میان انواری از جبروت اعلی که جبرئیل از عروج



بأنمقام عاجز و ضعیف گردید : کتابت و ضبط شده ، و کتابت بمعنی ثبوت و لزوم است .

دوم - آنکه أسامی و ظهورات آنان در ساق عرش ثابت بود ، و عرش بمعنی تجلیات صفات جلال و جمال است که همان جبروت اعلی میشود . و ساق بمعنی پایه و وسیله سوق و حرکت و ظهور است . و این کنایه از مقام اعلای جبروت میشود .

و تفصیل و شرح بیشتر در اینحدیث شریف : محول میشود به جاهای دیگریکه مقتضی بر تفصیل باشد .

## باب ٦

## إثني عشر خليفة

١- عن أبي عبد الله (ع) عن آباءه عن عليّ (ع) قال، قال رسول الله (ص): إثني عشر من أهل بيتي أعطاهم الله فهمي و علمي و حكمتي، و خلقهم من طينتي، فويلٌ للمنكرين عليهم بعدى القاطعين فيهم صِلتي، مالهم لا أنا لهم اللهُ شَفاعتي! عيون ب ٦ ح ٣٢

٢- عن أبي عبد الله، قال أبي عليه السلام لجابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة، فمتى يخفّ عليك أن أخلو بك فأسألك عنها! قال له جابر: في أيّ الأوقات شئت! فخلا به أبي عليه السلام فقال له: يا جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و ما أخبرتك به أمي في ذلك اللوح مكتوباً؟ قال جابر: أشهد بالله، إنني دخلتُ على أمك فاطمة في حياة رسول الله (ص)، أهنئها بولادة الحسين (ع)، فرأيت في يدها لوحاً أخضر ظننت أنه من زُمرد، و رأيت فيه كتاباً أبيض شبه نور الشمس، فقلت لها بأبي أنت و أمي يا بنت رسول الله ما هذا اللوح؟ فقالت هذا اللوح أهداه اللهُ عزّوجلّ إلى رسول الله (ص) فيه اسمُ أبي و اسمُ بعلّي و اسمُ بنتي و أسماءُ الأوصياء من وُلدي، فأعطانيه أبي (ص)، لئيشيرني بذلك. قال جابر: فأعطتنيهِ

اُمّک فاطمة، فقرأتہ و انتسخته . فقال أبی علیه السلام : فهل لك يا جابر أن تعرضه علیّ؟ قال : نعم . فمشی معه أبی حتّی انتهی الی منزل جابر ، فأخرج الی أبی علیه السلام صحیفَةً من رَقّ . قال جابر : فأشهد باللّهِ إنّی هكذا رأیتُهُ فی اللوح مکتوباً ... إنّ المکذّب بالثامن مُکذّبٌ بکلّ أولیائی ، و علیّ و لیبی و ناصری و من أضعُ علیه أعباءَ النبوة ، و أمنحهُ بالاضطلاع ، یقتله عفریت مستکبر .

عیون ب ۶ ح ۲

ترجمہ :

۱- رسول اکرم ( ص ) فرمود : دوازده تن از اهل بیت من میباشند که خداوند متعال فهم و علم و حکمت مرا بآنان عطاء میفرماید ، و آنانرا از طینت من آفریند ، پس وای بر افرادی که مقامات آنانرا منکر شده ، و قرابت و صله أرحام مرا درباره اهل بیت من در نظر نگیرند ، این افراد از شفاعت من محروم خواهند بود .

۲- حضرت صادق ( ع ) فرمود : پدرم بجابر بن عبدالله أنصاری فرمود : مرا بتو حاجتی هست ، و هر زمانیکه برای تو سنگین نباشد میخوام بطور خصوصی با تو ملاقات کرده و موضوعیرا از تو بپرسم ! جابر گفت : هر زمانیکه خواستی اختیار فرما . پس پدرم با جابر خلوت کرده ، و اظهار نمود که : میخوام از خصوصیات لوحیکه در دست مادرم فاطمه سلام الله علیها مشاهده کردی ، و آنچه را که ایشان تو را خبر داد ، بطور مشروح بمن بازگویی !

جابر گفت : من خدای متعال را شاهد میگیرم که پس از ولادت حضرت امام حسین ( ع ) بعنوان تهنیت بخدمت آنحضرت مشرف شده ، و در دست او لوح

سبزی دیدم که تصوّر کردم که آن از زمرد باشد ، و نوشته‌هایی در آن بود که چون نور آفتاب میدرخشید .

عرض کردم : پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر پیغمبر خدا ، چیست این لوح ؟ فرمود : این لوحیست که پروردگار متعال بپدرم رسول خدا هدیه داده است ، و در آن نام پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم و نامهای اوصیاء پیغمبر از فرزندانم ثبت است ، و پدرم بخاطر خوشنودی من آنرا بمن عطاء فرموده است . پس مادرت فاطمه علیها السلام آنرا بدست من داد ، و من آن لوحرا قرائت کرده و رونوشت نمودم .

و پدرم از جابر درخواست کرد که : آن لوحرا بآنحضرت نشان داده و خصوصیات آنرا مشاهده کند . پس با همدیگر بطرف منزل جابر حرکت نمودند ، و چون بمنزل جابر رسیدند : جابر صحیفه‌ای از پوست را آورده و بپدرم عرضه نمود . جابر گفت : خدا را شاهد میگیرم که اینچنین بود در لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها ... بدرستی که تکذیب کننده بامام هشتم تکذیب کننده میشود بهمه اولیاء من ، و علیّ ولیّ و ناصر من خواهد بود ، و کسیکه سنگینیهای مقام نبوت و وظائف مربوط بآنرا بدوش او میگذارم ، و عطاء میکنم او را قوت و نیروی استقامت ، و بقتل میرساند او را شخص زمخت و خبیث و بدجنسی که خودخواه است .

#### توضیح :

أحادیث مربوط به ائمه اثنی عشر علیهم السلام در کتب عامّه و خاصّه زیاد است ، رجوع شود به بحار ج ۳۶ ، و الحقائق .

و أمّا طینت : مصدر جعلی از طین است ، و آن خاک مخلوط بآب باشد که ماده خلقت جمادات و نباتات و حیوان و انسان است .

و بهمین مناسبت طینت اطلاق میشود بماده آفرینش از نظر معنوی و روحی ، یعنی مبدء تکوّن روح انسان .

و خلقت رسول اکرم و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام از طینت واحده باشد : و مراد برابر بودن و از یک نوع بودن مبدء خلقت روحی که همه آنان از نور واحد بوجود آمده ، و ارواح آنان که حقیقت وجود و اصل و ماده حیات است : از یک ریشه و مبدء متکوّن شده اند .

و امّا تکذیب امام هشتم تکذیب همه اولیاء است : زیرا که توقّف در امام هفتم یا امام سابق موجب متوقّف شدن برنامه الهی و بآخر نرسیدن جریان خلافت رسول اکرم و قطع شدن و ناقص ماندن دین حقّ و دعوت پروردگار متعال خواهد شد .

و أمّا خصوص آنحضرت : گویا وظائف رسالت و نبوت با آنحضرت تجدید شده ، و با دعوت و اجرای برنامه او استمرار پیدا میکند ، ( أضع علیه أعباء النبوة ) و با استقامت و تحمّل آنحضرت : بدبینیها و نقشه های سوء و تبلیغات مخالف و عداوت های اعداء اهل بیت ، نقش بر آب گردد .

و در پیرامون مقامات روحانی آنحضرت ، در أبواب آینده بطور مشروح بحث خواهد شد .

## باب ۷

## حُجْزَةُ اللَّهِ

عن الحسن الخَزَّاز عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: إنَّ رسولَ الله (ص) يوم القيامة آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ، و نحن آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا، و شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا، ثمَّ قال: و الحُجْزَةُ: النور. و قال في حديث آخر: معنى الحُجْزَةِ الدين. عيون ب ۱۱ ح ۲۰

## ترجمه:

امام فرمود: روز قیامت رسول اکرم اطراف نور پروردگار متعال را میگیرد، و ما اطراف نور پیغمبر را بدست میگیریم، و شیعیان ما گوشه‌هایبیرا از انوار ما میگیرند، سپس فرمود: حُجْزَه نور است. و در حدیث دیگر است که حُجْزَه دین باشد.

## توضیح:

حَجْز: فاصله پیدا کردن که سبب منع و حیلولة در میان دو چیز باشد. و حُجْزَه بر وزن فُعْله و مانند لُقْمَه: بمعنی ما يُحْجِزُ به است، یعنی فاصله و حائل شده در میان دو چیز.

و حُجْزَه بمناسبت اشیاء و موضوعات فرق پیدا میکند، خطّ فاصل در میان دو

نقطه از زمین جبل است ، و خطّ فاصل در میان بدن انسان و چیز دیگر اِزار میشود .  
و خطّ فاصل در میان نور ذات غیرمتناهی و موجودات عبارت میشود از تجلّیات  
صفات جلال و جمال که در عالم لاهوت آخرین ظهور و جلوه عظمت نور ذات  
میشود ، و انبیاء و اولیاءِ اِلَهِی باین صفات متجلّی متمسک و توجّه پیدا میکنند .  
البته هر اِسْمی از اَسْماءِ جلال و جمال بمقتضای حال و نیاز مورد توجّه و

تمسک میشود - مانند رحیم و کریم و غفور و ودود و سُبوح و غیر آنها .  
و لازم است این أخذ کردن بنحو أخذ باطنی روحی و با ارتباط و توجّه خالص  
قلبی صورت بگیرد ، نه بزبان و لفظ ، و اینمعنی هنگامی متحقّق میشود که نور آن  
اسم بقلب مستولی و محیط و حاضر باشد ، بطوریکه حجابها و موانع برطرف گردد ،  
و فاصله‌ای بجز این نور اسم باقی نماند ، و أخذ این نور و تمسک حقیقی بآن  
صد در صد واقعیت پیدا کند .

و مراد از قیامت عالم ماوراء عالم ماده است ، خواه پس از انتقال از عالم مادّی  
باشد ، و یا در همین عالم و پس از موت اختیاری صورت بگیرد - موتوا قبل أن  
تموتوا .

و از اینجا معلوم میشود که : مراد از حُجْزِه رسول اکرم و حُجْزِه اِمَامِ مَبِیْن :  
عبارت از تجلّی و ظهور مقامات روحانی و صفات اِلَهِی این بزرگواران است که آنان  
مظاهر اَسْماء و صفاتند ، و روی اینجهت است که آنان خلیفه‌های پروردگار متعال  
در این عالم و در میان مردم میشوند - مَعْرِفَةُ الْاِمَامِ بِالنُّوْرَانِیَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ .  
پس توجّه و توّسّل بآنحضرات لازم است از طریق ارتباط با نورانیت و حضور و  
إحاطه روحانیت آنان در قلب انسان صورت بگیرد ، نه با گفتار و ألفاظ و جملات

خالی .

پس حقیقت حُجزه در انبیاء و ائمه علیهم السلام : جهت فاصل فیما بین آنان و مردم و آن مقام ممتاز روحانیست که بعنوان مظهریت از صفات پروردگار و فنای از خود تجلی میکند .

البته در هر یک از اولیاءِ الهی : صفت مخصوصی بیشتر جلوه گر میشود ، از تسلیم و رضا و تفویض و صبر و استقامت و شجاعت و علم و حلم و محبت و خلوص و غیر اینها ، و اگر اینجهت نیز در مقام أخذ حُجزه مورد توجه قرار بگیرد : بهتر خواهد بود .

پس منطبق شدن نور باین سه قسمت روشن گشت .

و اما تفسیر حُجزه بدین : آنهم برگشت میکند بهمین معنی ، زیرا دین عبارتست از انقیاد و خضوع پیدا کردن در مقابل برنامه و مقررات معین ، و چون انسان با کمال خلوص و صفاء قلب در مقابل عظمت و نورانیت و مقامات روحانی خضوع صرف و انقیاد و محو و فانی گردید : با تجلی صفات مرتبط خواهد شد ، و حقیقت اخذ حُجزه همین است .

و فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ .

آری ما اگر از انوار حضرات ائمه معصومین علیهم السلام استفاده کرده ، و دامن رحمت و لطف آنانرا گرفته ، و متمسک و متوسل و معتصم بآنان بشویم : بطور یقین در امن و هدایت خواهیم بود .



## باب ۸

## النظرُ الى وجه الله تعالى

عن عبدالسلام الهَرَوِيِّ (أبى الصلت) قال ، فقلت له : يا بن رسول الله فما معنى الخبر الذى رَوَوْهُ : إِنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، النظرُ الى وجه الله تعالى ؟ فقال : يا أبا الصلت مَنْ وَصَفَ اللَّهَ تَعَالَى بِوَجْهِه كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ ، وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْبِيَاؤُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، بِهِمْ يُتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ إِلَى دِينِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ ، وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ - ( ۲۷ / ۵۵ ) وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ : كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ - ۲۸ / ۸۸ فَالنَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَ قَالَ النَّبِيُّ ( ص ) : مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِترَتِي لَمْ يَرِنِي وَ لَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . وَ قَالَ : إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي . يَا أبا الصلت إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَ تَبَارَكَ لَا يُوَصِّفُ بِمَكَانٍ وَ لَا يُدْرِكُ بِالْأَبْصَارِ وَ الْأَوْهَامِ .

عيون ب ۱۱ ح ۳

ترجمه :

أبوصلت گوید - از امام علیه السلام سؤال کردم که - معنی حدیثیکه روایت کرده‌اند - إِنَّ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النظرُ الى وجه الله تعالى - چیست ؟

فرمود: آی ابا صلت، کسیکه توصیف کند خداوند متعال را بعنوان وجه و صورت داشتن: کافر شده است. و وجه پروردگار متعال چون وجوه مردم نباشد، بلکه وجه او عبارتست از انبیاء و رسولان و حجج او که معین میشوند - صلوات الله علیهم أجمعین - و بوسیله آنان توجه پیدا میشود بسوی خداوند و دین و معرفت او. خداوند میفرماید - هرچیزی فانی میشود مگر وجه پروردگار ذوالجلال و الاکرام. و باز میفرماید - هرچیزی هالک است مگر وجه او. پس در نظر بانبیاء و رسولان و حجتهای او علیهم السلام: أجر و ثواب بسیاری است که برای مؤمنین حاصل شده، و هرکسی که در بهشت مطابق مراتب و مقامات آنان موفق باین نظر شود: ثواب جزیلی نصیب او گشته است. پیغمبر اکرم فرموده است: کسیکه اهل بیت مرا دشمن بدارد، در روز قیامت مرا نخواهد دید، و من نیز او را نمی بینم. و فرمود: بعضی از شماها هستند که مرا پس از مردن نمی بینند. آی ابا صلت! خداوند متعال در مکان و محلی قرار نمیگیرد، و هرگز با دیدها و وهمها درک نمیشود.

#### توضیح:

- وجه: آنچه‌یکه از شیء مواجهه شده و دیده شود.
- فناء: زوال خصوصیات و امتیازات شیء است، نه ذاتش.
- ثواب: أجر و جزائست که بکسی که اهل آنست برگردد.
- در اینمقام احتیاج بچند توضیح پیدا میکنیم:

۱- کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ معادل است با نظر بسوی خدا: زیرا اگر در ذکر اینکلمه توجه خالص بمعنی حقیقی آن باشد: قهراً با نفی هرگونه از آلِهه، یعنی با نفی کردن هرآنچه بیکه انسان در مقابل آن خضوع قلبی و امتثال و پیروی میکند (خواه معبود رسمی و متداول و عمومی باشد مانند بتها و اُصنام، و یا معبود خصوصی مانند مال و ملک و عنوان و اولاد، و یا معبود داخلی مانند هوی و هوس قلبی): حقیقت إخلاص و توحید و توجه خالص بخداوند متعال پیدا شده، و حقیقت نظر بخداوند تحقق پیدا خواهد کرد.

و برگشت اینمعنی نظر بوجه الله میشود: زیرا هیچکدام از آن آلِهه‌ای که مردم برای خود معبود أخذ میکنند، وجهه آلِهی و مظهریت از ربوبیت ندارد، یعنی وجه خدا نبوده و خدا را نشان نمیدهد.

پس وجه خدا یعنی مظهر صفات علیا و اُسماء حسنی، و نمایانگر عظمت و جلال حقّ تعالی، و جلوه مقام لاهوتی، و اینمعنی یا با تجلیات صفات و اُنوار جلال و جمال ظاهر گردد، و یا با ظهور اُسماء و صفات تکوینی حقّ تعالی در خارج که انبیاء و اولیاء پروردگار هستند.

و چون تفهیم و تفاهم در معنی دوّم بظاهر سهلتر است: إمام علیه‌السلام تفسیر نظر بوجه را باینمعنی تطبیق میفرماید.

و در خصوص این تفسیر نتیجه‌گیری دیگری نیز هست که: آن توجه دادن مردم بمقامات روحانی و آلِهی انبیاء و اولیاء باشد.

و أمّا آیه شریفه - کُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ: فناء از دست دادن و زوال خصوصیات و امتیازات مخصوص است. و ضمیر در کلمه

علیها : به سماء و أرض برمیگردد نه بأرض تنها . و ذوالجلال و الإکرام صفت وجه است ، و مراد صفات جلال باشد که در وجه ظاهر و تجلّی میکند . و تعبیر بکلمه مَنْ : بخاطر آنستکه کلام در افراد باشعور است که از میان آنان وجه ربّ پیدا شود . پس منظور اینستکه : همه آنانکه در آسمان و زمین هستند ، امتیازات و خصوصیات مخصوص بخود را از دست داده و متحوّل گردند ، مگر آنانکه مظهر و آئینه پاک و خالص و نشانگر و وجه خداوند باشند ، و اینها از اینجهت و در اینجهت برای همیشه ثابت و پاینده و باقی هستند .

البتّه ثبوت و بقای آنان : از لحاظ روحانی است نه مادّی و ظاهری و بدنی ، زیرا بدن همیشه در تحوّل بوده ، و چون لباسی است که خارج از تن بوده و جزو بدن محسوب نمیشود .

و مثل این آیه است : آیه شریفه - **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** - که هلاکت بمعنی بهم خوردن وضع و هیئت و صورت است .

و أمّا روایاتی که امام نقل فرمود : حقیقت مفهوم آنها روشن است ، زیرا کسیکه با وجه پروردگار عزّوجلّ مخالف است : چگونه میتواند با صاحب وجه موافق و مربوط باشد .

پس انبیاء و ائمه علیهم السلام ، وجه و آئینه و مظهر حقّ باشند ، و أسماء و صفات إلهی را نشان میدهند ، و از خود هرگز چیزی نشان نداده و هیچگونه خودنمایی ندارند ، و در اینصورت إعراض و بغض و دشمنی با آنان : اعراض از خدا خواهد بود .

و چون کسی با مقام عظمت و صفات پروردگار متعال مرتبط گردد : بطور مسلّم

آن حقایق را در مظاهر خواهد دید .

## باب ۹

## زیارت پروردگار متعال

عن عبدالسلام بن صالح الهَرَوِيِّ قال: قلتُ لعلی بن موسی الرضا (ع)، یا بن رسول الله ما تقول فی الحديث الذی یرویه أهل الحديث: إنَّ المؤمنین یزورون ربَّهم فی منازلهم فی الجنَّة؟ فقال: یا أبا الصلت إنَّ الله تعالی فضل نبيّه محمداً (ص) علی جمیع خلقه من النبیین و الملائكة، و جعل طاعته طاعته و متابعتَه متابعتَه و زیارتَه فی الدنيا و الآخرة زیارتَه، فقال عزوجل: مَنْ يُطع الرسول فقد أطاع الله (۸۰ / ۴) و قال: إنَّ الذین یُبايعونک انما یُبايعون الله ید الله فوق أیدیهم (۱۰ / ۴۸) و قال النبی (ص) مَنْ زارنی فی حیاتی أو بعد موتی فقد زار الله تعالی. و درجة النبی (ص) أرفعُ الدرجات فمن زاره فی درجته فی الجنَّة من منزله فقد زار الله تبارک و تعالی.

عیون ب ۱۱ ح ۳

ترجمه:

عرض کردم بامام علیه السلام: ای پسر پیغمبر اکرم چه میفرمایی در حدیثیکه محدثین روایت میکنند که - مؤمنین پروردگار خودشانرا در منازل خود در بهشت زیارت مینمایند؟

فرمود: ای ابا صلت، خداوند متعال پیغمبر خود محمد را بجمیع خلق از انبیاء و ملائکه برتری داده است، و قرار داده است إطاعت و متابعت و زیارت او را در دنیا و در آخرت: إطاعت و پیروی و زیارت خود، و فرموده است که - مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ. ورسول اکرم فرمود: کسیکه مرا زیارت کند در آیام حیات من یا پس از رحلت من، خدا را زیارت کرده است. و درجه و منزلت رسول اکرم (ص) بلندترین و بالاترین درجه‌ها باشد، و چون کسی در درجه و مقام آنحضرت او را زیارت کند: خدا را زیارت کرده است.

#### توضیح:

زیارت: تمایل و قصد داشتن بانس گرفتن است.  
 مبیاعه: معاهده و معامله‌ایست که استمرار داشته باشد.  
 ذات پروردگار متعال که نامتناهی و نامحدود است، هرگز برای ما و افراد محدود عاجز، قابل مواجهه و زیارت نباشد.  
 و مواجهه و ارتباط ما با جلوه‌ها و تجلیات اسماء و صفات است، و یکی از مصادیق آنوار و جلوه‌های حق تعالی: نورانیت و وجود مقدس پیغمبر اکرم (ص) و سائر مرسلین است.  
 آری رسول اکرم از مصادیق بارز و صد در صد حقیقی مظهر و مجلی صفات الهی است، و ما اگر بخواهیم با خدا ارتباط پیدا کنیم: میباید با آن حضرت از نظر روحی و معنوی و مقامات باطنی مربوط و نزدیک باشیم.  
 البته ارتباط و استیناس با ظواهر و از جهت بدنی و مادی و اخلاق ظاهری: از

لحاظ معرفت و حقیقت هیچگونه تأثیری ندارد، و اینگونه ربط و انس و مصاحبت و زیارت هرگز اثرِ اَلْهِی و روحانی نخواهد داشت.

پس زیارت و ملاقات پیغمبر اکرم (ص) هنگامی مانند زیارت و لقاء پروردگار متعال میشود که: بوجه اَلْهِی خالص و از روی معرفت به مقام روحانی و معنوی حقیقی که مرتبه مظهریت و فناء است، باشد.

پس وجود نورانی رسول اکرم از مصادیق مظاهر حقّ تعالی است، و همینطوریکه توجّه و ارتباط بتجلیات صفات جمال و جلال پروردگار متعال با نورانیت قلب پاک، ارتباط و توجّه بخداوند است: توجّه خالص و پاک با قلب، بمقامات نورانی انبیاء علیهم السلام که از مظاهر صفات اَلْهِی و أسماء تکوینی خداوند عزوجل هستند: توجّه به پروردگار متعال خواهد بود.

و أمّا تطبیق دادن امام علیه السلام زیارت خدا را، باین نوع از زیارت پیغمبر اکرم، نه بنحو توجّه بتجلیات صفات جمال و جمال: بخاطر مفهوم شدن اینمعنی برای مردم از خواصّ و عوامّ است.

مضافاً بر آنکه: در این تفسیر اشاره بشناسائی مقام نورانی پیغمبر اکرم میباشد، تا مردم متوجّه باشند که مقام نبوتّ ظهور و جلوه حقّ و توحید و الوهیت و ربوبیت است، و معرفت و اطاعت و بیعت و زیارت و متابعت پیغمبر اکرم (ص) جدا از معرفت و اطاعت و بیعت و متابعت و زیارت پروردگار متعال نمیباشد.

و از این نظر در تعقیب کلام شریف خود: استدلال و استشهاد میفرماید به آیات و روایاتیکه ذکر شد.

و أمّا أفضل بودن آنحضرت از ملائکه: رجوع شود به باب پنجم.



و ضمناً لازم است توجه شود که : اینمعنی منافی نیست با امکان زیارت خواص  
أهل معرفت پروردگار خودشانرا با ارتباط بتجلیات أنوار صفات جلال و جمال و  
عظمت بنحو شهود .

## باب ۱۰

## لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي

لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) نَيْسَابُورَ، وَارَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ، اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ، فَقَالُوا لَهُ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ تَرَحَّلْ عَنَّا وَلا تُحَدِّثْنَا بِحَدِيثِ فَتَسْتَفِيدَهُ مِنْكَ؟ وَكَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعِمَارِيَّةِ، فَأَطَّلَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.

فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ: نَادَانَا - بِشُرُوطِهَا وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

عیون ب ۳۷ ح ۴

ترجمه :

هنگامیکه امام برنامه نیشابور را با آخر رسانیده ، و اراده فرمود که : از آنجا بیرون شده و بجانب مأمون حرکت کند : جمعی از محدثین باطراف آنحضرت اجتماع کرده و عرض نمودند که از میان ما کوچ میکنی و حدیثی برای ما روایت نمیکنی که

از شما استفاده کنیم!

امام در کجاوه نشسته بود، پس سر مبارک خود را بیرون آورده و فرمود: من از پدرم و او از پدران بزرگوار، تا از رسول اکرم (ص) که فرمود: شنیدم از خداوند عزوجل که فرمود: کلمه - لا إله إلا الله، قلعه و حصار محفوظ من است، و کسیکه در حصار من وارد شد: از عذاب من ایمن گشته است.

و چون کجاوه بحرکت آمد، خطاب فرمود بما که: البتّه با شرائط، و من از شرائط آن هستم.

#### توضیح:

منظور از کلمه لا إله إلا الله: مفهوم و حقیقت معنی آنست، یعنی توجّه و اعتقاد قاطع بتوحید پروردگار متعال، و منقطع شدن از غیر او.

و باید توجّه باشد که معبود باطل منحصر بأصنام نیست، بلکه اینمعنی بصورت‌های مختلف در میان مردم ظاهر میشود - ستاره، آفتاب، ماه، درخت، حیوان، آتش، مال، اولاد، عنوان، هوی و هوس، شهوت، سلطان، امیر، پولدار، و غیر اینها.

ءأر بابٌ متفرّقون خیرٌ أم الله الواحد القهار ۱۲ / ۳۹، و اتّخذوا من دون الله آلهةً لیکونوا لهم عِزًّا - ۱۹ / ۸۱، أفرأیت من اتّخذ إلهه هواه وأضله الله علی علم - ۲۳ / ۴۵.

پس اگر کسی موفق بحالت توحید حقیقی و إخلاص گردید، یعنی در اعمال و حرکات و برنامه‌های خود فقط خدا را منظور داشت: بطور مسلّم در حصار امن

إلهی وارد شده و از عذاب مأمون خواهد گشت .

و اما اینکه امام از شرائط این توحید است : بخاطر آنکه نفی آلهه و توجه بتوحید ، اگر بنحو کلی و فقط ذهنی و فکری باشد : آنطوریکه باید و لازم است ، نتیجه مطلوب و مؤثر نمیدهد .

و در اینمورد میباید بنحو تفصیل و بطریق مبسوط ، حقیقت توحید و صفات جلال و جمال نشان داده شده ، و در خارج تطبیق و مصداق عینی پیدا کند ، تا حقیقت ربوبیت و صفات و خصوصیات مقام الوهیت روشنتر گردد .

و اگر کسی بخواهد در اینجهت وسعت روحی و معرفت لازم پیدا کرده ، و بحقیقت توحید که مفهوم لا إله إلا الله - است ، در محدوده استعداد روحی خود برسد : میباید تا میتواند با انبیاء و خلفای منصوص که جانشینان حق و إلهی هستند ، ارتباط پیدا کند .

آری امام که خلیفه ثابت و بنص و تعیین خداوند متعال ، دارای این مقام إلهی میشود : لازم است از صفات و مقامات جلال و جمال نشان بدهد ، تا بتواند بحق مقام خلافت را داشته باشد .

امام باید مظهري باشد از إحاطه و آگاهی و علم خداوند متعال ، و همه معارف و حقایق و احکام إلهی برای او منکشف و مشهود گردد .

امام باید مظهري باشد از قدرت معنوی و روحی تمام و تسلط بر نفس و نفوذ بر دیگران و اختیار قاطع در امور .

امام باید حیات روحی و معنوی تمامی داشته ، و هیچگونه ضعف و انکسار و شکستی در حیات روحی او پیدا نشود .

إرادة إمام مظهر و نشان دهنده إرادة قاطع و محکم إلهی است ، و هرگز اضطراب و تزلزلی در خواسته او پیدا نمیشود .

و همچنین سائر صفات و أسماء إلهی که : أنبیاء و خلفاء علیهم السلام مظاهر آن أسماء و صفات هستند .

و مظهر بمعنی محلّ ظهور است ، چنانکه آئینه محلّ ظهور میشود .  
البتّه این ظهور از لحاظ روحانی و معنوی است ، و از اینجا است که وارد شده است - معرفت إمام بنورانیت معرفت الله است .

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَاءِ بَكْمَ ، وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ ، وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ ... بِكُمْ  
فَتَحَّ اللَّهُ ، وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ

و باید متوجه شد که : معنای توحید و یکتا دانستن پروردگار متعال ، نه اعتقاد به یکی بودن عددی است ، بلکه مراد یکتا دانستن از لحاظ عظمت و صفات جلال و جمال و کمال است ، پس حقیقت توحید وقتی واقعیت پیدا میکند که ما خداوند متعال را از جهت مقام عظمت و کبریائی یکتا بدانیم ، یعنی او را نامحدود و نامتناهی و واجب و ازلّی و ابدی از لحاظ جلال و کمال و جمال شناخته ، و صفات او را عارف باشیم .

و در نتیجه همه جهانیان را در مقابل او ضعیف و فقیر و محتاج و محدود و حادث و نیازمند باو به بینیم .

و برای آگاه شدن و پی بردن باین حقیقت : لازم است بمقام عظمت أنبیاء و اولیاء علیهم السلام که خلفاء و مظاهر و نماینده های پروردگار متعال در زمین و در میان خلق هستند : توجه کرده ، و بصفات روحانی و مقامات معنوی آنان معرفت

پیدا کنیم .

آری معرفت بمقامات روحانی خلفای اَلّهی : نمونه و وسیله‌ای میشود برای

معرفت پروردگار متعال .

## باب ۱۱

## الوجودُ الأوَّل

فی مجلس الرضا (ع) مع أهل الأديان : فقال عمران الصابی : أخبرنی عن الكائن الأوَّل و عمّا خَلَقَ ؟ قال : سألت فافهم ! أمّا الواحد فلم يزل واحداً كائناً لا شیء معه بلا حدود و لا أعراض ، و لا يزال كذلك ثم خَلَقَ خلقاً مبتدعاً ، مختلفاً بأعراض و حدود مختلفة ، لا فی شیء أقامه و لا فی شیء حدّه و لا علی شیء حدّاه و مثله له ، فجعل الخلق من بعد ذلك صفوةً و غیر صفوةً .

عیون ب ۱۲ ح ۱ ص ۹۵

ترجمه :

از سؤال و جواب جلسه حضرت رضا علیه السلام است با صاحبان اَدیان مختلف که در حضور مأمون منعقد شده بود : پس عمران صابی (مرد فاضلی بود از صابئین) گفت : خبر بده مرا از آنچه در آغاز بوده است ، و از آنچه بوجود آورده است ؟  
 امام فرمود : بپاسخ پرسش خود بدقت توجه کن !  
 أمّا نخستین وجود واحد : پس او همیشه واحد بوده ، و هستی داشته از ازل ، و چیزی با او نبوده است ، و او هرگز حدودی نداشته ، و هیچگونه عرضی باو عارض نمیشده است ، و سپس تا ابد نیز همچنین خواهد بود .

و پس موجوداتی را پدید آورده و خلق کرد ، بی آنکه سابقه و فکری اعمال گردد ، و موجودات با داشتن حدود و عارض شدن عوارض مختلف گشت .  
و این موجودات را در چیزی بر پا نداشت ، و در حالتی محدود نساخت ، و بر روی چیزی برابر نکرد ، و بر مثال چیزی قرار نداد .  
پس خلق را بر دو نوع قرار داد : برگزیده ، و متوسط .

### توضیح:

مباحثی را در اینمورد لازم است با جمال اشاره کنیم :  
۱- کائنات اول: مراد مبدء موجوداتست که همه کائنات از او بوجود آمده و برگشت همه باو است ، و قهراً لازمست وجود او ثابت و اصیل و وجوب لذاته و فی ذاته داشته ، و ازلی و ابدی باشد .  
۲- مخلوق او : چون عنوان مخلوق بودن پیدا شد : قهراً حادث و محدود بحدود خواهد شد .

أما الواحد: کائنات اول باید صفاتی داشته باشد :

اول - فلم یزل واحداً : او باید از هر جهت یکتا بوده ، و هیچگونه ترکب خارجی یا عقلی یا تعددی در او نباشد : زیرا ترکب و تعدد ملازم با محدود بودن و فقر و ضعف و احتیاج است .

و چیزیکه محدود شد : نمیتواند فی ذاته واجب و ثابت و بی نیاز باشد ، زیرا آنچه در وجود محدود است : قهراً از جهات قوا و صفات و إحاطه و قدرت و علم و حیات نیز محدود بوده ، و نامتناهی و ازلی و ابدی نخواهد بود .



دوم - لا شیء معه : در صورتیکه چیزی قرین آن شد : اگر پس از کائن اَوَّل بوجود آمده باشد ، چیز حادث و مخلوقی خواهد بود ، و اگر از اَوَّل وجود کائن اَوَّل هستی داشته باشد : هر دو حادث و مخلوق میشوند ، زیرا تعدد در قدیم بودن موجب محدود بودن هر دو از قدام شده ، و هیچکدام نامحدود و نامتناهی نخواهد بود .

و از صفات کائن اَوَّل ( مبدء موجودات که پروردگار جهان و جهانیان است ) اینستکه : ابدی و ازلی و نامحدود و نامتناهی بوده ، و غنی بالذات و وجود فی ذاته داشته باشد .

سوم - بلاحدود : پروردگار جهان که مبدء همه موجودات و کائن اَوَّل است ، میباید کمترین قید و حدی نداشته باشد ، خواه محدودیت ذاتی باشد چنانکه در موجودات علوی است ، و یا محدودیت زمانی یا مکانی یا مادی باشد چنانکه در جسمانیات و عالم ماده است ، زیرا محدود بودن دلالت میکند بر محدود شدن نیرو و قوت و قدرت و علم و حیات ، و چیزیکه محدود شد : قهراً باندازه محدودیت خود ضعف و فقر و احتیاج بچیز خارجی پیدا خواهد کرد ، در صورتیکه خالق متعال و مبدء جهان هستی میباید از جهت ذات و صفات و قوا ، نامتناهی و ازلی و ابدی و نامحدود ( یعنی در زیر سلطه حد نباشد ) باشد .

چهارم - و لا أعراض : أعراض عبارت از کیفیات و کمیات و حالاتیست که عارض موضوع شده ، و موجب تحوّل و محدودیت آن میشود ، مانند اشکال مختلف و انفعالات ، و مقادیر ، و بودن موضوع بهیئتهای مختلف ، که عروض هرکدام از این أعراض موجب میشود محدود شدن و تحت نفوذ و تأثیر قرار گرفتن موضوع آنها .

پس هرچیزیکه در محلّ عوارض و موضوع أعراض قرار گرفت : از عنوان کائنات اول و مبدء کائنات بودن خارج ، و تحت تأثیر و نفوذ آن أعراض واقع شده ، و ممکن و حادث و محدود خواهد شد .

پنجم - و لا یزال کذلک : مبدء کائنات و پروردگار جهان حاکم بر زمان و مکان و قیود و حدود است ، و هرگز تحت حکم و تأثیر قرار نمیگیرد ، و زمان گذشته و آینده ، و مکان نزدیک و دور و حدود مادی و معنوی ، در مقابل عظمت و مقام جلال و نور او کوچکترین اثری نمیتواند داشته باشد ، او حاکم و مسلّط و نافذ و پدید آورنده زمان و مکان و حدود است ، و صفات او ذاتی است ، و او بذاته حیّ و قادر و عالم و مرید است ، و جریان زمان و مکان در عالم لاهوت هیچگونه اثری ندارد .

ششم - خَلَقَ مَبْتَدِعاً : آری صفات علم و قدرت و اختیار و اراده او ذاتی است ، و محتاج به تحصیل و تفکّر و اندیشه و اختیار ندارد ، او بنحو حضور و إحاطه نوری ذاتی بهر چیزیکه بخواهد محیط و توانای مطلق بوده ، و کمترین چیزی از إحاطه علم و قدرت او بیرون نیست .

هفتم - بأعراض و حدود مختلفة : خَلَقَ : ایجاد چیز است بر کیفیت مخصوص . و تکوّن و موجود شدن ملازم است با حدوث و محدودیت ، زیرا ایجاد شیء در صورتی صدق میکند که موجود نبوده است و سپس وجود و هستی یافته است . و دیگر آنکه موجود شدن اگر در عالم جبروت و عقل و أمر است : قهراً محدودیت ذاتی پیدا خواهد کرد . و اگر در عالم ملکوت و ملائکه است : محدودیت زمانی و هم ذاتی خواهد داشت . و اگر در ملکوت سفلی باشد : محدودیت مکانی هم

اضافه خواهد شد . و اگر در عالم ماده باشد : محدودیت مادی هم پیدا خواهد کرد . پس بهر صورت باقتضای ذات و طبیعت مخلوق : حدود مختلفی پیدا خواهد شد ، و داشتن حدّ علامت مخلوق بودن و امکان میشود .

و اَمَّا لِحُوقِ أَعْرَاضٍ : أعراض مانند حدود از لوازم خلق باشد ، و چون خلق ایجاد شیء است بر خصوصیات مخصوصه : پس خصوصیات توأم با خلق است ، زیرا یکی از أعراض اصطلاحی کمّیات است ، که قابل قسمت و اندازه باشد ، و کیفیات که هیئتهای مخصوص بنفس و محسوسات و انفعالات و استعدادیات است ، و هیئتهای دیگریکه بنسبت بزمان یا مکان یا وضع داخلی یا خارجی و غیر اینها است .

هشتم - لا فی شیء اقامه : در اکثر اوقات ، مردم که میخواهند چیزی را بسازند ، با سه نقشه و برنامه آنرا درست میکنند . اَوَّل - محلی مناسب در نظر میگیرند که آنرا در آن محلّ بپا بدارند . دوم - ظرفی مهیا میکنند که حدود آنرا در آن ظرف معین کنند . سوّم - تمثال و شکلی مورد توجه قرار میدهند که مطابق آن تمثال و در مقابل آن ، صنعت و عمل خود را بپایان برسانند . و هیچ صنعتکاری بدون این سه برنامه اقدام بعمل نمیکند .

نهم - صفة و غیر صفة : یکی از مقدمات نظم در جهان و تدبیر امور جهانیان اینستکه : مخلوق جهان باید بطبقات مختلف و انواع گوناگون و طبیعتهای رنگارنگ و شکلهای متفاوت و صفات و اخلاق متمایز ، و در نتیجه بمراتب و درجات متفاضل از لحاظ صفاء و طهارت و استعداد و نورانیت باطنی : خلق و تقدیر بشوند .

زیرا در اینصورت نیازمندیهای مردم و احتیاجات مختلف آنان از هر جهت ، در

جهات زندگی مادی و معنوی تأمین شده ، و هرکسی بیاری و کمک دیگران میتواند در راه تحصیل معاش ، تحصیل علم ، کسب معرفت ، انس با همدیگر ، رفع حوائج ، برطرف کردن موانع ، مهیا کردن وسائل زندگی ، مساعدت بهمدیگر ، و دستگیری از ضعفاء : بنحو احسن انجام داده ، و موفق و سعادت‌مند باشد .

و مخصوصا اختلاف طبقات و بودن طبقه بالا : کمک زیادی در تعلیم و تربیت و رشد اخلاقی مردم متوسط میکند .

و در اینمورد وجود افراد با صفا و برگزیده و کامل از لحاظ معنویت و روحانیت که بتوانند دیگرانرا بسوی کمال و سعادت رهبری کرده ، و مشکلات سلوک آنانرا روشن نموده ، و احکام و معارف و حقائق و معنویات حقّه را بیان کنند : بسیار لازم و مهمّ است .

پس معنای اختلاف طبقات از لحاظ صفا و طهارت و استعداد ذاتی ، و نتایج و آثار آن معلوم گشت .

## باب ۱۲

## صفاتہ الذاتیة

عن الحسين بن خالد قال: سمعتُ الرضا عليه السلام يقول: لم يزل اللهُ عزَّوجلَّ عليمًا قادرًا حيًّا قديمًا سميعًا بصيرًا. فقلت له: يا ابن رسول الله إن قوما يقولون لم يزل اللهُ تعالى عالماً بعلم و قادرًا بقدره و حيًّا بحياة و قديماً بقدم و سميعاً بسمع و بصيرًا ببصر. فقال (ع): مَنْ قال ذلك و دانَ به فقد اتَّخَذَ مع اللهُ آلهةً أُخرى، و ليس من ولايتنا على شيء. ثم قال: لم يزل اللهُ عزَّوجلَّ عليمًا قادرًا حيًّا قديمًا سميعًا بصيرًا لذاته، تعالى عما يقول المشركون و المشبهون علوًّا كبيرًا.

عيون ب ۱۱ ح ۱۰

ترجمہ :

شنیدم از امام علیہ السلام میفرمود: همیشه خداوند متعال، علیم و قادر و حی و قدیم و سمیع و بصیر بوده است. عرض کردم: ای پسر پیغمبر (ص) جماعتی میگویند که خداوند عالم است بسبب علم، و قادر است بوسیله قدرت، و حی است با حیات، و قدیم است با صفت قدمت، و همچنین در سمیع و بصیر که با سمع و بصر است. فرمود: اگر کسی چنین سخنی گفته و معتقد بآن باشد: با خدای عزیز، خدایان و شرکابی گرفته، و او از دائره ولایت ما بیرون است. سپس فرمود: پیوسته

خداوند بذاته علیم و قادر و حی و قدیم و سمیع و بصیر است ، و از قول مشرکین و تشبیه کنندگان منزّه باشد .

### توضیح :

۱- عالماً بعلم : أشاعره و جمعی دیگر گویند که برای پروردگار متعال صفات قدیمی زائدی هست که در مقابل ذات او بوده ، و خداوند بوسیله آنها متّصف با صفات میشود ، مانند عالم و قادر بودن او که بسبب علم و قدرت خارجی قدیم است - رجوع شود به شرح مواقف .

۲- فقد اتّخذ مع الله آلهة : در صورتیکه برای این صفات تحقّق و وجود خارجی قائل بشویم : لازم آید که در مقابل ذات ازلّی پروردگار متعال به چیزهای دیگری قدیمند ، قائل بشویم ، و در نتیجه ، همه اینها وجود ذاتی و قدیمی پیدا کرده ، و از مرحله توحید خارج خواهیم شد ، رجوع شود به باب ۱۱ .

۳- و لیس من و لایتنا : امام نماینده و مظهر عظمت و صفات و مقامات الهی و خلیفه پروردگار متعال است در زمین ، و پیروی و اطاعت خداوند ملازم میشود با اطاعت امام . و کسیکه از زیر برنامه و افکار و عقائد و مقرّرات دینی امام ، خارج شود : از اطاعت و فرمان و حکومت حقّ الهی بیرون رفته است .

پس میزان صد در صد صحیح برای اطاعت پروردگار متعال : پیروی کردن از برنامه‌های عقیدتی و عملی امام است .

۴- بصیراً لذاته : صفات خداوند متعال عین ذات او بوده ، و بهیچ نحوی جدایی و مغایرتی ندارد . و بلکه ذات پروردگار متعال است که حقّ و ثابت و نامتناهی و

غیرمحدود بوده ، و صفات ثبوتیه دیگر همه از این ذات حق تجلی کرده ، و روی فهم ما اعتبار میشوند .

توضیح آنکه : خداوند متعال من جمیع الجهات واحد و مجرد و نامحدود و غنی بالذات و واجب فی ذاته است ، و هیچگونه ترکیب و اثنینیت در ذات مجرد واحد او نمیشود تصور کرد .

و اّتصاف با صفات موجب محدود بودن با صفات و تقید بآنها ، و برخلاف احدیت ذاتی و تجرّد و غناء فی ذاته میشود .

آری توصیف ذات با صفات در هر مرحله‌ای تصور شود : ملازم با حصول اختلاف و تعدّد و فقر و محدودیت ذات گشته ، و اینمعنی مخالف با وجوب و غیرمتناهی بودن ذات احدیت خواهد بود .

در خطبه اول نهج البلاغه میفرماید : کمالُ التصدیق به توحیدُهُ و کمالُ توحیدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ و کمالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سَبِحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا - و اخلاص کامل در مقام توحید ذات در اینستکه صفات را از ذات او نفی کنیم ، زیرا مفهوم صفت غیر از مفهوم موصوف است ، و مفهوم موصوف غیر از مفهوم صفت باشد .

و این معنی در شرح خطبه توحیدیّه مشروحاً بیان شده است .  
و مظهر اینحقیقت نفس مجرد و روحانی انسان است که : آن یک ذات واحد است ، و در عین حال همه صفات و قوی را دارا بوده ، و مابین ذات و صفات جدایی و مغایرتی نیست ، مگر در مقام تعبیر و تفهیم و اعتبار که گفته میشود : نفس عالم

و مرید و حتی .



## باب ١٣

## الحدّ و الفقر

١- جاء قوم من وراء النهر الى أبي الحسن الرضا (ع) فقالوا له : جيئناك نسألك عن ثلاث مسائل ، فإن أجبتنا فيها علمنا أنك عالم ! فقال : سلوا ! فقالوا : أخبرنا عن الله تعالى أين كان ، وكيف كان ، و على أي شيء كان اعتماده ؟ فقال عليه السلام : إن الله عز وجل كيّف الكيف فهو بلا كيف . و أين الأين فهو بلا أين . و كان اعتماده على قدرته . فقالوا : نشهد أنك عالم .

عيون ب ١١ ح ٦

٢- دخل رجل من الزنادقة على الرضا عليه السلام و عنده جماعة ، فقال له أبو الحسن (ع) : رأيت إن كان القول قولكم و ليس هو كما تقولون ، ألسنا و إياكم شرعاً سواءً ، و لا يضرنا ما صلينا و صمنا و زكينا و أقرنا ! فسكت . فقال أبو الحسن (ع) : و إن يكن القول قولنا ، و هو قولنا ، و كما نقول ، أستم قد هلكتم و نجونا ! قال : رحمك الله ، فأوجدني كيف هو و أين هو ؟ قال : و يلك إن الذي ذهبت إليه غلط ، و هو أين الأين و كان و لا أين ، و هو كيف الكيف و كان و لا كيف ، فلا يُعرف بكيفية و لا بأينونية ، و لا يُدرَك بحاسة ، و لا يُقاس بشيء . قال الرجل : فإذا إنّه لا شيء ، إذ لم يُدرَك بحاسة من الحواس ! فقال أبو الحسن (ع) :

ویلک لَمَّا عَجَزَتْ حَوَاشِكُ عَنْ إِدْرَاكِهِ أَنْكَرَتْ رَبَّوْبِيَّتَهُ ، وَ نَحْنُ إِذَا عَجَزَتْ حَوَاشِنَا عَنْ إِدْرَاكِهِ أَيْقَنَّا أَنَّهُ رَبُّنَا وَ أَنَّهُ شَيْءٌ خِلَافُ الْأَشْيَاءِ .

قال الرجل : فأخبرني متى كان ؟ قال أبو الحسن ( ع ) : أخبرني متى لم يكن فأخبرك متى كان ... قال : فلم لا تُدرکه حاسَّةُ البصر ؟ قال : للفرق بينه وبين خلقه الَّذِينَ تُدرکهم حاسَّةُ الأبصارِ منهم و مِن غيرهم . ثمَّ هو أجلُّ من أن يُدرکه بصرٌ أو يُحيطُ به وهمٌ أو يَضبطه عقلٌ . قال : فحدِّه لي ؟ قال : لا حدِّ له . قال : ولم ؟ قال : لأنَّ كلَّ محدودٍ مُتناهٍ إلى حدٍّ ، و إذا احتَمَلَ التحديدَ احتَمَلَ الزيادة ، و إذا احتَمَلَ الزيادةَ احتَمَلَ النقصانَ ، فهو غير محدود و لا مُتزايد و لا مُتناقص و لا متجزئ و لا متوهم .

عیون ب ۱۱ ح ۲۸

ترجمه :

۱- قومی از ناحیه ماوراء النهر بخدمت امام رضا علیه السلام آمده و عرض کردند که : آمده ایم تا از سه مطلب سؤال کنیم ، و اگر جواب کافی شنیدیم بمقام علمی و روحانی شما معتقد میشویم . آنحضرت فرمود : بپرسید ! گفتند : ما را خبر بدهید که خداوند در کجا هست ؟ و او چگونه و بچه کیفیتی هست ؟ و تکیه و اعتماد او در هستی بچیست ؟

فرمود : خداوند متعال کیفیتی را اِحداث کرده است ، و او پیش از حدوث کیفیتی بوده ، و از کیفیتی منزّه است . و او اینیّت را اِحداث کرده ، و خود از اینیّت دور است . و او در وجود خود بچیزی غیر خود تکیه ای ندارد ، و تنها اعتماد او بتوانایی ذاتی خود است .

گفتند : شهادت میدهیم که تو عالم هستی .

۲- وارد شد مردی از زنادقه بخدمت حضرت رضا علیه السلام ، و نزد او جماعتی بودند ، پس آنحضرت خطاب بآنمرد کرده و فرمود : آیا می بینی اگر گفته های شما صحیح باشد ، و بطور مسلم چنين نیست ، آیا ما و شما برابر و مساوی نخواهیم بود ؟ و أعمال و عبادات ما از نماز و روزه و زکوة و اعتقادات و اظهارات ما در چنين حالت کوچکترین ضرری بوجود ما نخواهد رسانید . آنمرد ساکت شده و جوابی نداد .

سپس آنحضرت فرمود : ولی اگر گفته های ما واقعیت داشت ، و بطور یقین چنين است ، آیا شما در مورد ابتلاء و ناراحتی شدید و هلاکت واقع نخواهید شد ؟ در صورتیکه ما در نجات و خوشی خواهیم بود .

مرد گفت : پس مرا دریاب و تقویت کن در اینکه او چگونه است و در کجا باشد ؟  
 امام فرمود : وای بر تو ، این فکر تو ناصحیح است ، او این و کینف را بوجود آورده است ، و پیش از اینکه این و کینف موجود باشد : او وجود داشته است . پس هرگز او بصفه کینف و این متّصف نگردد ، و او با یکی از حواس درک نمیشود ، و با هیچ چیزی مقایسه نخواهد شد .

مرد گفت : در اینصورت او چیزی نیست ، و با حواس درک نمیشود !  
 امام فرمود : وای بر تو ، چون حواس تو از درک او عاجز است : ربوبیت او را انکار میکنی ، ولی ما بخاطر عاجز شدن از ادراک او : یقین پیدا میکنیم که او پروردگار ما بوده ، و چیز است برخلاف همه اشیاء .

مرد گفت : پس مرا خبر بده که او کی و چه زمانی بوده است ؟

امام فرمود : شما مرا بگوئید که او کی نبوده است ، تا من بگویم که او در چه

زمانی بوده است .

مرد گفت : پس برای چه او را حسّ بصر درک نمیکنند ؟

إمام فرمود : برای اینکه فرق باشد فیما بین خداوند متعال و خلق او که با حسّ باصره إدراک میشوند ، در صورتیکه او بالاتر از آنست که قوّه باصره او را درک کرده و یا إحاطه نماید او را وهم و یا ضبط کند او را عقل .

مرد گفت : او را برای من تعریف و تحدید کن !

إمام فرمود : او را حدّی نیست .

مرد گفت : برای چه ؟

إمام فرمود : زیرا هر محدودی متناهی بحدّ میشود ، و هر چیزیکه حدّ پیدا کرده و متناهی گشت : قابل زیاده شدن و نقصان خواهد بود .  
پس او محدود و قابل نقص و زیاده و تجزّی نبوده ، و با قوّه واهمه إدراک نمیشود .

### توضیح :

۱- ماوراء النهر : در معجم البلدان گوید : مراد از ماوراءالنهر ، نهر جیحون است در زمین خراسان ، و سرزمین شرقی آنرا بلاد هیاطله میگفتند ، و در اسلام با اسم ماوراءالنهر نامیده میشود ، و این زمین بسیار محلّ پر نعمت و فراوانی است .

۲- آینَ کان : آینَ در محلّ و مکان استعمال میشود ، و بودن در مکان ، مخصوص اجسام است که محتاج باشند بزمان و مکان ، و أمّا پروردگار متعال که نامحدود و ازلی و مبداء همه عوالم است : معقول نباشد که محتاج بمحلّ بوده ، و در

محلی قرار بگیرد .

۳- کیف کان: کیف در مورد اراده خصوصیت و حالت و صفت چیزی استعمال میشود ، و اینمعنی نیز در موجودات ممکن اطلاق میشود ، و اما خداوند واجب ازلی بی نیاز ثابت حق ، هرگز محلّ عروض حالات مختلف و عوارض قرار نگرفته ، و تحولاتی در او پیدا نمیشود .

۴- و کان إعتماده علی قدرته: هر موجودیکه وجودش واجب و ثابت و غنی بالذات نیست ، در ادامه هستی و حیات خود ، قهراً بچیزی اعتماد و تکیه میکند ، مانند مال و فرزند و پدر و برادر و رفیق و ثروتمند و شخص عنوان دار و غیر اینها ، در جهات مادی ، و یا بمعرفت و روحانیت و مقامات معنوی و روحانی ، در جهات معنوی . و اما پروردگاریکه هیچگونه نقطه ضعف و فقر و احتیاجی در وجود او نبوده ، و غنی بالذات و قادر نامحدود است : چگونه معقول است که بچیزیکه فقیر و محدود است تکیه کند .

۵- متی کان: متی در مورد اراده زمان استعمال میشود ، و درباره پروردگاریکه وجودش ذاتی و ازلی و ابدی و غنی بالذات است ، چگونه معقول باشد که او را با زمان معینی محدود کنیم .

۶- لا حدّ له: محدود بودن بهرگونه حدی باشد [ حدّ زمانی ، مکانی ، وجودی ذاتی ، با حواس باصره و باطنی ، احاطه علمی ] ملازم با امکان وجود و فقر و متناهی بودن و متجزی شدن است ، زیرا هرآنچه محدود باشد : قهراً قابل قسمت باطراف خواهد بود .

۷- و لا متوهّم: توهّم عبارتست از ادراک معانی جزئیتهای که از مدرکات و

محسوسات بحواس ظاهری حاصل میشود ، و توهم از لحاظ لغت نزدیک به تخیل است ، و معانی اصطلاحی را در موارد استعمالات لغوی نباید خلط کرد .

و همینطوریکه خداوند متعال با دید چشم ادراک نمیشود : با قوه وهم و خیال نیز درک نشده و ساخته نگردد .

و بطور کلی : محدود بودن با هر حدیکه واقعیت و حقیقت داشته باشد ، موجب محدود شدن ذات و متجزی گشتن آن و قابل قسمت بودن ، و در نتیجه ضعف و فقر و تزلزل در وجود خواهد بود .

مانند محلّ و مکان و حیّز ( این ) ، و زمان و وقت و گذشته و آینده ( متی ) ، و چگونگی و خصوصیت و حالت ( کیف ) ، و تصوّر و تعقل و ادراک ذات ( حدّ عقلی و معنوی ) ، توهم و تخیل ( حدّ خیالی ) ، احاطه و شهود ذات ( حدّ ذاتی ) ، آری ذات پروردگار نامحدود و غیرمتناهی است ، و او ازلّی و ابدی و نور محیط بهمه اشیاء و عوالم است : پس چگونه ممکن است چنین نور محیط نامتناهی ، محدود و محاط باشد .

تنها راه معرفت و شناسایی حقّ متعال : شهود یقینی نورانی جلوه‌های صفات ، و ادراک انوار تجلیات جلال و جمال با قلب پاک ، و درک و دید آثار قدرت و خلق او باشد .

ثم ارجع البصرَ کَرَّتینِ یَنقَلِبُ اِلیکَ البَصْرُ خاسِئاً ۶۷ / ۴ .

## باب ١٤

## إنه لطيف سميع بصير

قال الرجل ( الزنديق ) : فأخبرني عن قولكم إنه لطيفٌ و سميعٌ و بصيرٌ و عليمٌ و حكيمٌ ، أ يكون السميع إلا بالأذن و البصير إلا بالعين و اللطيف إلا بعمل اليدين و الحكيم إلا بالصنعة ؟ فقال أبو الحسن عليه السلام : إن اللطيف منا على حدِّ اتِّخاذ الصنعة ، أو ما رأيت الرجل يتَّخذ شيئاً بلطف في اتِّخاذه ، فيقال ما ألطف فلاناً ! فكيف لا يقال للخالق الجليل لطيف ، إذ خلق خلقاً لطيفاً و جليلاً ، و ركَّب في الحيوان منه أرواحه ، و خلق كلَّ جنس متبائناً من جنسه في الصورة لا يُشبهه بعضه بعضاً ، فكلُّ له لطفٌ من الخالق اللطيف الخبير في تركيب صورته ، ثم نظرنا الى الأشجار و حملها أطايبها المأكولة منها و غير المأكولة : فقلنا عند ذلك إن خالقنا لطيف ، لا كلُّطف خلقه في صنعتهم .

و قلنا إنه سميع لا يخفى عليه أصواتُ خلقه ما بين العرش الى الثرى من الذرَّة الى أكبر منها في برِّها و بحرِّها ، و لا تشتبه عليه لغاتها : فقلنا عند ذلك إنه سميع لا بأذن ، و قلنا إنه بصير لا ببصر ، لأنَّه يرى أثر الذرَّة السخماء في الليلة الظلماء على الصخرة السوداء ، و يرى ديبب النمل في الليلة الدُّجنة ، و يرى مضارِّها و منافعها و أثر سفادها و فراخها و نسلها ، فقلنا عند ذلك إنه بصير لا كبصير خلقه .

عيون ب ١١ ح ٢٨

ترجمه :

مرد زندیق گفت : مرا بگوئید از حقیقت قول خودتان که خداوند لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است ! آیا ممکن است که سمیع بدون گوش ، و بصیر بدون چشم ، و لطیف بدون لطف و باریک بینی در صنعت و عمل باشد ؟  
 امام فرمود : معنی لطیف در افراد انسان در مورد صنعت و عمل ظهور میکند ، ما میگوئیم که فلانی چقدر لطیف است و لطیف کار میکند ! در جایی که عمل خود را بلطف انجام بدهد .

پس چگونه خداوند متعال لطیف نباشد ، در صورتیکه مخلوقات لطیف و جلیلی آفریده ، و در حیوان بدن و روحرا ترکیب داده ، و بصورت و سیرت انواع مختلفی را که شبیه بهم نیستند ، آفریده ، و در هر کدام لطف مخصوصی بعمل آورده است .  
 و همچنین که چون به نباتات و اشجار متوجه میشویم : می بینیم که میوه های لذیذ و برگها بوجود آورده است .

پس میگوئیم که : خالق ما لطیف است ، ولی لطیف بودن او چون لطیف بودن دیگران نباشد که در عمل و صنعت لطیفند .

و باز میگوئیم که او سمیع است : و صوتی از اصوات خلق او فیما بین عرش تا خاک ، برای او پنهان نمیشود ، و از مورچه تا بالاتر و در دریا یا در صحراء هر چه باشد برای او روشن بوده ، و لغات و سخنهای آنها هرگز در حضور او مشتبه نگردد .  
 و روی این لحاظ میگوئیم که او سمیع است ولی نه بوسیله گوش .

و باز میگوئیم که : او بصیر است ولی نه با چشم ، زیرا که او می بیند اثر ذره سیاه کوچک را در محیط تاریک شب در روی سنگ تیره ، و می بیند حرکت مورچه را در



شب تار ، و می‌بیند ضررها و منافعی را که باو میرسد ، و احاطه دارد به مزاجت و تولید و نسل او .

پس در اینصورت می‌گوییم که او بصیر است ، نه چون دید خلق او .

### توضیح :

لُطْف : دقتی است با رفق ، در مقابل غلظت و خشونت .

صُنْع : عملی است که با دقت و حذاقت صورت گیرد .

جنس : قسمتی که مجانس و مشابه یکدیگر باشند .

ذُرّه : چیزیکه ظاهر و منتشر شود ، و مورچه .

السَّخْمَاء : چیز گرفته و تیره .

دُجْنَة : چیز پوشیده و تاریک .

سِفَاد : آمیزش نکاحی و مجامعت .

فِرَاح : جمع فَرخ بمعنی زاییده از حیوان یا نبات .

لُطْف و سَمْع و بَصَر : در عالم ماده با وسائل و اسباب تحقق پیدا میکند ، و چیزی بدون وسائل و عمل و صنعت نمیتواند لطف خود را نشان بدهد ، و یا بدون تشکیلات و اسباب و شرائط سمع و بصر ، شنوایی یا بینایی داشته باشد .

و در ماورای عالم ماده : البته چون غلظت کمتر و اسباب و وسائل و احتیاج محدودتر است : در لطف و سمع و بصر نیز محتاج بچشم و گوش و اسباب دیگر نیست .

تا منتهی میشود بخداوند متعال که نور مطلق مجرد محیط نامحدود است ، و او

کمترین حجاب و غلظت و فقر و احتیاجی ندارد .  
 او بذات خود لطیف بوده ، و کوچکترین اثری از غلظت و خشونت در وجود او پیدا نشده ، و در این صفت محدود و ممتناهی نیست .  
 او بذاته همه قوا و نیروها را داشته ، و همه عین ذات نامحدود و ناممتناهی او است ، و هیچگونه احتیاجی باسباب خارجی ندارد .  
 او نور منبسط و محیط بهمه اشیاء و موجودات و ناممتناهی است ، و خود بذاته و لذاته سمیع و بصیر و علیم و حکیم و لطیف است .  
 البتّه این عناوین و صفات برای تفاهم خلق است که اعتبار و تعبیر میشود ، و اگر نه در ذات او که نور مجرّد و واجب و نامحدود است : هیچگونه صفت و قید و حدّی نباشد - چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید : **و کمالُ توحیدِهِ الإِخْلَاصُ لَهُ وَ کِمالُ الإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ المَوْصُوفِ** - زیرا صفت خود قید و حدّ معنوی است .  
 و در باب ۱۳ گفته شد که : هر چیزیکه واقعیت و حقیقت داشته باشد : قید و حدّ برای ذات پروردگار ناممتناهی واقع نمیشود .  
 پس صفاتی که عنوان شده است : از آثار و لوازم ذات نامحدود و ناممتناهی محیط مجرّد است ، نه آنکه فی نفسها استقلال داشته باشند .

## باب ۱۵

## الإرادة منه تعالى

عن صفوان بن يحيى قال : قلت لأبي الحسن (ع) أخبرني عن الإرادة من الله تعالى و من الخلق ؟ فقال : الإرادة من المخلوق : الضمير و ما يبدو له بعد ذلك من الفعل . و أمّا من الله عزّ وجلّ : إرادته إحدائه لا غير ذلك ، لأنّه لا يُروى و لا يهّمّ و لا يتفكّر ، و هذه الصفات منفيّة عنه ، و هي من صفات الخلق . إرادة الله هي الفعل ، لا غير ذلك ، يقول له كُن فيكون بلا لفظٍ و لا تُطقي بلسان و لا همّة و لا تفكّر ، و لا كيفَ لذلك ، كما أنّه بلا كيفٍ .

عيون ب ۱۱ ح ۱۱

ترجمه :

صفوان گوید که بمحضر امام عرض کردم : خبر بده مرا از اراده کردن خداوند متعال و از اراده مردم ؟ پس فرمود : اراده در افراد مردم نیت قلبی است که مطابق آن در خارج اعمالی صورت میگیرد . و أمّا از خداوند متعال عبارتست از احداث و ایجاد تنها ، زیرا او اندیشه و قصد و فکر نمیکند ، و این صفات درباره او منتفی است ، و آنها از صفات مخلوق است پس اراده خداوند متعال فقط فعل و ایجاد باشد .

او خطاب میکند که : گُن ، پس موجود میشود .  
و این خطاب هرگز با کلمه و سخن گفتن با زبان و قصد و فکر کردن و عزم و تصمیم گرفتن صورت نمیگیرد ، و کیف و چگونگی برای آن نمیشود گفت ، چنانکه برای خداوند متعال کیفوفتی نباشد .

### توضیح :

ضمیر : چیز لطیف ، و آنچه در قلب فکر و نیت میشود .  
تروییه : نظر و دقت کردن در امری باشد .  
هَمَّ و هِمَّةَ : تصمیم گرفتن و قصد جدی عملی است .  
إرادة کردن پس از تصوّر شیء در قلب و تمایل بآن و نظر و تصمیم گرفتن صورت میگیرد ، و إرادة خلق بدون این مقدمات تحقق پیدا نمیکند ، یعنی محتاج است بودن نیت قلبی و تصوّر و میل و تصمیم جدی ، و سپس حصول إرادة .  
ولی در إرادة پروردگار متعال : هیچگونه از اینمقدمات لازم نبوده ، و به مجرد خواستن او ، آن چیز وجود خارجی پیدا میکند .  
و خواستن در خدا در مقابل کراهت است ، و آن از صفات ذاتیه و در مقابل علم و قدرت است .  
آری خداوند متعال نور نامتناهی و نامحدود و حقّ است ، و باقتضای عظمت و جلال و جمال و کمال تامّ ذات خود ، قهراً إرادة و کراهتی دارد .  
و این خواستن که از صفات ذات است : بتناسب نور و بهاء و کمال مطلق و تمامیّت و اقتضای ذات خواهد بود ، و همین خواستن مجرد تنها ، علّت ظهور و

وجود اشیاء میشود - کُن فیکون .  
و چون احاطه تام و علم و قدرت و اختیار عین ذات او باشد : هرگز احتیاجی به  
تصوّر و فکر و حصول تمایل و نظر و تصمیم گرفتن نداشته ، و در اراده او خصوصیت  
و کیفیت و چگونگی مخصوصی نیست .  
و أمّا تعلق اراده بمراد و ظهور آن در خارج : از صفات فعل و در مرتبه دوم  
خواهد بود .

## باب ۱۶

## و هو مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ

عن داود بن سليمان ، عن عليّ بن موسى الرضا ، عن أبيه ، عن آبائه ، قال ، قال رسول الله ( ص ) : إِنَّ موسى بن عمرانَ لَمَّا نَجَى رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَالَ : يَا رَبِّ أَبْعِدْ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَادِيكَ أُمَّ قَرِيبٌ فَأُنَاجِيكَ ! فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ : أَنَا جَلِيسُ مَنْ ذَكَرَنِي . فَقَالَ موسى : يَا رَبِّ إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أُجَلُّكَ أَنْ أَذْكَرَكَ فِيهَا ! فَقَالَ : يَا موسى اذْكُرْنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ .

عیون ب ۱۱ ح ۲۲

ترجمه :

امام ( ع ) بواسطه پدران بزرگوارش از رسول اکرم نقل میکند که : حضرت موسی بن عمران در مناجات خود با خداوند عزوجل عرض میکند : آیا تو دور هستی از من تا تو را نداء کرده و بخوانم ، و یا نزدیک بمن هستی تا با تو به پنهانی و سر سخن گویم ؟ خداوند متعال وحی کرد او را که : من همنشین کسی هستم که مرا یاد میکند .

حضرت موسی عرض کرد : پروردگارا من گاهی در حالتی هستم که مناسب مقام عظمت تو نیست که در آنحال تو را متذکر باشم ! فرمود : ای موسی بهر حالتی که

باشی مرا یاد کن !

### توضیح :

نور ذاتِ اَلْهٰی نافذ و لطیف و نامحدود است ، و هرگز جسم کثیف یا لطیفی و بلکه هیچگونه وجودی از هر عالمی باشد : حائل و مانع از نفوذ و بسط و سریان نور لایتناهی او نخواهد بود .

نور وجود او حتّی بأعماق دریاهاى ژرف ، و داخل سنگهای بزرگ و سفت ، و خُلل ظلمات ، و فُرَج کوهها و زمین و آسمانها ، و موجودات همه عوالم سفلی و علوی : نفوذ و احاطه پیدا میکند .

امروز ما اَشْعَه اِیکس را با چشم خود مشاهده میکنیم که بأکثر موادّ و ذوات اَشیاء جسمانی نفوذ کرده ، و درون و ذرّات داخلی آنها را برای ما قابل رؤیت و عکسبرداری میکند .

و بالاتر از آن : نور روحانی نفس و در نتیجه نفوذ و علم شهودی است که باندرون بدن و بلکه بأشیاء و مکانهای بسیار دور احاطه پیدا کرده و چون روبروی چشم بدید یقینی و شهودی آنها را مشاهده میکند .

این اَنوار نمونه بسیار کوچک و محدودی است از بسط و نفوذ و احاطه نور نافذ و محیط غیرمتناهی پروردگار متعال .

خداوند متعال میفرماید : مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوٰى ثَلَاثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا اَدْنٰى مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَيْنَ مَا كَانُوْا - ۵۸ / ۷ ، و هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ ۴ / ۵۷

پس درباره نور محیط و نامحدود پروردگار متعال هرگز چنین تصویری نمیشود کرد که : آن نور از یکجهت محدود باشد ، و یا در نقطه‌ای زمانی یا مکانی محیط و نافذ نباشد ، و یا باندرون چیزی نفوذ نکند .

و أمّا تعبیر به جلیس من ذکرنی : بلحاظ جانب ذاکر است ، یعنی ذاکر باید توجه داشته باشد که همیشه و در همه جا خداوند با او است .



## باب ۱۷

## جاء ربك

عن ابن فضال قال : و سألتُه ( الرضا عليه السلام ) عن قول الله عزَّ وجلَّ - و جاء ربك و الملكُ صفًّا صفًّا ؟ فقال : إنَّ الله لا يوصف بالمجىء و الذهاب ، تعالى الله عن الانتقال ، إنما يعنى بذلك و جاء أمرُ ربك .

عیون ب ۱۱ ح ۱۹

ترجمه :

ابن فضال گوید : از حضرت رضا ( ع ) از تفسیر آیه کریمه - و جاء ربك - ۱۸۹ / ۲۲ ، پرسیدم ؟ فرمود : خداوند متعال با صفات آمدن و رفتن متّصف نشود ، او متعالی است از انتقال از مکانی به مکان دیگر ، و مراد مجیء امر پروردگار است .

توضیح :

مجیء : نزدیک و ظاهر شدن ، در هر موضوعی بتناسب آن .  
 ملک : بمعنی ملائکه است ، و از لغت عبری گرفته شده است .  
 صفّ : در خطّ انقیاد و تسلیم و خضوع بودن در مقام معین .  
 ظهور و قرب در عالم مادّه : متوقّف است به نقل و حرکت در مکان یا در زمان ،

مانند - جاء الموج ، جاء الأجل .

ولی در عالم ماوراء ماده که زمان و مکانی در آنجا نباشد ، عبارت است از ظهور و نزدیک شدن معنوی و روحانی ، مانند - مجيء معرفت و علم و خشوع و توجه .  
خداوند متعال میفرماید : كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ - ۸۹ / ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ .

هنگامیکه زمین (عالم ماده) کوبیده و منهدم شد ، و پروردگار تو ظاهر و با چشم روحانی ، جلال و جمال و عظمت او مشهود گشت ، و ملائکه با کمال خضوع و انقیاد و تسلیم در مقابل جلوه عظمت و جلال او صف کشیده و منتظر فرمان شدند .  
پس دو امر درباره خداوند متعال نسبت داده نمیشود :

۱- آمد و رفت زمانی و مکانی که مخصوص بامور و موضوعات مادی بوده ، و در عوالم روحانی محال است .

۲- ظهور و قرب و مشهود شدن ذات پروردگار که درباره خداوند متعال ، یعنی ذات نامتناهی و نامحدود او محال است .

پس منحصر میشود بجلوه صفات جلال و جمال و تجلی و ظهور عظمت حقّ عزوجلّ ، که شهود نور حقّ تعالی بیش از این امکان پذیر نیست .  
آری نه نور نامتناهی میتواند در عالم مادون و محدود خود ظاهر گردد ، و نه موجود محدودی میتواند نور نامحدود را ببیند .

زیرا ظهور نور نامحدود در عالم محدود و متناهی علامت محدود بودن او است ، و شهود این نور نامتناهی و احاطه بآن علامت نامتناهی بودن شاهد است ، در صورتیکه بودن دو موجود قدیم و نامحدود و نامتناهی محال است .

لا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ ۖ ۱۶ / ۵۱ .

و أما تفسیر امام بامر ربک : حقیقت معنی امر فرمان است ، یعنی طلب کردن چیزی با عنوان استعلاء و تکلیف کردن .

و اینمعنی عبارتست از ظهور عظمت و علو و کبریاء ، و دلالت میکند باینمعنی جمله - و الْمَلِكُ صَفًا صَفًا - که ملائکه در پیشروی عظمت و کبریائی او بعنوان خضوع و اطاعت صف میکشند .

و باز بقرینه جمله - إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ : زیرا چون عالم ماده منهدم و کوبیده شده ، و عالم مافوق ماده نمایان و ظاهر گشت : حجابهای مادی برطرف شده ، و حقائق الهی و عظمت و کبریائی پروردگار متعال و مالکیت مطلق او جلوه گر گردد - مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ .

و باین مناسبت است که بکلمه رب تعبیر شده است ، نه الله : زیرا در مقام ظهور ربوبیت ، محتاج به فرمان و تکلیف و استعلاء باشد .

و در آن عالم است که : تربیت و ربوبیت بندگان مرحله فعلیت پیدا کرده ، و آخرین مرحله و نتیجه گیری و محاسبه و رسیدگی بهمهمه امور گذشته افراد متحقق میشود .

پس بهترین و جامعترین تعبیر از مجیء رب : همان تفسیر امام علیه السلام است که فرمود : یعنی بذلک - أمر ربک .

و ضمناً معلوم شود که این تعبیر بظاهر تنزیل مطلب مهم و غامض در سطح اعلا است بمرتبه نازلی که قابل تفهیم و تفاهم در میان عموم افراد و طبقات مختلف میشود .

## باب ۱۸

## الجبر و الاختیار

عن ابراهیم بن اَبی محمود قال : و سألته عن الله عزَّ وجلَّ هل يُجبر عباده على المعاصی ؟ فقال : بل يُخیرهم و یمهلهم حتَّى يتوبوا . قلت : فهل یُکلف عباده ما لا یُطيقون ؟ فقال : کیف یفعل ذلك و هو یقول - و ما ربُّک بظلام للعبید . ثمَّ قال : حدَّثنی اَبی عن اَبیه ، اِنَّه قال : مَنْ زَعَم أنَّ الله یُجبر عباده على المعاصی أو یُکلفهم ما لا یُطيقون ، فلا تأکلوا ذبیحته و لا تُقبلوا شهادته و لا تُصلُّوا و راءه و لا تُعطوا من الزکوة شیئاً .

عیون ب ۱۱ ح ۱۶

## ترجمه :

ابراهیم بن اَبی محمود گوید : و باز از آنحضرت پرسیدم که آیا خداوند متعال بندگان خود را مجبور میکند بر معاصی ؟ فرمود : نه ، بلکه آنانرا مختار میکند و مهلت میدهد و بتأخیر می‌اندازد عقوبت معاصی آنانرا ، تا شاید توبه کنند و برگردند . گفتم : آیا خداوند متعال بندگان خود را بآنچه طاقت و تحمل ندارند تکلیف میکند ؟ فرمود : چگونه چنین امری صورت میگیرد ، در صورتیکه او فرموده است : نیست پروردگار تو ظلم کننده مر بندگان خود .

سپس فرمود پدرم حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش حضرت صادق (ع) نقل کرده است که : کسیکه اظهار نظر کند که خداوند متعال بندگان خود را مجبور میکند بر اعمال خلاف و معصیت ، و یا آنانرا مکلف میکند باموریکه از عهده و طاقت آنان بیرون است : از ذبایح آنها نخورید ، و شهادت آنها را نپذیرید ، و پشت سر آنها نماز نخوانید ، و بآنها از زکوة ندهید .

۲- عن زید بن عمیر بن معویة قال : دخلت علی علی بن موسی الرضا (ع) بمرور ، فقلت له یابن رسول الله رُوی لنا عن الصادق علیه السلام إنه قال : لا جبر ولا تفویض بل أمرٌ بین أمرین . فما معناه ؟ قال : من زعم أنَّ الله عزَّوجلَّ يفعل أفعالنا ثمَّ یُعذِّبنا علیها : فقد قال بالجبر ، و من زعم أنَّ الله عزَّوجلَّ فوَّض أمر الخلق و الرزق الی حُجَّجه : فقد قال بالتفویض . و القائل بالجبر کافر ، و القائل بالتفویض مشرک . فقلت له یابن رسول الله فما أمرٌ بین أمرین ؟ فقال : وجود السبیل الی إتیان ما أمروا به و ترک ما نُهوا عنه . فقلت له : فهل لله مشیئة و إرادة فی ذلك ؟ فقال : فأما الطاعات : فإرادة الله تعالی و مشیئته فیها الأمرُ بها و الرضا لها و المعاونةُ علیها . و إرادته و مشیئته فی المعاصی : النهی عنها و السخطُ لها و الخذلانُ علیها . قلت : فهل لله عزَّوجلَّ فیها القضاء ؟ قال نعم ، ما من فعل یفعله العبادُ من خیر و شرٍّ إلا و لله تعالی فیهِ قضاءٌ . قلت : ما معنی هذا القضاء ؟ قال : الحُکمُ علیهم بما یستحقُّونه علی أفعالهم من الثواب و العقاب فی الدنیا و الآخرة .

عیون ب ۱۱ ح ۱۷

زید بن عمیر گوید : بخدمت امام علی بن موسی الرضا در مرور رسیده و عرض کردم ،

أی پسر پیغمبر روایتی از حضرت صادق (ع) رسیده است که : جبر و تفویض هر دو باطل است ، و حقیقت أمر فیما بین آندو باشد ، آیا معنای این حدیث چیست ؟ آنحضرت فرمود : کسیکه خیال میکند که خداوند متعال أعمال ما را انجام داده و سپس ما را بخاطر أعمال نادرست و خلاف عذاب میکند : قائل بجبر شده است . و اگر کسی معتقد باشد که خداوند عزیز و جلیل موضوع خلقت و أرزاق را به بندگان مخصوص خود واگذار کرده است : قائل بتفویض شده است . و هرکه قائل بجبر باشد : کافر است . و اگر قائل بتفویض شد : مشرک خواهد بود .

پس عرض کردم : معنای - أمر بین الامرین ، چیست ؟ فرمود : آن عبارت از وجود راهیست که انسان از آن راه بتواند وظائف لازم خود را برآورده ، و آنچه را که نهی شده است ترک کند .

عرض کردم : آیا در این میان خدا را مشیت و اراده‌ای باشد ؟

فرمود : مشیت و اراده پروردگار متعال در اینموارد اینستکه : در خصوص طاعات و فرائض واجب ، أمر و حکم کرده ، و راضی و موافق با آن أعمال بوده ، و معاونت و یاری فرماید .

و در خصوص معاصی و محرمات : نهی و منع از آنها کرده ، و اظهار سخت و غضب نموده ، و ترک معاونت و یاری خواهد کرد .

گفتم : آیا در اینموارد از طرف خداوند عزوجل در خصوص این أعمال حکم و قضاوتی صادر میشود ؟ فرمود : در مقابل هر عمل خیر و شری که از بندگان او ظاهر میشود : قضاء و حکمی از جانب پروردگار متعال در آنمورد صادر گردد .

گفتم : معنی این حکم و قضاء چیست ؟ فرمود : حکم کردنست مطابق هر عملی

از خیر و شرّ بجزایی از ثواب و عقاب .

### توضیح :

در اینجا مطالبی را تذکّر میدهیم :

۱- خداوند متعال نور لایتناهی و نامحدودی است که : کوچکترین قید و حدّی برای او نیست ، زیرا حدّ موجب ممکن بودن و محدود شدن وجود و حیات و قدرت و علم و اراده میشود .

و در اینجهت فرقی در میان حدود مادّی و جسمانی و روحانی نیست .

۲- حدّ و قید در هر مرتبه‌ای از وجود باشد ، و بهر اندازه‌ای که پیدا شود : موجب محدود شدن قدرت و اختیار میشود ، مثلاً قدرت در عوالم روحانی بیشتر و حدود کمتر است . و چون حدود در عالم مادّه بیشتر است : قدرت و اختیار نیز قهراً کمتر میشود .

۳- اختیار و قدرت از آثار حیات ذاتی است ، چنانکه اختیار کردن از آثار قدرت و آزادی از حدود است ، و بهر مقداریکه نور حیات ذات وسعت و اطلاق داشته باشد : اختیار نیز وسعت پیدا میکند .

۴- انسان از جهات مختلف تحت حدود و قیود طبیعی است : او فی ذاته حدّ ذاتی دارد ، حدّ زمانی و مکانی یعنی حدودیکه در محیط زمان و مکان وجود دارد برای او نیز هست ، حدود مادّی دارد چون در محیط طبیعی مادّی زندگی کرده و قهراً مقهور قوانین عالم مادّه واقع میشود . حدود شخصی بدنی دارد ، حدود اخلاقی نفسانی ذاتی دارد ، حدود تربیتی عَرَضی پیدا کرده است .

و این حدود و قیود از امور مربوط بطبیعت و جریان تقدیر و خلق است ، و انسان در مقابل آنها هیچگونه نمیتواند قدرت و اختیار داشته ، و برخلاف این قوانین محکم و منظم و نوامیس و مجاری طبیعت ، عملی را انجام بدهد .

آری انسان نمیتواند استراحت و خواب نداشته ، و لباس و خوراک نخواسته ، و نیازی بأعضاء و جوارح و قوای بدنی پیدا نکند ، او امکان جریان و حرکت و عمل برخلاف محیط طبیعی خود ندارد ، و نمیتواند در مسیر مخالف زمان و مکان و هوا و سیر آفتاب و زمین و آسمان و آب حرکت کند .

۵- پس انسان از نظر وجود و حیات و علم و قدرت : محدود باین حدود گشته ، و بهمین مقدار از اختیار او کاسته شده ، و بمقدار دایره سعت قدرت و آزادی اختیار پیدا میکند .

پس هر انسانی نسبت به جهت محدودیت و تحت قیود قرار گرفتن خود : اختیاری نداشته و مجبور و مقهور است . و نسبت به مقدار آزادی و وسعت حیات و قدرت وجود خود : اختیار پیدا میکند .

و روی این جریان : حقیقت معنای - لا جبر و لا تفویض - معلوم میشود .  
و أمّا کفر در جبر : برای اینستکه تکالیف الهی از باب لطف و رحمت به بندگان خود : لازم است ، و اگر اعمال آنان روی جبر و اضطرار صورت گرفته ، و اختیاری نداشته باشند ، و سپس ثواب و عقابی باین اعمال داده شود : این ثواب و عقاب لغو و برخلاف حکمت و عدالت واقع گشته ، و خداوند متعال را بظلم و عمل لغو و باطل و به خلاف حکمت و نظم و رحمت ، نسبت خواهیم داد .

و أمّا شرک در تفویض : مراد تفویض و واگذاشتن اموری است که برخلاف



مجاری طبیعت و خلقت و آفرینش و تکوین است که این امور در دائره شأن خدای خالق و رازق و جبار و محیی و ممیت است ، و اگر اختیار تامّ در این امور بکسی داده شود : قهراً در مقابل اختیار و تدبیر و ربوبیت و الوهیت و خالقیت پروردگار متعال ، عرض وجود و اظهار نظر و مداخله در امور تکوینی جهان خواهد شد .

و قدرت مطلق و اختیار تامّ داشتن در اعمال نیز چنین نتیجه را خواهد داشت : زیرا موجب آن خواهد شد که : انسان از محدوده سعه قدرت وجود خود بیرون رفته ، و در محدوده محدودیت و قیود طبیعی که دارد اظهار قدرت و اختیار و تصرف کند . و اینمعنی منجرّ به شرک در جهان خلقت و طبیعت خواهد شد .

پس در اینجا معنی جبر و تفویض ، و معنی امر بین الأمرین ، و معنی کفر در جبر و شرک در تفویض معلوم گردید .

و أمّا اراده پروردگار متعال در طاعات و معاصی : در محدوده امر بطاعات و نهی کردن از معاصی است ، نه آنکه اراده او متعلّق به خود وجود طاعت ، یا به ترک معصیت باشد .

## باب ۱۹

## السُّجُودُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ

عن الحسين بن سعيد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام ، في قوله عزَّوجلَّ -  
يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ ( ۶۸ / ۴۲ ) قال : حجاب من نور  
يُكْشَفُ فيقع المؤمنون سُجَّداً ، و تُدمج أصلاب المنافقين فلا يستطيعون السجود .  
عيون ب ۱۱ ح ۱۴

ترجمه :

إمام عليه السلام در تفسیر آیه کریمه - یَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى  
السُّجُودِ فلا يستطيعون خاشعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرَهُهُمْ ذُلَّةً و قد كانوا يُدْعَوْنَ إِلَى  
السُّجُودِ و هم سألْمون ۶۸ / ۴۳ - روزیکه پرده برداشته میشود از ساق و خواننده  
میشوند بسجده کردن ، و توانایی پیدا نمیکنند ، و خشوع میکند چشمها و دیده‌های  
آنان و میپوشاند آنها را خواری ، و آنان در زمانیکه سالم بودند دعوت میشدند  
بسجده کردن .

فرمود : آنروز حجابی که از نور است از ساق برداشته میشود ، و مؤمنین بسجده  
درآیند ، و پیچیده میشود أصلاب منافقین و نمیتوانند سجده کنند .

توضیح :

کشف : برطرف کردن پوشاک از چیزی تا ظاهر شود آن چیز .

ساق : چیزیکه با آن سیر و راه رفتن حاصل میشود .

إدماج : داخل کردن و پیچانیدن .

أصلاب : جمع صُلب بمعنی پشت انسان که سخت و محکم است .

در اینمورد مطالبی را لازم است توضیح بدهیم .

۱- ساق : در ظاهر عضو قدم است که با آن سیر و حرکت میشود ، و آن از ماده سوق بوده ، و بمعنی چیز را از پشت سیر و حرکت دادن است ، خواه در امور مادی باشد یا معنوی .

و ساق بمناسبت ألف عضو یا آنچه‌یستکه بوسیله آن سیر و سوق متحقق گردد ، در امور مادی باشد یا روحانی .

و همینطوریکه ساق در عالم ظاهر در سوق به خیر و صلاح و نجات ، و یا در سوق به شرّ و فساد و گرفتاری استعمال میشود : در عالم روحانی نیز با ساق معنوی بسوی هدایت و سعادت و نور ، و یا بسوی ضلالت و شقاوت و ظلمت سیر و حرکت میشود .

و چون بوسیله ساق برنامه حرکت بسوی هدف مادی و حبّ دنیا و شهوات و زینتهای آن ، و یا بسوی روحانیت و محبت بعوالم نور و حقیقت و حیات معنوی ، معلوم و شناخته میشود : از اینجهت آن مورد توجه و میزان سعادت و شقاوت قرار میگیرد .

۲- کشف : برطرف کردن حجاب و غطاء است تا واقعیت و خصوصیات ساق

روشن و معلوم گردد .

و در کشف از ساق : پایه و بنیاد حرکت و سوق معلوم و ظاهر شده ، و روشن گردد که سوق و سیر او روی پایه حقّ و نور بوده ، و یا روی پایه باطل و ظلمت و انحراف و ضلال .

۳- و يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ : سجود عبارت از کمال خضوع است ، بطوریکه در ظاهر و باطن اثری از خودنمایی و آنانیت باقی نماند .

سجود علامت عبودیت و تسلیم بودن و اطاعت است ، و چون سجود متحقق شود : استکبار و خودبینی و تمرد و طغیان و خلاف و عصیان و کفر و فسق و انحراف منتفی خواهد شد ، و از این لحاظ بهترین تعبیر در مقام عبودیت و اطاعت همان سجود باشد .

۴- فلا يستطيعون السُّجُودَ : آری افرادی که قلوبشان در استکبار و آنانیت و ظلمت و حبّ دنیا و شهوات باشد : استطاعت حالت عبودیت و سجود پیدا نخواهند کرد ، و همینطوریکه در دنیا نمیتوانند در اطاعت و تسلیم و سجده باشند : در آخرت نیز که کشف سرائر و بواطن میشود ، چنین حالتی پیدا خواهند کرد .

۵- حجاب من نور يُكشَفُ : در عالم ماوراء ماده هرچه تصوّر شود ، از سنخ آن عالم بوده و نمیتواند مادی باشد .

توضیح اینکه انسان در سلوک الی الله چون از مراحل عوالم ماده و دنیا و تمایلات مادی گذشت ، سیر او در عوالم ماورای ماده قرار گرفته ، و سیر من الخلق الی الحقّ منتهی خواهد شد به سیر بحقّ فی الحقّ ، و در این مراحل حجابها متناسب آن منازل لطیفتر و نورانی خواهد بود . و در این مرحله : حجابهای نورانی

که مانع از لقاء و إخلاص کامل است پیدا شود ، چون صفات و أسماءِ إلهی و صفات فعل و خلق پروردگار متعال - چنانکه در باب پنجم گذشت .

## باب ۲۰

## ختم الله على قلوبهم

عن ابراهيم بن أبي محمود قال : سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل - ختم الله على قلوبهم و على سمعهم ؟ قال : الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبة على كفرهم ، كما قال عز وجل : بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلاً .

عيون ب ۱۱ ح ۱۶

ترجمه :

ابراهيم گوید از امام عليه السلام پرسیدم : از معنای ختم بر قلوب و سمع ؟ فرمود : ختم بمعنی طبع است که بعنوان عقوبت بعضیان و کفر کفار بر قلوب آنان زده میشود ، چنانکه میفرماید : بلکه خداوند متعال طبع کرده است بر قلوب آنان بسبب کفر آنان ، پس ایمان نمیآورند مگر کمی .

توضیح :

ختم : باخر رسانیدن و منتهی نمودن .

طبع : زدن بر چیز است که در یک حالتی ثابت و باقی باشد .

آیه اول در سوره بقره / ۷ و آیه دوم در نساء / ۱۵۵ - میباشد .

ختم و طبع در خارج بیک مرتبه صدق میکند ، و از لحاظ مفهوم : ختم باعتبار نهایت و آخر جریان است . و طبع باعتبار آغاز و ابتداء جریان دوم که بحالت تثبیت و یکنواخت بودن شروع میشود .

و خاتمه دادن و همچنین تثبیت کردن محتاج بمقدمات و تحقق سیر و حرکات است که تا مرتبه آخر منتهی گردد ، بطوریکه امید برگشت و زمینه توبه و تنبّه باقی نمانده ، و هیچگونه اقتضاء و تمایلی دیده نشود .

و در اینصورت است که خداوند متعال برای تعیین تکلیف ، و روشن شدن حقیقت امر ، و برقرار بودن جریان طبیعی ، و آزادی افکار و اعمال افراد : تمایل صد در صد و اختیار قاطع و انتخاب جدی آنها را در برنامه زندگی مادی بپایان رسیده و تثبیت شده می بیند .

و پس از این مرحله هرگز برخلاف تمایلات و خواهشهای نفسانی و افکار مادی آنان ، عملی انجام نداده ، و آنها را از رحمتهای مخصوص و فیوضات و توفیقات معنوی و توجهات ربّانی که برخلاف خواسته و میل آنها است : محروم میکند .

اینست که میفرماید : **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ . طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ . كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۱۰۱ / ۷** کَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ۳۵ / ۴۰ .

و همینطوریکه امام فرمود : این ختم و طبع بزرگترین عقوبت و اثر سویی باشد که در نتیجه سوء اعمال و انحراف و فسق و کفر ، بآنها میرسد .

و هرگز در این جریان سوء نیتی از جانب خداوند متعال نسبت بانان دیده

نمیشود ، بلکه خود آنها هستند که فکرأ و عملاً و عقیدتأ بی نیازی خود را از هدایت و توفیق معنوی و راهنمایی خداوند متعال اعلام میدارند .



## باب ۲۱

## عن ربّهم لمحبوبون

۱- عن ابن فضال قال : سألتُ الرضا علیّ بن موسی علیهما السلام عن قول الله عزّوجلّ - کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ؟ فقال : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوَصِّفُ بِمَكَانٍ يَحِلُّ فِيهِ فَيُحْجَبُ عَنْهُ فِيهِ عِبَادُهُ ، وَلَكِنَّهُ ( وَلَكِنَّهُمْ خ ) يَعْنِي أَنَّهُمْ عَنْ ثَوَابِ رَبِّهِمْ مَحْجُوبُونَ .

عیون ب ۱۱ ح ۱۹

ترجمه :

از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم از آیه کریمه - کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ - ۸۳ / ۱۵ ، ؟ فرمود : خداوند متعال هرگز وابسته بمکانی نشده و در محلی حلول نمیکند که موجب محجوب بودن بندگان از او باشد ، ولکن در اثر معاصی از اجر و ثواب پروردگارشان محجوب میشوند .

توضیح :

ثواب : اجر و جزائست که بجانب کسی رجوع کند .  
حجاب : چیز است که حائل و مانع باشد از تلاقی دو چیز یا اثر آنها .

آیه شریفه دلالت میکند بر آنکه : بندگان خدا که تکذیب میکنند آیاتِ الهی و حقائق را ، از درکِ اجر و ثوابِ محجوب هستند .

خداوند متعال نامحدود و نامتناهی است ، و هرگز با چیزی و در اثر چیزی محدود و محجوب و پوشیده نمیشود .

ولی افرادی که در اثر اعمالِ خلاف و ظلم و طغیان و شهوت پرستی و هوسرانی از جهان نور و حقّ و روحانیت محروم شده ، و تاریکی و ظلمتِ قلوبِ آنانرا فراگرفت : قهراً از شهودِ انوارِ الهی محجوب خواهند شد .

پس محجوب بودن انسان و پیدایشِ حجابِ فیما بین خالق و مخلوق : کوچکترین اثری درباره پروردگار متعال نداشته و او را محدود و پوشیده نمیکند ، بلکه این حجاب از طرف انسان ظاهر شده ، و بقلب او مستولی گشته ، و او را از شهود نور حقّ محجوب و محدود میکند .

و در این مورد از دو جهت موجب اشتباه میشود :

اول - خیال میشود که سبب محجوب بودن : واقع شدن خداوند است در محلّ دور یا پشت آسمانها یا در محیطیکه هیچگونه نمیشود با آنجا ارتباطی پیدا کرد ، و بشر نمیتواند بآنجا دسترسی پیدا کند .

دوم - تصوّر میشود که جهت حجاب پیدا شدن : عدم سنخیت و نبودن تناسب و ربط ذاتی فیما بین خالق و مخلوق است که بشر استعداد و نیروی ارتباط با خدای خود را ندارد .

أما ضعف و بطلان خیالِ اول اینستکه : خداوند متعال نامحدود است ، و نمیشود برای او حدّ زمانی یا مکانی یا ذاتی و وجودی قائل شد ، و او قائم بهر شیء

و محیط بهر موجود و حاضر در هر نقطه‌ای از زمان و مکان بوده ، و هیچ مفهوم مادی و جسمانی را درباره او نتوان تطبیق داده ، و بالاتر از میزان عقل ما است .  
و خداییکه محدود بزمانی یا مکانی یا محیطی یا با فکر و حدی باشد : البتّه او محتاج و ضعیف و ممکن و فقیر خواهد بود .  
هو الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ .

و أمّا ضعف و بطلان خیال دوّم اینستکه : ارتباط پیدا کردن انسان با پروردگار متعال از جهت مادی و این بدن جسمانی و قوای بدنی چون باصره و سامعه و لامسه و ذائقه و شامه و متخیله و حافظه نیست ، و بلکه بوسیله روح انسانی است که آن نفخه‌ای باشد از روحِ اِلَهِی [ و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي ]  
و همینطوریکه این روح از عالم ماورای ماده است : قوای او نیز قوای روحانی است ، و چون کسی موقّف شده و این جنبه روحی و نیروهای روحانی خود را زنده کرده و تقویت نماید : البتّه مرتبط با عوالم ماورای مادی شده ، و نادیدنیها را با چشم قلب خواهد دید ، و ناشنیدنیها را با باصره دل خواهد شنید .  
و این دید و شنید و ادراک و شهود : در محیط مافوق عالم مادی صورت گرفته ، و با نور معنوی روحانی بوقوع خواهد پیوست .

پس محبوب بودن انسان در اینجهان یا در آخرت : از جنبه معنوی و روحانی صورت میگیرد ، و شهود و ارتباط نور حقّ نیز با نیروی روحی و نور باطن تحقّق پیدا خواهد کرد .

و این دو شبهه و شبهات دیگر که در اینمورد پیدا میشود : همه بخاطر اینستکه أمثال این حقایق و معارف اِلَهِی را میخواهیم با حواسّ ظاهری و با افکار مادی و با

تصوّرات و خیالات خود حلّ کنیم .

چشم دل باز کن که جان بینی    آنچه نادیدنی است آن بینی  
وجوهٌ یومئذٍ ناظرةٌ الی ربّها ناظرةٌ - ۲۳ / ۷۵ .

۲- دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّانِقَةِ ... قَالَ الرَّجُلُ : فَلِمَ احْتَجَبَ ؟ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الْحِجَابَ عَلَى الْخَلْقِ لَكثْرَةٌ ذُنُوبِهِمْ . فَأَمَّا هُوَ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ .

عیون ب ۱۱ ح ۲۸

ترجمه :

مرد زندیق پرسید : پس چون نظم و آفرینش دلالت بر وجود پروردگار حکیم و مدبری میکند ، برای چه از نظر مردم محجوب است ؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود : حجاب برای مردم است ، و مردم در اثر معاصی و انحرافات محجوب میشوند . و أمّا خداوند متعال : کوچکترین ذره پنهان و پوشیده‌ای از نظر او غائب نشده ، و کمترین محجوبیتی او را فرا نمیگیرد .

توضیح :

خافیه : چیز است که پنهان و مخفی شده و آشکارا نگردد .

احتجاب : اختیار کردن حجاب و پوشش .

گفته شد که : خداوند متعال نامتناهی و نامحدود است ، و هرگز حدّ و حجابی او

را فرامیگیرد ، و هرگونه حجابی که پیدا شود از ناحیه عبد است که قلب او را احاطه میکند .

و منشأ اشکال مرد زندیق [ فلم احتجب ؟ ] : همان دو تصوّر مادی است که اجمالاً دفع آنها را بیان کردیم .

و امام جواب داد که : محبوبیت از جانب بنده است ، آنهم از نظر ظلمت و تاریکی اعمال و اخلاق سوء و افکار باطل که قلب آدمی را فراگیرد ، و اگر نه : خداوند هرگز حدّ و حجابی ندارد .

و أمّا تفسیر فرمودن آنحضرت حجاب را با کثرت ذنوب و نداشتن ثواب : برای اینستکه کثرت ذنوب موجب انحراف از جاده مستقیم میشود .

توضیح اینکه : مبدء نور و ریشه و اصل نور حقیقی و ثابت ، وجود نامتناهی و نامحدود پروردگار متعال است ، و بهر مقداریکه قرب معنوی بمقام او پدید شود : از مرکز نور استفاضه شده ، و بعالم نور نزدیک گشته ، و در حدود پیشرفت و قرب روحانی خود با نور و آثار آن مرتبط خواهد شد .

و قرب روحانی در اثر تحصیل اسباب قرب و وفاق حاصل میشود ، و اسباب قرب عبارتست از تهذیب و تطهیر نفس و اطاعت اوامر و بندگی و عبودیت تا منتهی شود بمقام فناء .

چنانکه عصیان و خلاف و انحراف : موجب دور شدن از عالم رحمت و نور شده ، و قهراً بعالم ظلمت غوطه‌ور خواهد گشت .

پس حقیقت محبوب شدن از نور نامتناهی پروردگار متعال : عبارتست از پیدایش عصیان و خلاف و انحراف در صراط مستقیم حقّ الّهی ، زیرا بهر اندازه‌ایکه

انحراف پیدا شود : بهمان مقدار بمحیط ظلمت و تاریکی و محرومیت از روحانیت نزدیک خواهد شد .

و الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمَات - ۲ /  
 ۲۵۷ ، هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - ۳۳ /  
 ۴۳ ، رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ... لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ  
 إِلَى النُّورِ - ۱۱ / ۶۵ .

## باب ۲۲

## تَرْكُهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ

عن ابراهيم بن أبي محمود قال : سألتُ أبا الحسن الرضا عليه السلام عن قول  
الله عزّ وجلّ - وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ؟ فقال : إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا  
يُوصَفُ بِالْتَرَكِ ، كما يوصف خلقه ، ولكنّه متى علم أنّهم لا يرجعون عن الكفر و  
الضلال منعهم المعاونّة و اللطف ، و خلا بينهم و بين إختيارهم .

عيون ب ۱۱ ح ۱۶

ترجمه :

سؤال کردم از امام علیه السلام از معنی آیه شریفه - او لئک الذین اشتروا  
الضلالة بالهدی ... مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما أضاءت ما حوله ذهب الله  
بنورهم و ترکهم فی ظلماتٍ لا یبصرون - ۲ / ۱۷ ؟ فرمود : خداوند متعال چنین  
نیست که بدون جهت کسیرا ترک کرده و از او اعراض کند ، ولی چون دید که آنان از  
کفر و ضلال و انحراف و طغیان خود دست نمیکشند : نظر لطف و معاونت و هدایت  
را از آنان قطع کرده ، و آنانرا بخود و باختیار خود وامیگذارد .

## توضیح :

این معنی چون اِضلال و ترک هدایت است که در ذیل آیه - *إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ* - توضیح داده شد - باب ۲۱ .

آری توجّه و لطف و هدایت پروردگار متعال در دو صورت به مخلوق خود تعلق میگیرد :

أول در صورت پاک بودن و صفاء فطرت که خواه و ناخواه زمینه برای تعلق لطف و رحمت وجود داشته باشد ، و در اینمورد فرق نمیکند که لطف و رحمت تکوینی باشد یا تشریعی .

دوم در صورت تقاضا و درخواست طرف که زمینه برای تعلق توجّه خاص و لطف و رحمت وجود داشته ، و احتیاجی در اینمورد احساس بشود .

و چون اِمساک و بخلی در جهت اِفاضه و جود و لطف پروردگار متعال بهیچ نحوه متصور نیست : بطور قطع فیوضات و اَلطاف اِلَهِی در این دو صورت جریان پیدا خواهد کرد .

ولی اگر هیچگونه زمینه صالح و مقتضی صحیحی وجود نداشته ، و بلکه برخلاف مسیر جریان لطف و رحمت و هدایت حرکت پیدا شود : قهراً بحکم عقل و بخاطر نبود مقتضی ، این فیوضات قطع خواهد شد .

و اینمعنی کمترین عمل مقابله بمثل و مجازاتیست که در اینموارد انجام میگیرد - *و لو يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظُهُرِهِمْ دَابَّةٌ - ۳۵ / ۴۵* .  
و اَمَّا جمله - *ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ* : منشأ و علت اُولی این ذهاب نور انحراف خود آنان است از صراط مستقیم نور اِلَهِی ، و چون بسط نور بدست قدرت و لطف



پروردگار است : قهراً از طرف او قطع خواهد شد .

## باب ۲۳

## نزوله الى السماء الدنيا

عن ابراهيم بن أبي محمود قال : قلتُ للرضا عليه السلام يا بن رسول الله ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله (ص) إنّ الله تبارك و تعالی ينزل كل ليلة جمعة الى السماء الدنيا؟ فقال عليه السلام : لعن الله المحرّفين الكلم عن مواضعه! و الله ما قال رسول الله (ص) كذلك، إنّما قال صلّى الله عليه و آله : إنّ الله ينزل ملكاً كل ليلة الى السماء الدنيا في الثلث الأخير و ليلة الجمعة في أوّل الليل ، فيأمره فينادى هل من سائل فأعطيّه ، هل من تائب فأتوب عليه ، هل من مستغفر فأغفر له ! يا طالب الخير أقبل يا طالب الشر أقصر! فلا يزال ينادى ذلك حتّى يطلع الفجر ، فإذا طلع الفجر عاد الى محلّه من ملكوت السماء - حدّثني بذلك أبي عن جدّي عن آباءه عن رسول الله (ص) .

عيون ب ۱۱ ح ۲۱

ترجمه :

ابراهيم بن أبي محمود گوید : از امام (ع) پرسیدم که : نظر شما راجع بحديثی که مردم از پیغمبر اکرم (ص) روایت میکنند که - خداوند متعال در هر شب جمعه باسما ن پایین نازل میشود . چیست ؟

فرمود : خدا لعنت کند آنانرا که کلمات خدا و رسول را تحریف و از جاهای خود تغییر میدهند ! رسول خدا چنین سخنی نفرموده است .

رسول خدا فرموده است که : خداوند متعال در ثُلث آخر هر شب و در تمام مدّت شب جمعه ، ملکی از آسمان بجانب آسمان پایین نازل کرده ، و مأمور میکند او را که نداء بزند - آیا در این وقت شب کسی هست که چیزی از ما بخواهد تا عطاء کنیم ! و آیا توبه کننده‌ای هست که ما بسوی او برگردیم ! و آیا کسی هست که از معاصی خود طلب آمرزش نماید و ما گناههای او را ببخشیم ! ای خواهان خیر و سعادت توجه داشته باش و اقبال کن ! و ای طالب شرّ و فساد خودداری کرده و کوتاه کن ! پس پیوسته تا طلوع صبح این نداء را ادامه میدهد ، و چون طلوع صبح شد : بمحلّ خود از ملکوت آسمان برمیگردد .

و همچنین خبر داده است مرا پدرم از جدّم و از پدران خود از رسول اکرم .

#### توضیح :

ثُلث آخر شب و همچنین شب جمعه : بهترین اوقات فراغت و خلوت برای مناجات و عبادت و ذکر و توجه به پروردگار متعال است .

و اگر کسی از کسب ارتباط و عرض عبودیت و اظهار نیاز و ضعف و فقر خود ، در این اوقات مسامحه کرده ، و محروم گردید : قهراً از خیرات و برکات بسیاری در جهت مادی و معنوی باز مانده است .

و برای این اوقات خصوصیات زیادی در کتب حدیث ذکر شده است .

و أمّا نداء : ندای ملائکه با صوت و ألفاظ ظاهری و مادی نیست که ما متوقع

باشیم که آنرا با قوه سامعه ظاهری خود درک کنیم .

آواز ملائکه و حرکات و کلمات آنان از سنخ عالم ملکوت است ، و تا انسان حالت ملکوتی پیدا نکرده ، یعنی از علائق مادی دنیوی نگذشته ، و روح خود را تصفیه و تزکیه و تقویت نموده است : نمیتواند با جهان ماورای ماده مرتبط گردد . پس عالم ملائکه (عالم ملکوت) مافوق اینعالم و محیط بر آن است ، و خصوصیات و امتیازات آنعالم برای افراد مادی بکلی پوشیده است ، نه چشم بدنی از ملکوت چیزی می بیند ، و نه گوش ظاهری چیزی از صداهای آنعالم میشنود ، و حتی ممکن است بکلی آنها را انکار کند .

ولی اشخاصیکه در اثر سلوک روحانی و تحصیل نورانیت باطن و مرتبط شدن با ماورای عالم محسوس ، چشم قلب و بینایی باطن و دید روحانی پیدا کرده اند : این صداها را میشنوند .

و حدّ اقلّ آنکه در شب جمعه یا در ثلث آخر شب : در باطن خود جذبه روحانی و حال توجه و ارتباطی پیدا کرده ، و با گوش قلب آثار آن نداها را در وجود خود احساس مینمایند .

خداوند درباره حضرت مریم و حضرت زکریّا و حضرت ابراهیم و دیگران میفرماید : فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هِيَ قَائِمَةٌ ... وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ ۳ / ۴۲ ، وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى .

و باز میفرماید : إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ ۴۱ / ۳۰ ، تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا - ۹۷ / ۴ ، يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ - ۱۶ / ۲ .

## باب ۲۴

## يَأْتِيهِمُ اللَّهُ

عن ابن فضال قال : و سألتُه عن قول الله عزوجلّ - هل ينظرون إلا أن يأتيهمُ اللهُ في ظلل من الغمام والملائكةُ ( ۲ / ۲۱۰ ) ؟ قال ( الرضا ع ) يقول - هل ينظرون إلا أن يأتيهمُ اللهُ بالملائكة في ظلل من الغمام ، و هكذا نزلت .

عيون ب ۱۱ ح ۱۹

ترجمه :

ابن فضال گوید : از حضرت رضا ( ع ) از آیه کریمه - هل ينظرون إلا أن يأتيهمُ اللهُ ، پرسیدم ؟ فرمود : آیه شریفه بنحو دیگر نازل شده است - هل ينظرون إلا أن يأتيهمُ اللهُ بالملائكة في ظلل من الغمام .

توضیح :

ابن فضال در اینقسمت مقصودش از پرسش روشن نیست ، زیرا که اینمطلب انتظاریست که از ضعفاء و مضطربین از مسلمین نقل شده ، و در مقام پاسخ و ردّ و تضعیف و ابطال آن گفته شده است ، و بهیچ نحو در ظاهر آیه شریفه موردی برای سؤال و اعتراض و إشکال نیست .

و این تعبیر در چند مورد دیگر نیز ذکر شده است : درباره مکذبین آیات میفرماید - هل يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ - ۱۵۸ / ۶ و درباره ظالمین میفرماید - هل يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ - ۱۶ / ۳۳ .

و نظر در اینموارد به توقع و انتظار باطل و بیجا است . و در عین حال پاسخی موافق اذهان و فهم افراد متوسط داده شده است .  
و در نظر اعتراض کنندگان و در سطح فکر آنان : فرق زیادی فیما بین نزول پروردگار متعال ، و ملائکه نباشد ، چنانکه در آیات فوق مشهود است .

## باب ۲۵

## نسیان از پروردگار متعال

عن عبدالعزیز بن مُسلم قال : سألتُ الرضا علیَّ بن موسی علیهما السلام ، عن قول الله عزَّوجلَّ - نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ ؟ فقال : إنَّ اللهَ تبارک و تعالی لا یَنسِی و لا یسهو ، و إنما یَنسِی و یسهو المخلوقُ المحدث ، ألا تَسمَعُه عزَّوجلَّ یقول - و ما کان ربُّک نسیاً ، و إنما یُجازِی مَنْ نسیه و نسی لقاءَ یومه بأن یُنسیهم أنفسهم ، كما قال عزوجل : و لا تكونوا کالذین نَسُوا اللَّهَ فأنسیهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون ( ۱۹ / ۵۹ ) و قال عزوجل : فالیومَ نَنسِیهم كما نَسُوا لِقَاءَ یومهم هذا ( ۵۱ / ۷ ) أی نترکهم كما ترکوا الاستعدادَ لِلقاءِ یومهم هذا .

عیون ب ۱۱ ح ۱۸

ترجمه :

عبدالعزیز گوید : از امام علیه السلام پرسیدم که : معنی نسیان خدا در آیه شریفه - أَلْمَنَافِقُونَ و الْمَنَافِقَاتُ ... نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمَنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۹ / ۶۷ چیست ؟ امام فرمود : خداوند تبارک و تعالی هرگز نسیان و سهو نمیکنند ، آیا نشنیده‌ای که او میفرماید : و ما نَنْتَزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ ما بَیْنَ أیدینا و ما خَلْفَنا و ما بَیْنَ ذلک و ما کانَ رَبُّکَ نَسِیاً - ۱۹ / ۶۴ - أهل بهشت گویند : ما نزول در بهشت

نمیکنیم مگر بسبب فرمان خداوند تو ، و برای او باشد آنچه در پیشروی ما است و آنچه در پشت سر و آنچه فیما بین آنها است ، و هرگز پروردگار تو فراموش کار نیست . و خداوند مجازات میدهد کسیرا که فراموش میکند او و لقاء او را ، بفراموش کردن او خود را ، چنانکه میفرماید - *و لا تکنوا کالذین نسوا الله فأنسیهم أنفسهم* . و باز میفرماید - *فالیوم ننسیهم كما نسوا لقاء یومهم هذا* - یعنی ترک میکنیم آنانرا چنانچه آنان ترک کردند استعداد لقاء را .

#### توضیح :

نسیان : فراموش کردن آنچه میدانست ، مقابل تذکر و حفظ است .

سهو : غفلت از عملی که میخواست بجا آورد بعد از این .

إنساء : بفراموشی آوردن که او فراموش کند .

لقاء : مقابله و مواجهه و روبرو شدن .

در اینمورد مطالبی را لازم است متوجه باشیم :

۱- نسیان اعم است از آنکه فراموشی بجریان طبیعی حاصل شود ، و یا بمقدّماتیکه موجب فراموشی گردد ، مانند مشغول شدن باموریکه از موضوع منظور غفلت شود . و یا بصورت عمد باشد ، مانند اینکه خود را عمداً باموری مشغول کند تا نسیان حاصل شود .

پس اگر بحالت طبیعی باشد : شخص ناسی معذور خواهد بود ، ولی اگر مقدمات

نسیان اختیاری باشد : معصیت شمرده میشود .

۲- توجه و ذکر خداوند و لقاء او امری است طبیعی و فطری ، زیرا چیزی



روشنتر و معلومتر از خداوند متعال در عالم نیست ، او خالق و نگهدارنده همه مخلوقات است ، و هر کسی چون بفطرت سالم و اولیّه خود مراجعه کند : میفهمد که او را خالق و رازق و حافظی است .

مخصوصاً اگر سابقه برخورد به دین و پیغمبر داشته باشد .

ولی انسان چون تعلق بزندگی دنیوی و مشتتهیات آن پیدا کرد : قهراً از توجهات روحانی و معنوی کاسته شده ، تا بجاییکه پروردگار متعال و عوالم ماورای ماده و لقاء او بکلی از نظر فراموش گردد .

۳- و نسیان خداوند متعال بنده را عبارت از ترک توجه و تذکر و حفظ است : زیرا معلوم شد که نسیان مقابل تذکر و حفظ است ، چنانکه میفرماید : **وَأَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَعَدَّ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۶۸ / ۶** .

پس نسیان از خدا ترک ذکر و یاد و توجه میباشد ، و ترک ذکر او ملازم میشود با ترک لطف و رحمت ، و قطع فیض و نعمت معنوی و رأفت ، و در صورتیکه خداوند انسانرا فراموش کرد : از هرگونه سعادت و خیر و صلاح و عافیت محروم خواهد بود .

۴- توجه و ذکر خاص پروردگار متعال متوقف است به تحقق زمینه و مقتضی ، و اگر زمینه و طلب باطنی و قلبی در وجود انسان محقق نگردید : توجه و ذکر خاص پروردگار هم بوقوع نخواهد پیوست .

و از مصادیق تحقق زمینه : تذکر و توجه انسان و تمایل قلبی او است که این توجه موجب توجه و ذکر پروردگار متعال خواهد شد ، چنانکه میفرماید : **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون ۱۵۲ / ۲** .

۴- **فَأَنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ** : انساء بالاتر از نسیان است ، زیرا وقتیکه خداوند متعال در

اثر غفلت و نسیان و عصیان زیاد بنده ، او را مبتلا بغفلت کرده ، بطوریکه توجه بخود نداشته و از یاد کردن خود و از توجه بنفس بکلی غافل گشت : باب تمام خیرات و سعادات بروی او بسته خواهد شد ، و از جمله آنها تذکر و توجه بخداوند متعال است ، و از این لحاظ است که آیه - و لا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنسٰیهِم أَنفُسَهُمْ - در مورد تشدید مجازات ذکر شده است .

۶- و ما نَنْتَظِرُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ ... و ما کَانَ رَبُّکَ نَسِیًّا - ۱۹ / ۶۴ - این آیه شریفه اظهار اهل بهشت است قبل از ورود بآن و در دنیا بقرینه آیه قبل ( تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُوْرِتُ مِنْ عِبَادِنَا - ۶۳ ) ، و این آیات همه در جریان زندگی دنیوی صورت میگیرد . و اظهار مفسرین درباره این آیه که بجبرئیل نسبت داده اند : صدر در صد باطل بوده ، و از نظم قرآن مجید برکنار است .

۷- لِقَاءَ یَوْمِهِمْ : لقاء پروردگار یا روز قیامت ، ملازم با لقاء رب است ، زیرا مبدء و معاد متلازم یکدیگرند نفیاً و اثباتاً .

مبدء أصل و ریشه هر جریانیرا گویند ، و ریشه و أصل همیشه ثابت است ، و تحولاتیکه پیدا میشود ثباتی در آنها نیست ، و عاقبت جریان پس از همه تحولات عود و برگشت بمبدء خواهد بود .

البته خصوصیات این مبحث لازمست در مورد دیگر بحث شود .  
و در مورد موضوع لقاء و خصوصیات آن رجوع شود برساله لقاء الله - از انتشارات این مرکز - .

## باب ۲۶

## السخر و الخدع منه

ابن فضال، و سألته (الرضا عليه السلام) عن قول الله عز وجل: سخر الله منهم ( ۷۹ / ۹ ) و عن قوله: أَللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ ( ۱۵ / ۲ ) و عن قوله: و مَكْرُوا و مَكَرَ اللَّهُ ( ۵۴ / ۳ ) و عن قوله: يُخَادِعُونَ اللَّهَ و هو خَادِعُهُمْ ( ۱۴۲ / ۴ )؟ فقال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَسْخَرُ و لَا يَسْتَهْزِئُ و لَا يَمَكُرُ و لَا يُخَادِعُ، وَلَكِنَّهُ تَعَالَى يُجَازِيهِمْ جَزَاءَ السُّخْرِيَّةِ و جَزَاءَ الاسْتَهْزَاءِ و جَزَاءَ الْمَكْرِ و الْخَدِيعَةِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

عیون ب ۱۱ ح ۱۹

ترجمه :

ابن فضال گوید: از امام پرسیدم که آیا معنی این آیات شریفه چیست؟ فرمود: خداوند هرگز سُخره و استهزاء و مکر و خُدعه بکسی نمیکنند، و لکن در مواردیکه مردم باینطور در مقابل برنامه‌های اِلَهِی عمل میکنند: لازم میشود که خداوند مطابق اعمال آنها مجازات کند.

## توضیح :

سُخِرَ و سُخِرَ : حکمی است قولاً یا عملاً که بر سبیل قهر و تذلیل باشد .  
 هَزءٌ و اسْتِهْزَاءٌ : مطلق تحقیر و إهانت طرف است بدون نظر دیگر .  
 مَكْرٌ : تدبیر و نقشه بر ضرر رسانیدن است بدون إعلام بطرف .  
 خَدَعَةٌ : چیزی را که باید ظاهر شود إخفاء کردن است .  
 مَخَادَعَةٌ : ادامه دادن در پنهان داشتن امریکه باید ظاهر شود .  
 خداوند متعال بذاته و لذاته رحیم و خیرخواه و مهربان و صاحب فضل و احسان است ، او رحمن و رَزُوفٌ و عَدْلٌ و عَفْوٌ و کریم و وهَّابٌ و ناصر و بَرٌّ و ودود و قادر و عالم است .  
 و هرگز امکان ندارد از او ابتداءً تحقیر و تذلیل و إهانت و إضرار و ظلم و تدبیر سوء ، و تقدیر خلاف عدل ، و إمساک از فیض و رحمت و کرم ، و إخفاء عمل یا نیت ضعیفی : ظاهر گردد .  
 زیرا او بذاته غنی مطلق و قادر مطلق است ، و هیچگونه احتیاج و فقر و ضعفی در او نباشد ، و همه عوالم تحت نظر و اختیار او است ، و منشأ این أعمال و داعی بر این امور فقر و احتیاج است .  
 ولی بطوریکه در همه تشکیلات و اجتماعات و مِلَلٌ و نِحَلٌ از اَهمِّ واجبات شمرده میشود : اجرای قوانین مجازات و قصاص است ، و اگر این احکام اجراء نگشته ، و مقابله با ظلم و تعدی و تزییع حقوق نشود : هرگز امکان بسط عدل و آزادی و حفظ و احترام حقوق افراد ضعیف نبوده ، و اختلال در امور و ناامنی در جریان زندگی پیدا خواهد شد .

و از مهم‌ترین حقوق و احکام و قوانینی که سراسر حق و صحیح و خیر ، و روی عدل حقیقی تنظیم شده است : احکام تشریعی و قوانین الهی است ، و مردم با اجرای آنها میتوانند بسعادت مادی و معنوی نائل گردند .

پس مسخره و استهزاء و مکر و خدعه در مقابل این احکام و قوانین ، در حقیقت مقابله کردن با برنامه و نظم و دین الهی بوده ، و برخلاف تدبیر و تقدیر و خلق و نقشه‌های پروردگار متعال خواهد بود .

و چون تقدیر و نظم و برنامه جهان تکویناً و تشریحاً از جانب پروردگار متعال بوده ، و حفظ و ابقاء آنها نیز بر عهده او میباشد : قهراً مکر و استهزاء و خدعه در مقابل خدا و احکام و تقدیر او ، ایجاب خواهد کرد که مقابله بمثل شده ، و این إخلال و تعدی بهر نحوی که لازم باشد برطرف گردد .

از این لحاظ است که میفرماید : **فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ (أَيُّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۹ / ۷۹ ، وَ يَصْنَعُ الْفُلُكَ وَ كَلَّمَ مَرْءًا عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۱۱ / ۳۸ - (أَيُّ يَسْخَرُونَ مِنَ إِيْمَانِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَعْمَالِهِمْ وَ مِنْ نُوحٍ وَ صِنْعَةِ الْفُلُكِ) .** و باز میفرماید : **قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۲ / ۱۵ - (أَيُّ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُحَقَّرُونَ) .** و باز میفرماید : **مَكَرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۳ / ۵۴ ، وَ مَكَرُوا مَكَرًا وَ مَكَرْنَا مَكَرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۲۷ / ۵۰ (أَيُّ يَفْعَلُونَ تَدْبِيرًا وَ تَقْدِيرًا فِي جِهَةِ الْإِضْرَارِ) .** و میفرماید : **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ - ۴ / ۱۴۲ (أَيُّ يُخْفُونَ مَا لَيْسَ مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يُخْفُوهُ وَ مُسْتَمِرُونَ فِي الْخُدْعَةِ فِي قِبَالِ الْحَقِّ تَعَالَى) .**

---

پس در نسبت سُخریّه و استهزاء و مکر و خُده بمقام پروردگار عادل حقّ ، نباید یکطرفه و تنها در جانب او و بطور ابتدایی حساب کرد ، بلکه باید توجه داشت که این عناوین در موارد مقابله بمثل و مجازات و اجرای حقّ و برطرف کردن تعدّی و ظلم است .

## باب ۲۷

## حقیقة الإیمان

عن داود الغازی قال حدّثنا علیُّ بن موسی الرضا علیهما السلام ، قال حدّثنی  
 أبی موسی بنُ جعفر ، قال حدّثنی أبی جعفر بن محمد ، قال حدّثنی أبی  
 محمّد بن علیّ الباقر ، قال حدّثنی أبی علیّ بن الحسین ، قال حدّثنی أبی  
 الحسین بن علیّ ، قال حدّثنی أبی أمیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهم السلام ،  
 قال ، قال رسول الله ( ص ) : الإیمان إقرارٌ باللسان و معرفةٌ بالقلب و عملٌ  
 بالأركان . قال أبو حاتم : لو قرئ هذا الإسناد علی مجنونٍ لبرء .

عیون ب ۲۲ ح ۵

ترجمه :

حدیث کرد مرا حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت  
 رسول اکرم ( ص ) که فرمود : ایمان عبارتست از اقرار کردن بزبان و معرفت پیدا  
 کردن با قلب و عمل کردن با جوارح بدن .

توضیح :

ایمان : از ماده آمن و بمعنی آمن دادن است .

حقیقت ایمان که بدست آوردن امن و سکون نفس و رفع اضطراب و وحشت است: در صورتی حاصل میشود که انسان بزبان و قلب موافقت کرده، و سپس باقتضای معرفت قلبی خود اعمال و تکالیف و وظائف خارجی خود را انجام بدهد، و اگر نه: آنطوریکه باید نفس خود را مطمئن و آرام نکرده، و امن خاطر و سکون نفس حاصل نخواهد شد.

خداوند متعال میفرماید: *قالت الأعرابُ آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم... إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله أولئك هم الصادقون - ۴۹ / ۱۵*، لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر من الذين قالوا آمنا بأفواههم و لم تؤمن قلوبهم - ۴۱ / ۵ - آری این سه مرحله در مقام صدق و راست بودن و حقیقت داشتن ملازم همدیگرند، قول اگر صدق و راست باشد کاشف از ضمیر و عقیده باطنی میشود، و اگر عقیده صادق و حقیقت‌دار باشد: از عمل جدا شدنی نیست، زیرا اعتقاد باطنی در مرتبه قول و عمل ظهور پیدا کرده، و تخالف در میان آنها علامت کذب و خلاف حقیقت خواهد بود.

پس قائل شدن باینکه، ایمان امر قلبی است، و مربوط بعمل زبان و جوارح نباشد: اشتباه بزرگیست، و ممکن است اینمعنی در بعضی از قسمتهای علوم، اصطلاح مخصوصی باشد، ولی در لسان قرآن و احادیث شریفه و از جهت لغت بطوریکه گفته شد، عبارتست از امن دادن و ایجاد سکون و طمأنینه کردن، و اینمعنی هرگز با نیت قلبی تنها حاصل نشده، و واقعیت پیدا کردن آن متوقف میشود به تحقق سه قسمتی که ذکر شده است.



و خلط کردن معانی عرفی و اصطلاحی بمعانی حقیقی لغوی مخصوصاً در قرآن  
مجید و احادیث شریفه : بسیار واقع شده و موجب انحراف از حقائق و معارف و  
أحكام إلهی میشود .

## باب ٢٨

## حروف الهجاء

ابن فضال، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام، قال: إن أول ما خلق الله عز وجل ليعرف به خلقه الكتابة حروف المعجم، وإن الرجل إذا ضرب على رأسه بعضاً، فزعم أنه لا يفصح ببعض الكلام: فالحكم فيه أن تعرض عليه حروف المعجم، ثم يعطى الدية بقدر ما لم يفصح منها، ولقد حدثني أبي عن أبيه عن جدّه عن أمير المؤمنين (ع) في - ا، ب، ت، ث: قال: الألف - آلاء الله. و الباء - بهجة الله. و التاء - تمام الأمر لقائم آل محمّد صلوات الله عليهم. و الثاء - ثواب المؤمنين على أعمالهم الصالحة.

ج، ح، خ: فالجيم - جمال الله و جلال الله. و الحاء - حلم الله عن المذنبين. و الخاء - خمول ذكر أهل المعاصي عند الله.

د، ذ: فالذال - دين الله. و الذال - من ذى الجلال.

ر، ز: فالراء - من الرءوف الرحيم. و الزاء - زلازل القيامة.

س، ش: فالسين - سناء الله. و الشين - شاء الله ماشاء، و أراد ما أراد، و ما تشاءون إلا أن يشاء الله.

ص، ض: فالصاد - من صادق الوعد في حمل الناس على الصراط و حبس الظالمين عند المرصاد. و الضاد - ضل من خالف محمداً و آل محمّد.

ط ، ظ : فالطاء - طُوبَى للمؤمنين و حسنُ مآبٍ . و الظاء - ظَنُّ المؤمنينَ بالله خيراً ، و ظَنُّ الكافرينَ به سوءاً .

ع ، غ : فالعين - من العلم . و الغين - من الغنى .

ف ، ق : فالفاء - فَوْجٌ من أفواج النار . و القاف - قرآنٌ ، على الله جمعه و قرآنه .

ك ، ل : فالكاف - من الكافي . و اللام - لعنُ الكافرين في افتراءهم على الله الكذب .

م - ن : فالميم - مُلْكُ الله يومَ لا مالَكَ غيرُه ، و يقول عزَّ وجلَّ : لِمَن المُلْكُ اليومَ ، ثمَّ يُنطقُ أرواحَ أنبيائه و رُسُلِهِ و حُجَجِهِ ، فيقولون : لِلَّهِ الواحدِ القهار . فيقول جلَّ جلاله : أليومَ تُجزي كلُّ نفس بما كسبت لا ظلمَ اليومَ إنَّ اللهَ سريعُ الحساب . و النون - نوالُ الله للمؤمنين ، و نكأله بالكافرين .

و - ه : فالواو - وَيْلٌ لمن عصَى الله . و الهاء - هانَ على الله من عصاه .

لا - ي : فلامُ الف - لا إلهَ إلاَّ الله ، و هى كلمة الإخلاص ، ما من عبدٍ قالها مخلصاً إلاَّ وُجبت له الجنة . و الياء - يدُ الله فوقَ أيدي خلقه باسطةً بالرزق ، سبحانه و تعالى عما يُشركون .

ثمَّ قال عليه السلام : إنَّ اللهَ تبارك و تعالى أنزلَ هذا القرآنَ بهذه الحروف التي يتداولها جميعُ العرب ، ثمَّ قال : لئن اجتمعت الانسُ و الجنُّ على أن يأتوا بمثل هذا القرآنِ لا يأتون بمثله ( ١٧ / ٨٨ ) .

عيون ب ١١ ح ٢٦

ترجمه :

إمام علیه السلام فرمود : أَوَّلَ چیزیکه خداوند متعال آنرا آفرید ، تا مردم بوسیله آن نوشتن را یاد بگیرند : حروف معجم است ، و چون ضربه‌ای بسر کسی خورد : و دیده شد که او در سخن گفتن عاجز شده است ، حروف ۲۸ گانه را باو عرضه میکنند ، تا معلوم شود که او از تلفظ فصیح چند حرف عاجز است ، و بمقدار حروفیکه نمیتواند خوب تلفظ کند : دیه بر ذمه او تعلق میگیرد .

و پدر بزرگوارم از جدش أميرالمؤمنین نقل کرده است که او فرموده است : در حروف هجاء مفاهیمی باشد .

ا ، ب ، ت ، ث : أَلْف - آلاءَ اللهُ . با - بِهَجَةِ اللهُ . تا - بتمامیت رسیدن امر برای قائم آل محمد ( ص ) . ثا - ثواب .

ج ، ح ، خ : جیم - جمال و جلال پروردگار متعال است . حا - حلم خدا است بر گنهکاران . خا - خاموش شدن ذکر معصیت کاران .

د ، ذ : دال - دین خدا باشد . ذال - ذوالجلال است .

ر ، ز : را - رَعُوف و رحیم است . زا - زلزله روز قیامت است .

س ، ش : سین - سنا و بلندی خدا است . شین - شاءَ اللهُ ماشاءَ و أرادَ ، و ما تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ .

ص ، ض : صاد - صادق الوعد است در وا داشتن مردم بر صراط و نگهداشتن

ظالمین در کمینگاه . و ضاد - ضلالت آنانکه مخالف آل محمد علیهم السلام هستند .

ط ، ظ : طا - طَوْبَى لِلْمُؤْمِنِينَ وَ حُسْنُ مَأَبٍ . ظا - ظنّ خیر مؤمنین است

بخداوند متعال ، و ظنّ سوء کافرین باو .

ع ، غ : عین - علم است . غ - غنی بودن خداوند است .  
 ف ، ق : فا - فوج و جمعی است از آتش . قاف - قرآن است .  
 ک ، ل : کاف - کافی است . لام - لعن کافرین است .  
 م - ن : میم - مُلک خدا است . نون - نوال و عطای خدا است .  
 و - ه : واو - ویل برای عاصی . ها - هُون برای عاصین .  
 لا - ی : لام و الف - لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، کلمهٔ اخلاص است . ی - ید اللَّهُ فوق  
 آیدیهم ، بسط‌کنندهٔ أرزاق است .  
 و موادّ قرآن مجید از همین حروف است .

### توضیح :

در اینجا مطالبی را باید متوجه باشیم :

۱- **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ لِيَعْرِفَ بِهِ :** مراد اولین خلق و تقدیر است که با ادای  
 اصوات از مخارج مختلف دهان ، حروف خارج میشود ، یعنی خصوصیات تقدیر  
 مخارجیکه در دهان انسان است که در اینجهت او از سائر حیوانات امتیاز پیدا  
 میکنند ، و تقدیر حروف ۲۸ گانه‌ای که از این مخارج بصداهای مختلف درمیآید .  
 و این تقدیر و خلق در برنامه سخن گفتن انسان و نطق او : اولین اقدام و  
 نخستین عملی است که انجام گرفته است .

۲- احتیاج به تلفظ حروف که موادّ کلمات است ، در مقام مخاطبه و حضور لازم  
 است . و أمّا در مقام غیاب محتاج میشویم بکتابت حروف و کلمات ، تا با نوشتن و  
 خواندن ادای مقصود بشود .

و اینمعنی بسی بالاتر از تلفّظ و بیان و نطق است : زیرا بیان مقصود بأنحاء مختلف هم میشود ، چنانکه در حیوانات و افراد لال نموده میشود ، ولی ضبط مطالب و علوم و تواریخ منحصرأ با کتابت است .

البته أشكال حروف موضوعیتی ندارد ، و هر قومی ألفاظ خود را بشکلی مینویسند ، چنانکه لغت مخصوص نیز مورد توجه نیست .

نظر بموادّ حروف است که از مخارج دهان خارج شده و بصورت‌های مختلف و لغات گوناگون تلفّظ میشود ، و از اینجهت است که انسان با حیوانات دیگر امتیاز پیدا میکند .

۳- حروف و کلمات : مظاهر مفاهیمی است که در ذهن وجود پیدا میکند از موضوعات خارجیّه ، و شخص واضح قهراً تناسبی فیما بین موضوع خارجی و آن حروف و کلمات منظور میکند ، و هرگز بدون تصوّر تناسب اگرچه خیالی صرف باشد : وضع صورت نمیگیرد .

و اگر واضح و جاعل خداوند متعال عالم محیط حکیم شد : بطور قطع وجود تناسب واقعیّت و حقیقت داشته ، و هیچگونه متصوّر نیست که جعل و خلق پروردگار متعال بدون رابطه و بی‌تناسب باشد .

۴- تناسب در حروف از جهت خصوصیات و صفات ذاتی حروف است ، مانند جهر و شدّت و همس و رخاوة و استعلاء و إستفال و إطباق و انفتاح و مدّ و لین و غیر اینها ، که در کتب تصریف و تجوید از خصوصیات آنها بحث شده است . و آثار این صفات ، در کلمات بطور واضح دیده میشود .

۵- روی این صفات و خصوصیات دیگریکه در حروف کلمات دیده میشود :

دلالت أَلْفَاظِ تا حدودی ذاتی و طبیعی است ، مثلاً ما می بینیم که مدّ و قصر و إدغام و حرکات ، و صفات حروف که در حدود بیست و پنج صفت است : اثر زیادی در مفهوم کلمه دارد .

از باب مثال : خ - م - و - ل ، در کلمه خمول : این چهار حرف مشترکند در صفات سکون و انفتاح و استفال . و - خ ، ن - در صمت . و - م ، ل ، و - در جهر بین الشدّة و الرخاوة .

پس سکون و انفتاح و صمت در حرف خ : متناسب میشود با خمول یعنی سقوط و اندراس .

و حرف ج در جلال و جمال : متناسب است با صفات جهر و شدت و ضغط و انفتاح ، بسبب تجلّی جلال و جمال و عظمت .

و حرف ح در حلم : متناسب است با صفات همس و رخاوه و استفال و سکون و صمت ، بجهت تنازل و بخشش و إغماض .

و حرف ک در کافی : متناسب است با صفات همس و شدت و سکون و انفتاح و صمت ، برای حصول سازش و فعّالیّت و تأمین .

و در حرف ل در لعن : ملحوظ میشود جهر بین الشدّة و الرخاوه و انحراف و زلق ، که متناسب با لعن و تبعید میشود .

و در حرف هدر هانّ : منظور میشود صفات همس و رخاوة و استفال و سکون و صمت و خفاء .

و همچنین در سائر حروف و أسماء و مفاهیم .

۶- قریب باین مضمون با اختلافاتی یک حدیث دیگر از أميرالمؤمنین ( ع ) به

ترتیب حروف اَبْتِث ، و دو حدیث دیگر از حضرت عیسی ( ع ) و رسول اکرم ( ص ) به ترتیب حروف اَبجد ، در باب ۳۲ و ۳۳ توحید صدوق نقل شده است ، و بیش از این مقتضی بشرح نیست .

۷- إِذَا ضُرِبَ عَلٰی رَأْسِهِ بَعْضًا : از اینکلام معلوم میشود که اثر ضرب عصا در زبان و نطق ظاهر شده ، و موجب آن شود که ضعفی در نطق و آدای کلمات پیدا گردد : در اینصورت حروف ۲۸ گانه معجم ، باو عرضه میشود ، و بمقداریکه نتواند بروشنی تلفظ کند ، بهمان نسبت از تمام دیه ، بدمه شخص ضارب تعلق میگیرد ، و این مسأله غیر از فرضیه ضربت بلسان یا قطع از لسان است .

۸- و توجه شود که دایره اَبجد مخصوص لغت عبری و سریانی است ، و آن ۲۲ حرف باشد تا آخر - قرشت ، و اَمَّا شش حرف دیگر - ثخذ ، ضطغ : آنها مخصوص لغت عربی است ، و بحروف اَبجد ملحق کرده اند که حروف عربی در این دایره تمام شود .

و خصوصیات این دایره ، و کلماتیکه از این حروف ترکیب شده ، مانند ترکیببات دایره اَبْتِث ، جحخد : موجب اشتباه گشته ، و احتمالات مختلفی در کتابها گفته شده است که همه خالی از حقیقت است .

و از اینجا روشن میشود که : در روایت حضرت عیسی ( ع ) و روایت حضرت رسول اکرم ( ص ) در جواب مرد یهودی : بچه علّت حروف معجم را طبق دایره اَبجد ( نه دایره اَبْتِث ) پاسخ داده شده است .

و ضمناً فهمیده میشود که : اساس این تعبیرات و مفاهیم مرتبط بحروف از ادیان گذشته است ، و در اسلام برای تماس با یهود و نصاری این معانی تکمیل



گشته است . رجوع شود بتوحید صدوق .

۹- أنزل هذا القرآن : قرآن مجید از همان حروف ۲۸ گانه و از همان کلمات و لغات عربی متداول و معمول در میان افراد قریش ، مرکب و جمله‌بندی شده است . و در عین حال انتخاب کلمات از میان الفاظ مترادف ، و ترکیب‌بندی جملات و خصوصیات مربوط بکلام ، بطوری تنظیم شده است که موجب اعجاز و برتری گشته است .

و خصوصیات إعجاز قرآن مجید در کتاب التحقیق مشروحاً بیان شده است . و ضمناً معلوم شود که : إعجاز قرآن نه تنها از لحاظ کلمات ، جملات و فصاحت و بلاغت در حدّ اعلا بودن است ، بلکه بالاتر از الفاظ : جهت معانی است که موضوعات خارجی و احکام عبادتی و معارف الهی و اخلاقیات اجتماعی و آنچه مربوط میشود بتهذیب نفس و سیر و سلوک بسوی کمال انسانیت و قرب به پروردگار متعال و حقائق دیگر ، همه با نهایت دقت و لطف ، و با واقعیت تامّ و بدون کمترین ضعف و سستی در قرآن مجید ذکر شده است .

آری قرآن مجید کتاب آسمانی و نازل از جانب پروردگار متعال است ، و بزرگترین و قاطعترین سند برای رشته‌های علوم الهی و حقائق و احکام انفرادی و اجتماعی است .

## باب ۲۹

## علمه باللغات

عن أبي الصلت الهَرَوِي ، كان الرضا عليه السلام يُكَلِّمُ النَّاسَ بلغاتهم ، وكان  
والله أفصح الناس وأعلمهم بكلِّ لسان و لغة ، فقلت له يوماً يا بن رسول الله إنني  
لأعجبُ من معرفتك بهذه اللغات على اختلافها ! فقال يا أبا الصلت أنا حجّةُ الله  
على خلقه ، و ما كان الله ليَتَّخِذَ حِجَّةً على قوم و هو لا يَعْرِفُ لغاتهم ، أو ما  
بلغك قولُ أميرالمؤمنين عليه السلام : أو تينا فصلَ الخطاب . فهل فصلُ الخطاب  
إلا معرفةُ اللغات .

عيون ب ۵۳ ح ۳

ترجمه :

ابو صلت هروی گوید : امام علیه السلام با هر کسی بلغت خود او مکالمت میکرد ،  
و سوگند بخداوند که فصیحتر و داناتر مردم بود بهر زبان و لغتی . پس روزی او را  
گفتم : من تعجب میکنم از معرفت تو بهمه لغتها با آن همه اختلافات !  
فرمود : ای ابا صلت ! من حجّة خدا هستم بر خلق او ، و هرگز نمیشود که خدا  
بگروهی حجّتی قرار بدهد در صورتیکه او لغات آنانرا نداند . آیا قول أميرالمؤمنين  
عليه السلام بتو نرسیده است که فرمود : ما داده شده ایم فصل الخطاب ، و آیا از

مصادیق فصل الخطاب این نیست که انسان معرفت بلغات داشته باشد .

### توضیح :

**فصل الخطاب :** فصل تمیّز و تبیین است . و خطاب مخاطبات است .

**حُجَّة :** آنچیز است که بوسیله آن در مقام احتجاج بطرف غلبه میشود ، و چیزیکه بآن واسطه بسوی رسیدن بمقصود توجّه و توّسل شود .

إمام حجّة خدا است ، و واسطه و خلیفه إلهی است در میان خلق ، و مردم بوسیله إمام و با توجّه بأقوال و أعمال و صفات او بسوی خداوند متعال سیر و حرکت میکنند .

إمام تکویناً و تشریحاً نماینده و مظهر پروردگار و خلیفه پیغمبر اکرم است ، و مردم وظیفه دارند که از راه معرفت و آشنایی با او تکالیف إلهی و وظائف دینی خودشان را انجام بدهند .

و از شرائطیکه در حجّت خداوند متعال لازم است : معصوم بودن و اطلاع و علم کامل و احاطه بتمام بموضوعات و احکام و حقائق و معارف إلهی است ، تا نقطه ضعفی در وجود او نباشد .

و در جهت اطلاع و علم : آنچه در مرتبه اول لازم است : اطلاع پیدا کردن و احاطه بزبانهای مختلف است ، تا امکان تفهیم و تفاهم مابین او و مردم دیگر باشد ، و اینمعنی با آشنایی بزبانها حاصل میشود .

امروز می بینیم بعضی از پیشوایان مذاهب دیگر حتّی بهفت و هشت زبان زنده دنیا آشنا و عالم هستند .

---

و فرق نمیکند که : این آشنایی از راه تحصیل و کسب باشد ، یا از راه افاضه و  
إرادۀ اَلْهٰی که با کلمه کُن نافذ و ایجاد میشود .  
چنانکه در علوم و معارف و حقائق اَلْهٰی اینمعنی مشهود است .

## باب ۳۰

## الْجَنَّةُ وَالنَّارُ مَخْلُوقَتَانِ

عن عبدالسلام بن صالح الهَرَوِيِّ (أبَى الصَّلْتِ) قَالَ: قُلْتُ لَهُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَهْمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. قَالَ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ! فَقَالَ: لَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ، مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ (ص) وَكَذَّبَنَا وَلَيْسَ مِنَّا وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ، وَيَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمَجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ (۴۴ / ۵۵). وَقَالَ النَّبِيُّ (ص): لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَنَآوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا، فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نَظْفَةً فِي صُلْبِي، فَلَمَّا هَبِطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِيدَةً فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ. فَفَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ، فَكَلَّمَا اشْتَقَّتْ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ.

عیون ب ۱۱ ح ۳

ترجمه :

أبو صلت گوید : عرض کردم بامام علیه السلام ، پس باز گوی مرا از بهشت و دوزخ

که آیا آنها خلق شده‌اند یا نه؟

فرمود: آری، و رسول خدا چون معراج کرد، بهشت داخل شد، و جهنم را مشاهده نمود.

عرض کردم: جماعتی میگویند که بهشت و جهنم مقدر و اندازه و خصوصیات آنها معین شده است، ولی موجود و مخلوق نیستند!

فرمود: آنان از ما نیستند و ما هم ارتباطی با آنها نداریم. و کسیکه انکار کند مخلوق شدن بهشت و آتش را: پس پیغمبر اکرم و ما را تکذیب کرده، و از دایره ولایت ما بیرون بوده، و در آتش جهنم برای همیشه باقی خواهد بود، خداوند میفرماید: اینکه ذکر شد از أخذ بنواری و أقدام: جهنم است که مجرمین آنرا تکذیب میکنند و طواف مینمایند در میان آن و میان مایع گرم شدید - ۵۵ / ۴۴. و فرمود پیغمبر اکرم: چون بمعراج رفتم، جبرئیل دستم را گرفته و داخل بهشت کرد، و از رُطَب آن مرا داده و من آنرا خوردم، و آن نطفه‌ای شد در صلب من، و از آن نطفه دخترم فاطمه متولد گشت. پس او از غذای بهشتی متکون شده و حوری‌های باشد، و هرگاه که من برائحه بهشت اشتیاق پیدا کنم: او را استشمام میکنم.

### توضیح:

در این حدیث شریف چند قسمت محتاج بتوضیح است:

۱- بهشت و جهنم برای افراد انسان است، و چون انسان دو جهت دارد: جهت جسمانی و جهت روحانی، لازم میشود از هر دو جهت بحث شود:

أول - جهت روحانی و آن اُصیل و مهمّم است ، چنانکه در وجود انسان روح اُصل بوده ، و انسانیت انسان با او میباشد .

و اینجهت برای ما قابل فهم است : زیرا جهات روحی محدود بزمان و مکان و حدود و قیود مادّی نبوده ، و محیط عالم دنیا یا عالم آخرت در اینمورد هیچگونه فرقی پیدا نمیکند . یعنی مدرکات و حواسیکه بهشت روحانیرا در آخرت مشاهده میکند : در این دنیا نیز میتواند با تقویت و رفع موانع و با نورانیت معنوی درک نماید .

آری انسان چون با تزکیه باطن از رذائل صفات و با حذف اُنانیت و تعلّقات و وابستگیهای مادّی ، بمقام عبودیت خالص و إخلاص تمام قدم گذاشت : خواهد توانست نمونه‌ای از روحانیت بهشتی را درک کرده ، و زندگی با صفا و پر از شوق و محبّت و سرشار از توجّه و نورانیت و توأم با رضا و تسلیم و اطمینان نفس پیدا کرده ، و از التذاذات بهشتی و فیوضات و الطاف و رحمتهای اِلّهی بهره‌مند گردیده ، و باندازه پیشرفت خودش در مقام عبودیت و اخلاص : از نعمتهای روحانی بهشتی استفاده کند .

و در مقابل این : دوزخ روحانی است که زندگی انسان بحالت حیوانی و در محیط مادّی قرار گرفته ، و صفات حیوانی از غضب و شهوت و هوسرانی و غفلت و تمایلات بعلائق دنیوی و خودپرستی و خودبینی و شکم‌پرستی در وجود او حاکم و مسلّط گردد .

و در نتیجه این صفات : اضطراب و پریشانی و اختلال و وحشت و ظلمت و مزیقه سخت و ابتلاءات بسیار و فقر و احتیاج زیاد بخواب و تغذّی و تحصیل

وسائل آسایش و بهداشت بدن و محجوبیت از درک معارف و حقایق معنوی و محرومیت از التذاذات روحانی و الطاف و توجهات الهی و تعلقات شدید بامور دنیوی مادی و انقطاع از أنوار و فیوضات مبدء رحمت و نور حاصل خواهد شد .  
و اینمعنی نمونه‌ای میشود از عذاب سخت جهنم و آتش سوزنده روز آخرت . و برای کسانیکه اینمعانی را بدقت بررسی کنند : حقیقت بهشت و جهنم روحی مشهود خواهد شد .

و البته تحقیق و شهود و درک دقیق ایندو قسمت برای هرکسی بمقدار بصیرت و بینایی و نورانیت باطن روشن خواهد شد .

و این درک بجایی میرسد که : آنجوان به پیغمبر اکرم عرض کرد که : من می بینم  
أهل بهشت و أهل جهنم را که در بهشت و در جهنم هستند - و كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ  
الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ ... الْحَدِيث - كَافِي - حَقِيقَةُ الْإِيمَان . و إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ  
بِالْكَافِرِينَ - ۴۹ / ۹ .

پس ایندو مرحله از لحاظ روحانی و در عالم روحانی موجود و تحقق دارد ، و همیشه جمعی در بهشت و گروهی در جهنم باشند .

و اینمعنی از حقایق صد در صد مسلم و یقینی و ثابت میباشد .

دوم - جهت جسمانی که مربوط بقالب و بدن روح است : البته بدن جسمانی انسان همیشه در تحوّل و تغییر و تبدل است ، ولی صورت آن در هر حالی ثابت است ، مثلاً بدن فعلی از نظر موادّ صد در صد غیر از بدن ده سال پیش است ، و بدن عالم ماده غیر از بدن عالم برزخ ، و بدن برزخی غیر از بدن عالم قیامت کبری باشد . و بهر صورت بدن برای تحدید و تشخیص و تعیین روح است ، و ماده اصلی که



سلول اولی واحد یا متعدّد باشد در همه أطوار و حالات و تحولات موجود است ، اگرچه بتناسب و اقتضای هر عالمی قهراً متحوّل باشد ، البتّه با محفوظ ماندن صورت شخصی و مادّه اولی اصیل .

و أمّا خصوصیات بهشت و جهنم از نظر جسمانی و بلحاظ بدنی : چون بدن بذاته و بدون وسیله روح شاعر نیست ، و روح هم نمیتواند جزئیات را با جنبه روحانی درک و شهود کند : ما از درک حقیقت و خصوصیات و جزئیات این جهت جسمانی عاجز هستیم .

ما خصوصیات این بدن مادی فعلی را می بینیم ، و میدانیم که آن پس از موت از هم متلاشی و فانی میشود ، و بدن برزخی هم نمیتواند مادی باشد ، و مادی هم نیست ، و اینمعنی برای ما محسوس است .

و أمّا بدن بعد از بعث : بجز تعبد از کلام خدا و انبیاء و ائمه علیهم السلام راهی برای وصول بدرک حقیقت آن نداریم ، و آنچه از آنکلمات استفاده میکنیم : اینکه آن مادی کثیف نیست .

و همچنین از خصوصیاتیکه در قرآن مجید در توصیف بهشت و جهنم ذکر میشود ، اینستکه از سنخ عالم مادّه نیست ، و أمّا خصوصیات دیگر و حدود جسمانیّت آن برای ما قابل بحث و فهم نخواهد بود .

خداوند متعال میفرماید : جهنم لا یموت فیها و لا یحیی ، کان مزاجها کافوراً ، لا یرون فیها شمساً ، کان مزاجها زنجیبلاً ، و جنّة عرضها کعرض السماء و الارض ، و أنهار من لبن ، و أنهار من خمر .

۲- من أنکر خلق الجنّة و النار فقد کذب النبیّ : برنامه بعثت پیغمبر اکرم در

قرآن مجید معین است که - *يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ* - قرار دادن آیات الهی در پیشروی خود و اراءه آنها بمردم ، و تهذیب و تزکیه آنان از صفات رذیله حیوانی و خبائث اخلاق ، و تعلیم بآنان نوشته‌ها و احکام الهی و حکمت و معارف روحانی را ، تا مهتدی گردند بسوی سعادت .

و این برنامه برای سیر دادن بشر است بکمال و روحانیت و نورانیت ، و باز داشتن و مانع شدن است از زندگی حیوانی ظلمانی .

پس تمام کوشش و فعالیت پیغمبر اکرم سوق مردم است ببهشت روحانی که رسیدن بمقام صفا و طهارت و خلوص و معرفت و حقیقت ، و دور شدن از مراحل مضیقه و ظلمت و حیوانیت و آتش است . و کسیکه تکذیب مخلوق بودن و موجودی بهشت و جهنم کرد : در حقیقت منکر برنامه پیغمبر خدا و مکذب او خواهد بود .

و اما بهشت جسمانی : در اینجهت فرقی نمیکند ، زیرا تن خودش موضوعیتی ندارد ، و برای محدود و مقید ساختن و تشخص روح است ، و روح است که درک لذت و روحانیت و ارتباط و نورانیت و لقاء و عبودیت کرده ، و میتواند از مراحل ظلمت و حیوانیت نجات پیدا کند .

و کسیکه منکر موجود بودن بهشت و جهنم است : در حقیقت مقامات و مراحل روحانی انسانرا تکذیب کرده ، و برای سیر و سلوک و ترقی انسان ارزش و اثری قائل نشده است .

و در اینصورت اعمال و مجاهدات انسان ، و هرگونه طاعات و تزکیه و عبودیت : بخاطر اینستکه در قیامت بهشت و جهنمی خلق شده ، و پس از رسیدگی و

محاسبه ، نیکوکاران ببهشت ، و بدکاران بجهنم بروند .

واقعاً در مقابل این برنامه خیالی و برخلاف حس و عقل که بخداوند متعال نسبت داده میشود : آدم عاقل و بصیر و نورانی متحیر میشود .

۳- و لیس من ولایتنا علی شیء : ولایت بمعنی متولّی شدن و سرکشی و تحت نظر گرفتن است . و چون امام برای اجراء و ابقاء و بسط احکام و قوانین پیغمبر اکرم باشد : از این لحاظ متولّی امور و تربیت افراد مسلمین شده ، و همه تحت تولیت او قرار میگیرند .

پس کسیکه با برنامه رسول خدا و با نظر نهایی او مخالفت کرد : از دایره ولایت حضرات ائمه علیهم السلام خارج شده است .

۴- فنا و لکنی من رطبها فاکلته : عروج پیغمبر اکرم بطور مسلم بکرات سماوی جسمانی نبود ، زیرا از کرات جسمانی معرفت و قرب و روحانیت و نوری بانسان نمیرسد ، و معلوم نیست که یکی از آنها از نظر معنوی بهتر از این زمین باشد ، و مخصوصاً اینکه بهشت و جهنم محال است در این آسمانهای مادی بوده ، و انسانهای تزکیه شده و از خود گذشته و سراپا نورانی را در آخرت در آنجاها مسکن بدهند .

پس معراج آنحضرت با جسم و بدن خود بود ، ولی نه باین آسمانهای مادی که توجه بآنها و بودن در آنها خود موجب پیدایش حجب زمانی و مکانی و حدود مادی میشود .

و گذشته از این میوه و رطب مادی چنین تأثیری نمیبخشد ، و حدّ اعلای غذای مادی از لحاظ خوبی اینستکه : پاک و حلال باشد ، و أمّا لطافت و لذت و

خوشبو بودن از جهت مادی اگر جلب تمایل نفسانی نکند : جذب نورانیت و روحانیت نخواهد کرد . و اگر نه : میباید متنعمین در نعمت و غذاهای لطیف مادی ، همیشه در روحانیت باشند .

۵- معراج روحانی و معاد روحانی هر دو از لحاظ اینکه مادی خالص نبوده ، و روحانی صرف نیز نباشند : مانند یکدیگر هستند .

آری مورد بحث انسانستکه از دو جهت ترکیب پیدا کرده است : جهت مادی که قسمت بدن و اعضاء و جوارح او باشد . و قسمت روحانی که جهت روان و روح و نیروی ماوراء ماده او است .

انسان نه چون حیوانات است که فاقد روح الهی ، و معراج و آخرت آنها در محدوده همین عالم ماده صورت میگیرد .

و نه چون ملائکه باشد که در همه احوال عروج روحانی داشته ، و در عالم ماوراء ماده ادامه حیات میدهند .

انسان عروج و بعث او باید از همین بدن و روح مرکب از همدیگر نشأت گرفته ، و با در نظر گرفتن هر دو جهت و با حفظ شخصیت و نیروهای مادی و معنوی و روحانی ، معراج و بعث صورت بگیرد .

و جدا کردن ایندو جهت و بیک طرف توجه داشتن اشتباه بزرگ و از حقیقت موضوع برکنار رفتن است .

و اما بحث از خصوصیات و جزئیات ایندو موضوع ، مخصوصاً از لحاظ عالم آخرت : بکلی دور از حقیقت باشد .

از خداوند متعال مسألت داریم که : ما را بحقایق امور و بمعارف الهی بآطوریکه

واقعیت و حقیقت است ، هدایت فرماید .

## باب ۳۱

## معنای تسمیه ( بسم الله گفتن )

ابن فضال، قال : سألت الرضا عليه السلام عن بسم الله ؟ قال : معنى قول القائل - بسم الله ، أى أَسِمُ على نفسي بِسِمَةٍ من سِمَاتِ اللَّهِ عزَّ وجلَّ ، وهى العبودية . قال : فقلتُ : ما السِّمَةُ ؟ قال : العلامة .

عیون ب ۲۶ ح ۱۹

## ترجمه :

ابن فضال گفت: سؤال کردم از امام هشتم از معنی بسم الله ؟ فرمود : معنی گفته گوینده‌ای که می‌گوید - بسم الله ، این است که اثر و علامت می‌گذارم بر نفس خودم به علامتی از علائم خداوند عزیز و جلیل، و آن علامت عبارت است از عبودیت . پرسیدم آیا معنی سِمة چیست ؟ فرمود : به معنی علامت است .

## توضیح :

سِمة : چون عِدَّة ، مصدر و سَمَّ یَسِمُ و سَمًّا و سِمةً ، و به معنی اثر و علامت گذاشتن است .

اسم : این کلمه از سریانی و آرامی و عبری گرفته شده است ، و به معنی نام

باشد . و قول به اینکه از سَمَا یا از وسم است صحیح نیست ، و در مادّه سمو ازالتحقیق این معنی بحث شده است .

و چون نام بمعنی نشانه و علامت باشد در مقام توضیح کلمه بسم الله ، به مادّه وسم تعبیر شده است ، و این تعبیر بعنوان ترجمه و توضیح معنی اسم باشد ، نه برای تعیین ریشه و مادّه کلمه ، و اگر نه حرف واو در مشتقات آن ظاهر می شد . و اما معنی بسم الله که همزه وصل ساقط شده است : این است که انجام دادن عمل و شروع به آن به نام و نشانه پروردگار متعال صورت می گیرد ، یعنی برای خداوند و در راه او و بعنوان او واقع می شود .

و اما تحقّق معنای بسم الله در قلب گوینده : این است که در نفس انسان نشانه و علامتی از عنوان لله و فی الله بودن پیدا گشته و به نام خدا در باطن انسان صورت و نقش بگیرد .

و بطوری که خود عمل و انجام آن از جانب انسانی که عامل است ، در خارج صورت می گیرد به نام خدا بودن آن عمل نیز که مربوط به نیت قلبی و فکر مخصوص عامل است ، باید در باطن و نفس او تحقّق پیدا کند .

و اگر در گفتن بسم الله ، تنها به تلفظ کلمه اکتفاء شود مانند سایر اذکار الهی که توجّهی به معانی و حقایق آنها نمی شود ، از مقام تأثیر و اعتبار و عظمت و حقیقت بیرون خواهد رفت .

و در این صورت آن عمل را به حساب لله و فی الله و به نام خدا آوردن صحیح نیست و لفظ بی معنی و صورت بی حقیقت خواهد بود.

و بدین جهت است که امام فرمود : در معنی بسم الله ، اَسْمُ عَلٰی نَفْسِ بِسْمَةِ

من سِمَاتِ اللَّهِ ، یعنی بر نفس و قلب خود نشانه و علامتی از نشانه‌ها و علامتهای  
اللَّهُ متعال ثبت می‌کنم .

و بطوری که گفتیم چون عملی به نام خداوند متعال صورت گرفت در دل انسان  
لازم است اثر اخلاص در عمل و لله و فی الله بودن ظاهر شود ، و مقصد و غرض  
دیگری در باطن نباشد .

و حقیقت اخلاص در بنده تحقق حالت عبودیت و بندگی است . و از این نظر  
است که امام فرمود : علامت و سمة الهی عبودیت است .

توضیح این که اسم اضافه شده است به کلمه الله ، و الله علم مخصوص خداوند  
متعال است ، و آن از کلمه إله عبری و سریانی و آرامی گرفته شده است ، و الاله در  
لغة عربی به معنای عبادت و تحیر است ، و این معنی ( عبادت و تحیر ) در مفهوم  
الله ، اعتبار شده ، ولی نظر در این لغتها بجهت علم بودن آن است .

پس کلمه الاله در میان ملل متدین ، از قدیم نام مخصوص خداوند متعال بوده  
است ، و در زبان عربی به اضافه الف و لام تعریب شده ، و به معنای همان نام بودن  
و علمیت استعمال شده است .

و بحث کردن در اشتقاق این کلمه که آیا از أله یا از وَله یله باشد برخلاف  
حقیقت است ، چنان که بحث در کلمه اسم که آیا از وسم است یا از سمو برخلاف  
تحقیق باشد ، و هر دو از لغات دیگر اخذ شده‌اند .

پس الله نام شخصی پروردگار جهان است ، و در این صورت قهراً این کلمه نام  
شخصی است که همه موجودات در مقابل او خاضع و خاشع و فقیر و محتاج و  
عبادت کننده هستند .



و چون خصوصیت و صفت معبود بودن مطلق در کلمه الله منظور است پس قهراً می باید اثر آن که عبادت و عبودیت است ، در مورد توجه به آن و یاد حقیقی نام او ، در دل ما ثبت گردد . و توضیح بیشتر نیز در باب آینده ذکر خواهد شد .

## باب ۳۲

در حقیقت اسم اعظم  
و بسم الله الرحمن الرحيم

عن محمد بن سنان ، عن الرضا علی بن موسی علیهما السلام ، إنه قال : إنَّ بسم الله الرحمن الرحيم أقربُ الى اسمِ الله الأعظمِ من سوادِ العينِ الى بياضِها . قال و قال : كان أبی إذا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ قال - بسم الله الرحمن الرحيم ، خرجتُ بحولِ الله و قُوَّتِهِ لِأِبحولِي و قُوَّتِي ، بل بِحَوْلِكَ و قُوَّتِكَ يَا رَبِّ متعَرِّضاً بِهِ لِرِزْقِكَ ، فَأَتَيْتَنِي بِهِ فِي عَافِيَةٍ .

عیون ب ۳۰ ح ۱۱

## ترجمه :

امام (ع) فرمود : کلمه بسم الله الرحمن الرحيم ، نزدیکتر است به اسم اعظم پروردگار متعال ، از سیاهی چشم تا سفیدی آن ، و سپس فرمود : پدرم چون می خواست از منزل خود بیرون رود ، می گفت : بسم الله الرحمن الرحيم ، بیرون می روم در سایه حَوْل و تحولات پروردگار متعال و قُوَّت و نفوذ او ، نه به حَوْل و قُوَّت خودم ، بلکه به حَوْل و قُوَّت تو ای خدای من ، و خود را در عَرَضه رزق و عطای تو قرار می دهم ، پس بیاور و عطا کن به من رزق را در حال عافیت و سلامتی .

## توضیح :

در این مقام مطالبی لازم است ذکر بشود :

اول - اسم اعظم : در باب گذشته روشن شد که اسم به معنی نام و نشانه است ، و از لغات عبری و سریانی گرفته شده است .

و از میان اسماء حُسنی که نود و نه اسم است ، هر کدام که از لحاظ دلالت به مسمی و نشان دادن آن کاملتر و جامعتر باشد اسم اعظم خواهد بود .

توضیح این حقیقت آن که هر یک از این اسماء حُسنی به صفتی از صفات جلال و جمال پروردگار متعال دلالت می‌کند و امتیاز و خصوصیتی را از مقامات عظمت و کرامت او عزوجل نشان می‌دهد .

و بعضی از این اسماء چون اسم الله که نام مخصوص و جامع است و نشان دهنده همه صفات و مقامات الهی است قهراً اسم اعظم بوده و توجه به لفظ و معنی و حقیقت آن برای ایجاد ارتباط و شهود قلب و حضور و مواجهه ، مؤثر تام خواهد بود .

و بطوری که گفته شد لغت الاله در عربی به معنی عبادت با تحیر است ، و این معنی در نام شریف الله مأخوذ و منظور شده است ، زیرا همه موجودات و ممکنات به هر خصوصیت و نوعی بوده و مظهر هر صفتی باشند در مقابل الله عزوجل که جامع تمام صفات است ، عبادت و خضوع و خشوع و تذلل نموده ، و در برابر مقام عظمت او در تحیر هستند .

پس الله عزوجل مقصد و مرجع و منتهی نظر و توجه همه موجودات بوده و همه در مقابل جلال و عظمت او ذاتاً و تکویناً و به زبان حال خاشع و متذلل و فانی و در

حیرت به سر می‌برند .

و در نتیجه معلوم شد که : کلمه الله به هر یک از دو نظر اسم اعظم است :

۱- از نظر اسم بودن آن در میان ملل گذشته و حال که نام شده است برای وجود خداوند متعال ، یعنی ذاتی که دارای صفات جمال و جلال و عظمت و مقام الوهیت و ربوبیت است ، و قهراً مانند اسامی دیگر دلالت خواهد کرد به چنین ذات و صفات ممتاز فوق همه موجودات و مبدأ و آفریننده همه عوالم علوی و سفلی و نور نامتناهی محیط به آنها .

۲- از نظر ماده کلمه که به عبادت و تحیر همه موجودات دلالت می‌کند.

دوم - الرحمن : بوزن شَبَعان و غَضبان دلالت می‌کند بر بسط رحمت و سریان و شمول و احاطه تمام آن بر همه موجودات و عوالم ، در مقام تکوین و خلق ، در مقام هدایت ، رحمت و مغفرت و سایر مقامات .

و این انبساط و سریان به مناسبت صیغه فَعْلان است که دلالت می‌کند بر امتلاء و وفور و حرارت ، به اختلاف موارد استعمال آن .

و ذکر این صفت بعد از کلمه الله به منظور ثنا و کشف خصوصیات و صفات موصوف به منظور تعلیل در ابتداء به تسمیه است ، تا گوینده توجه کند به فیضان و سریان و انبساط و شمول رحمت پروردگار متعال بخصوص گوینده که طلب رحمت کرده و توجه به او می‌نماید ، و به همه موجودات .

و توجه به این معنی بعد از تحقق اخلاص و انجام عمل لله و فی الله که مضمون تسمیه (به نام او انجام دادن ) است ، می‌باشد .

پس کلمه الرحمن در تعقیب تسمیه ، برای اشاره کردن به احاطه و شمول

رحمت و تجلی و ظهور و فیضان آن از وجود نور غیرمتناهی و نامحدود پروردگار متعال می‌باشد .

سوّم - الرحیم : این صیغه دلالت بر ثبوت و رسوخ و لزوم می‌کند ، و اشاره می‌شود به ثبوت رحمت مطلق در وجود پروردگار متعال .

و ذکر این صفت بعد از اسم رحمن برای دلالت کردن به این است که انبساط و تجلی و ظهور عامّ رحمت ، توأم است با رحیمیت ذاتی و ثبوت و لزوم رحیمیت برای پروردگار متعال .

پس در کلمه - بسم الله الرحمن الرحیم - سه اسم از اسماء حسنی خداوند متعال ذکر شده است : اوّل : اسم خاصّ که علم و نام مخصوص پروردگار عزیز و جلیل است . دوّم : رحمن است که اشاره می‌شود بانبساط و فیضان عامّ رحمت او به همه موجودات . سوّم : رحیم است که دلالت میکند بر ثبوت و لزوم رحمت مطلق برای او .

و چون گوینده بسم الله ، به حقیقت این سه اسم شریف توجه کامل پیدا کرده ، بلکه معانی آنها را با قلب ، شهود تامّ کرد نشانه و جلوه‌ای از حقیقت اسم اعظم در دل او ظاهر و روشن خواهد شد .

در این صورت عمل و قدمی که به نام و عنوان خداوند رحمن و رحیم ، واقع می‌شود واقعیّت و حقیقت پیدا کرده و نتیجه‌بخش خواهد شد .

و اما جمله - خَرَجْتُ بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ - اشاره است به آن که : چون عملی به نام خداوند متعال و روی توجه و اخلاص و فی الله صورت گفت ، خود عمل فی نفسه وجهه الهی پیدا کرده ، و از جهت حقیقت و معنی صحیح و کامل خواهد شد ،

ولی انجام گرفتن آن عمل و تحقق خارجی پیدا کردن آن متوقف می‌شود به تأیید و تقویت و توجه و نظر خداوند متعال .

و گفتن بحول الله و قوته : دلالت می‌کند به قصد و اراده این حقیقت از جانب عبد ، و توجه است به این که صورت خارجی پیدا کردن و تحقق آن متوقف است به ایجاد تحوّل و تقویت پروردگار متعال .

زیرا که اتکاء عبد به قدرت و فعالیت خود هرگز مورد اطمینان و اعتماد نبوده و اساس آن صد در صد سست و ضعیف می‌باشد .

و اما مصادیق دیگر اسم اعظم : بطوری که گفته شد ، اسم اعظم آن اسمی است که دلالت آن به خصوصیات و صفات مسمّی کاملتر و بهتر باشد ، و این معنی یا به نحو عموم است ، چنان که در اسم الله که نام مخصوص بوده و قهراً نشان دهنده مجموع ذات و صفات و خصوصیات خواهد بود .

و یا مانند کلمه و ضمیر هو : که اشاره به ذات غیبی و وجود حقیقی و واقعی و نفس الامری و بدون مرحله صفات باشد .

زیرا در کلمه هو نظر به خود ذات است و مراحل صفات و اعمال و خصوصیات دیگر ملحوظ نشده و با ارتباط شهودی و حضوری و توجه خالص محکمترین و خالصترین ارتباط روحی حاصل خواهد شد .

و اما اسامی دیگر، هرکدام از آنها در مورد مفهوم مخصوص خود ، که ملحوظ و منظور و مورد ابتلاء و توجه گشته و با حضور دل و شهود قلب و حصول ارتباط روحانی صورت بگیرد اسم اعظم خواهد بود .

## باب ۳۳

## حقیقت توحید

## سوره توحید

عن عبدالعزیز بن المُهتدی ، قال : سألتُ الرِّضا علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ؟ فقال : كُلُّ مَنْ قرَأَ قلُّهُ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ، وَ آمَنَ بِهَا ، فَقَدَ عَرَفَ التَّوْحِيدَ . قلتُ ، كيف يَقْرأُها؟ قال : كما يَقْرأُها النَّاسُ زادَ فيه : كَذَلِكَ اللهُ رَبِّي كَذَلِكَ اللهُ رَبِّي ثلثا .

عیون ب ۱۱ ح ۳۰

## ترجمه :

امام علیه السلام در پاسخ عبدالعزیز فرمود : هر کسی که سوره قل هو الله احد را بخواند ، و ایمان قلبی و یقین پیدا کند به مضمون آن هر آینه معرفت به توحید پیدا کرده است . عرض کردم : چگونه آن را قرائت کند ؟ فرمود : بطوری که مردم قرائت میکنند ، و اضافه کند در آخر آن سه مرتبه - کَذَلِكَ اللهُ رَبِّي .

## توضیح :

در سوره مبارکه توحید پس از ذکر تسمیه ( بسمله ) چهار آیه شریفه ذکر شده است ، و در هر یک از این چهار آیه بمرتبه ای از مراتب توحید اشاره فرموده است :

۱- قل هو الله احدٌ: بگوی و عقیده داشته باش که او خداوند و یگانه است .  
 در این آیه شریفه سه مقام از مقامات توحید ذکر شده است :  
 اول - هو : بطوری که گفته شد ، این کلمه دلالت می‌کند به مقام غیب و نفس  
 ذات بدون لحاظ صفات و به هویت مطلق . به تناسب ضمیر و مفرد غایب مطلق  
 بودن کلمه هو .  
 و چون در دلالت این کلمه هیچ‌گونه نظری به صفات نیست ، و منظور توجه به  
 ذات حق و نور نامحدود و نامتناهی است از این لحاظ در عداد اسماء حسنی ذکر  
 نشده است .  
 و در توجه به این مقام غیبی حقیقت و کمال اخلاص در توحید حاصل گشته و  
 عنوان - کمالُ الإِخْلَاصِ لِه نَفِی الصِّفَاتِ عَنه - در خطبه نهج‌البلاغه ، تحقق پیدا  
 خواهد کرد .  
 دوم - اللهُ : گفتیم که کلمه اللهُ ، اسم علم است برای خداوند متعال ، و این  
 علمیت حتی در ملل گذشته نیز ثابت و محقق بوده است .  
 و از لحاظ تجزیه و ترکیب ، ضمیر هو مبتدا و اللهُ خبر اول ، و أحد خبر دوم  
 می‌باشد ، چنانکه می‌گوییم : هو زیدٌ عالم . و احتمالات دیگر برخلاف تحقیق بوده و  
 نادرست است .  
 و منظور تطبیق نام اللهُ است به آن هویت مطلق که مورد بحث و گفتگو بوده  
 است ، و اشاره بآن خداوندی است که در میان همه ملت‌های خداپرست معلوم بوده  
 است .  
 و چون مقام غیب مطلق بدون قید و وصف که مبدأ جهان و جهانیان است ،



بطور اجمال نزد همه ملل متدین مورد اتفاق و مسلم است آن را مبتدا قرار داده ، و الله و أحد را به آن نسبت و تطبیق داده است .

و چون الله اسم و علم است برای خداوند معبود و مبدأ جهان و جهانیان قهراً می باید نور نامتناهی و نامحدود و حتی مطلق و عالم و قادر و محیط و مرید باشد . پس در کلمه الله صفات جلال و جمال اعتبار می شود .

سوم - أحد : به معنی یکتای مطلق است که هیچ گونه نسبت و انضمامی در آن وجود نداشته باشد .

و چون این کلمه بطور مطلق ذکر شد دلالت می کند به یکتا بودن از جمیع جهات ، و نفی شریک و همتا و جزء و عضو و ضمیمه .

و در مورد اطلاق این کلمه به خداوند متعال ( الله ) قهراً شریک و قرین خارجی و جزء و عضو داخلی و هرگونه ترکب ، از لحاظ روحانی که مناسب مقام الوهیت است نفی خواهد شد .

و ذکر این کلمه بعد از مقام الله که دلالت می کرد به صفات جلال و جمال ، اشاره می شود به اعتبار صفات از نظر تصوّر و تفهیم و تعریف ، نه به لحاظ حقّ و واقعیت و هویت ذات .

پس او جلّ و عزّ از لحاظ هویت ذاتی ( مقام هو ) و وجود حقّ ثابت ، أحد است و صفات و ضمائم انتزاعی و تخیلی ، تنها در مقام تصوّر و اعتبار باشد ، و از این معنی تعبیر می شود به مقام احدیت و توحید ذاتی .

توضیح این که : او نور بسیط من جمیع الجهات ، و ذات نامحدود و حقّ نامتناهی است . و از این حقیقت صفاتی قهراً انتزاع می شود ، یعنی نامحدود و

نامتناهی بودن کشف می‌کند از حیات ذاتی و مطلق در او . و احاطه او به همهٔ عوالم و موجودات کشف می‌کند از علم نامتناهی او . و حدّ و قید نداشتن کشف می‌کند از قدرت کامل و تمام او ، و همچنین از ارادهٔ مطلق او تعالی و تبارک .

پس همهٔ صفات او از همان ذات بسیط نامتناهی انتزاع می‌شود ، و برگشت آنها به نور مطلق احد و به هویت حق بسیط خواهد بود .

۲- **اللّٰهُ الصّمد** : چون در آیه گذشته کلام و بحث به احدیت یعنی به بساطت مطلق و هویت بلا وصف پروردگار متعال منتهی شد قهراً تخیل این معنی پیش آید که خداوند متعال با بندگان و عوالم خارجی و مخلوقات ، ارتباطی ندارد ، و از آنها کنار و منززل است .

از این لحاظ کلمه اللّٰهُ را که معبود و مورد توجه و عبودیت بندگان است ، با وصف صمدیت ذکر فرموده است .

و صمد به معنی مقام عالی رفیع متفوقی است که به دیگران علوّ و برتری و احاطه پیدا کرده و دیگری به او تفوّق پیدا نکند .

و مصداق کامل و تمام این معنی خداوند متعال است که محیط و فوق همهٔ موجودات و عوالم است ، و همه اشیاء و مخلوقات در مقابل او خاضع و مقهور بوده و تحت عظمت او هستند .

و از ثبوت و تحقّق این معنی دربارهٔ پروردگار متعال فهمیده می‌شود که او محیط به همه موجودات و عالم به همه آنهاست . و چون تحت سلطه و عظمت و قهریت او هستند ، قهراً قادر و توانای مطلق خواهد بود ، و همچنین ثابت می‌شود کمال نفوذ اراده و ادراک او .

و هم تحقق این صفت درباره او دلالت می‌کند بر آن که حیات او از خود و ذاتی بوده ، و هرگز به موجود دیگری که تحت سلطه و نفوذ اوست ، احتیاج ندارد و از قدرت و نفوذ موجودی دیگر استفاضه نمی‌کند .

پس او ازلی و ابدی و محیط و نامحدود و نامتناهی خواهد بود . و هم اداره و تدبیر و ادامه زندگی و تقدیر همه موجودات و عوالم با علم و قدرت و نفوذ و اراده او صورت خواهد گرفت .

و در این صورت می‌فهمیم که خداوند متعال در همه اوقات محیط و حاضر و ناظر و نافذ در تمام عوالم و موجودات می‌باشد .

و کلمه الصمد خبر است ، و چون معرّف به لام است دلالت می‌کند بر مفهوم مطلق و جنس صمدیت .

۳- لم یلد و لم یولد : در آیه گذشته ربط فیما بین خالق و مخلوق ثابت شد و برای رفع توهم والد و مولود بودن او که سابقه ای در ادیان گذشته وجود داشته است ، این جمله ذکر می‌شود .

و مقصود تکوّن و به وجود آمدن او از چیزی و یا تکوّن و جدا شدن چیزی است از ذات و وجود او .

اما عدم تولّد او از چیزی زیرا : اگر او از چیز دیگری متکوّن شده به وجود آید معلول و حادث و محتاج و محدود در زمان و در ذات خواهد بود ، و خداوند متعال مبدأ همه موجودات و ازلی و غنی بالذات و نامحدود بوده و هیچ گونه احتیاج و محدودیتی در وجود او نباید باشد .

و اما متولّد نشدن چیزی از او زیرا : اگر چیز دیگری از او متکوّن شده و متولّد

گردد ، قهراً دوّمی جزو اوّلی شده ، و در وجود اوّل ترکیب و تجزیه و محدودیت لازم خواهد آمد .

۴- و لم یکن له کفوّاً احدٌ: در آیه گذشته نفی والدیت و مولودیت شد ، یعنی در ماقبل و مابعد ( متقدّم و متأخّر ) و از جنس خود او چیزی نبوده است . و در این آیه شریفه نفی کفویت می شود .

و کفو به معنی مماثل و مشابه در خصوصیات و صفات است ، و این موضوع در مقابل و در عرض اوّلی واقع می شود ، نه در طول آن .

و چون فرض ما مماثل شدن با وجود واجب بذاته است قهراً لازم است کفو او نیز واجب و مماثل او در صفات وجوب باشد ، و این معنی محال است زیرا واجب بذاته باید غنی فی ذاته و نامحدود و نامتناهی بوده ( زیرا محدود بودن و فقر و محسوس و مرکّب شدن برخلاف وجوب وجود است ) و شریکی در مقابل او نباشد . پس برگشت نفی تولّد و کفویت به صمدیت است ، و برگشت صمدیت به الوهیت ( الله ) باشد ، و برگشت الله بهویت ( هو ) خواهد بود .

و در این سوره کریمه حقایق توحید و لب مقام احدیت تام ذکر شده است . و اگر کسی بخواهد به کمال توحید برسد می باید این سوره شریفه را به آنطوری که واقعیت دارد بفهمد و بخواند .

و معنی - کذلک الله ربّی - همین معرفت و شهود است .

و برای توضیح و تحقیق این مباحث رجوع شود به شرح خطبه توحیدیّه .

## باب ۳۴

## علم خداوند بخود و قدرت او و أسماء

عن محمد بن سنان، قال: سألتُ أبا الحسن الرضا عليه السلام، هل كان الله عارفاً بنفسه قبل أن يخلق الخلق؟ قال: نعم. قلتُ: يراها و يسمعها؟ قال: ما كان محتاجاً الى ذلك، لأنّه لم يكن يسألها و لا يطلب منها، هو نفسه، و نفسه هو، قدرته نافذة، فليس يحتاج إلى أن يُسمّى نفسه، ولكنّه اختار لنفسه أسماءً لغيره يدعوه بها، لأنّه إذا لم يدع باسمه لم يُعرف، فأوّل ما اختار لنفسه العليّ العظيم، لأنّه أعلى الأشياء كلّها، فمعناه الله، واسمه العليّ العظيم، و هو أوّل أسمائه، لأنّه على كلّ شيءٍ.

عيون ب ۱۱ ح ۲۴

ترجمه:

محمد بن سنان گفت، از امام هشتم (ع) پرسیدم، آیا خداوند متعال عارف بوده است به خود پیش از آفریدن موجودات؟ فرمود: آری. عرض کردم آیا نفس خود را می‌دید و خواسته او را می‌شنید؟ فرمود: محتاج نبود به دیدن و شنیدن، زیرا موضوع دیدن و شنیدن در وجود او صورت نمی‌گرفت، او و نفس او یک چیز بیشتر نبود، تا در میان سؤال و جواب و دیدی واقع شود، و قدرت مطلق او در هر

موردی نافذ بود ، و هرگز بوسیله و واسطه‌ای نیازی نداشت .  
 و اما اسماء حُسنی که برای او ذکر می‌شود چون سمیع و بصیر و غیر آنها ، او  
 احتیاجی به نامگذاری ندارد ، ولی برای این که دیگران او را به اسمی خوانند و به  
 این وسیله باو توجه پیدا کرده و شناسایی پیدا کنند اسمهایی برای خود معین  
 فرموده است .

و نخستین اسمی که برای خود معین نموده است ، اسم شریف - علی و عظیم  
 باشد ، زیرا او بالاتر و برتر از همه موجودات است .  
 پس الله متعال نام و نشانی او : علی و عظیم است .

#### توضیح :

در این حدیث شریف موضوعاتی را لازم است توضیح بدهیم :  
 ۱- عارف به نفس : عرفان به معنی علم است به اضافه تعلق آن بجزئیات و  
 خصوصیات ، و چون بحد اطمینان و سکون نفس برسد آن را یقین گویند . و علم  
 بطور کلی بر دو قسم باشد : حضوری ، اکتسابی .  
 اکتسابی : علمی است که بوسیله تحصیل و کسب کردن حاصل شود .  
 حضوری : علمی است که از لحاظ احاطه و حضور و اشراف بشیء تحقق پیدا  
 کرده ، و آن را شهودی نامند .  
 مشاهده قوه باصره محسوسات را که در خارج دیده می‌شوند از این قبیل است ،  
 و همچنین شهود نفس خود و خصوصیات خود را .  
 و علم خداوند متعال به خود و به همه موجودات و عوالم در گذشته و حال و

آینده و به تمام امور و جزئیات و کلیات بطور حضور و احاطه و شهود است .  
و حقیقت این است که به هر مقداریکه قدرت و قوت و صفا و تجرد نفس بیشتر  
باشد ، احاطه و اشراف و حضور او وسیعتر خواهد بود .

و این وسعت و احاطه و اشراف منتهی می شود به نور نامتناهی و غیرمحدود و  
مطلق و واجب حق متعال که او شاهد و مشرف بر خود و به همه موجودات و  
مخلوقات خود بوده و ذره‌ای در عالم از دایره غیرمتناهی احاطه و علم و شهود او  
بیرون نمی باشد .

و چون در عالم لاهوت ، زمان و مکان و ماده و جسم و قیود ذاتی و خارجی و  
حدود ، هیچ گونه وجودی نداشته و کمترین اثری برای آنها نیست ، شهود او بر  
نفس خود و به همه صفات و افعال و موجودات دیگر ، همیشه و در همه احوال و در  
قبل از آفرینش و خلق و پس از آن یکسان خواهد بود .

و پوشیده نماند که : حقیقت علم بطور کلی عبارت از احاطه باشد .

۲- **یَراها و یسمعها**: چون در علم اکتسابی خارجی احتیاج به دیدن و شنیدن  
پیدا شده ، و لازم است دو موضوع در خارج وجود داشته و عنوان عالم و معلوم  
تحقق پیدا کند سائل این پرسش را مطرح می کند که آیا خداوند نفس خود را  
می بیند و با او مخاطبه و مکالمه می نماید ، از طریق دید و شنید عرفان به  
خصوصیات آن داشته باشد ؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود : خداوند متعال در این مورد احتیاجی به دید و  
شنید نداشته ، و نیازی به مکالمه و سؤال و یا طلب و خواستن چیزی را هم ندارد ،  
تا عنوان دید و شنید پیدا شود .

زیرا وجود و نور پروردگار متعال مجرّد و منزّه از ترکیب و تعدّد بوده و نفس او غیر خود او نبوده و او عین نفس و نفس او عین اوست ، پس علم او به نفس خود حضوری است نه اکتسابی .

و بطوری که گفتیم : نور وجود او هیچ گونه حدّ و قیدی نداشته و قهراً نامتناهی و نامحدود خواهد بود . و چون حقیقت علم عبارت از اشراف و احاطه است ، پس خداوند متعال با نور نامحدود و مطلق و مجرّد خود ، بخود و به همه عوالم و موجودات محیط خواهد بود .

در این صورت کوچکترین نقطه ابهام و ظلمتی در احاطه نور بی پایان او وجود نخواهد داشت ، تا محتاج به پرسش و تحصیل عرفان و شناخت باشد .

۳- قدرته نافذة: این جمله تتمیم احتیاج نداشتن او به رؤیت و استماع و برای نفی عجز و محدودیت او باشد .

و اما نفوذ قدرت او بر همه موجودات و در همه عوالم این است که قدرت مانند علم در اثر نامحدود بودن حاصل می شود ، چنان که ناتوانی و ضعف نتیجه محدودیت و مقید بودن است .

توضیح این که هرچه محدودیت و قیود در حیات و وجود یک شخصی بیشتر باشد قهراً به همان اندازه اکراه و اجبار بیشتر گشته و اختیار و آزادی فکر و عمل منتفی خواهد شد .

پس حقیقت قدرت از آزادی و نفی قید و حدّ انتزاع می شود . و چون خداوند متعال نامتناهی یعنی هیچ گونه حدّ ذاتی و جسمانی و زمانی و مکانی و مادی ندارد و او نور مجرّد و مطلق و نامحدود است قهراً توانایی و قدرت او نیز نامحدود خواهد



بود .

در این صورت کمترین احتیاج و عجز و ضعفی در وجود او پیدا نمی‌شود ، تا نیازمند به مکالمه و مشاهده و پرسش باشد .

و در نتیجه آنچه را که اراده فرماید و بخواهد در وجود خود به شهود و احاطه خواهد یافت ، زیرا او محیط و عالم بخود و بر همه اشیا و قادر مطلق است .

آری قدرت مطلق و تمام او بر همه موجودات و روحانیات و عوالم نافذ و در همه موضوعات و معنویات جاری ، و به هیچ چیزی نیازمند نیست .

۴- فلیس یحتاج الی أن یُسَمَّیَ نفسَه : در این جمله اشاره می‌شود به آن که اسم شریف عالم ، مانند سایر اسماء حُسنی او ، دلالت به ترکیب و جزء داشتن ( یعنی ذات و صفت ) و احتیاج و قید و حدّ نمی‌کند .

و توضیح این معنی آن که این اسماء و صفات درباره پروردگار متعال در مرحله دوم از ذات حق عزوجل اعتبار و ملحوظ می‌شود .

و نظر در آنها به جهت معرفتی عظمت ذات و شناسایی آن برای دیگران و خلق است زیرا مردم در موارد مختلف احتیاجات خود قهراً متوجه به پروردگار جهان و جهانیان شده و به اقتضای مورد حاجت و سؤال و درخواست خود ، خداوند متعال را به نام مناسب و موافق طلب و مطلوب خود دعوت می‌کنند .

پس این اسماء یگانه رابطه‌ای در میان خالق و مخلوق بوده و تنها وسیله‌ای باشند که بندگان خدا در مقام توجه و مسألت و تضرع و طلب حاجت ظاهری یا معنوی ، به آنها متمسک و متوسل می‌شوند .

و ضمناً متوجه می‌شوند که خداوند متعال دارای چنین مقامات و متّصف به این

صفات (به نحو اجمال و مطابق استعداد و فکر خود) بوده و در حدود استطاعت خود به عظمت و جلال و جمال و علو مقام او آگاهی و معرفت پیدا می‌کنند .

و در این مرحله نظر به معرفت به نحو اجمال است ، اگرچه در مرحله معرفت بحق ، باید توجه داشت که : این صفات و اسماء جهت تفهیم و معرفی و رابط بودن را داشته ، ( و کمالُ الاخلاصِ له نفی الصفاتِ عنه ) و حقیقت جعل و وضع اسماء حسنی ، برای توجه و سیر و تکمیل معرفت بندگان خداوند متعال می‌باشد .

۵- فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ : الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ : چون در این مورد بحث در اسماء از نظر عموم مردم و استفاده و توجه آنان بود ، این دو اسم شریف انتخاب گردید ، تا برای همه مورد استفاده قرار گیرد .

آری این دو اسم جنبه عمومی داشته و بطور کلی هر کسی می‌تواند به معنای آنها توجه پیدا کرده به نحو اجمال معرفت پیدا کند که خداوند متعال بالاتر و بلندتر ( العَلِيُّ ) و با عظمت ( العَظِيمُ ) و بزرگتر از همه موجودات و کائنات است .

پس در مقام ارتباط و توسل و دعوت و درخواست مردم به نحو عموم و در مرتبه اوّل ، این دو اسم شریف مورد توجه قرار می‌گیرد .

و اما از نظر حقیقت و واقعیت اسم اوّل بطوری که اجمالاً در باب ۳۲ ذکر شد ، کلمه - هو - است . و بعد کلمه - الله - باشد .

و در میان اسماء دیگر : اوّلین اسم کلمه - الحَيِّ - است که بقیه اسماء حسنی از آن منشعب گردند .

## باب ۳۵

## خلق أشياء ، و قدرت

عن محمد بن عرفة قال : قلتُ للرِّضا عليه السلام : خَلَقَ اللهُ الأَشْيَاءَ بِالقَدْرَةِ أمْ بِغَيْرِ القَدْرَةِ ؟ فقال : لا يجوزُ أنْ يكونَ خَلْقُ الأَشْيَاءِ بِالقَدْرَةِ ، لأنَّكَ إذا قلتَ خَلَقَ الأَشْيَاءَ بِالقَدْرَةِ ، فكأنَّكَ قد جَعَلْتَ القَدْرَةَ شَيْئاً غَيْرَهُ ، و جعلتها آلهً له بِها خَلَقَ الأَشْيَاءَ ، و هذا شِرْكٌ ، و إذا قلتَ خَلَقَ الأَشْيَاءَ بِغَيْرِ قَدْرَةٍ ، فأنَّما تَصِفُهُ أَنَّهُ خَلَقَهَا بِاقتدارِ عَليها و لا قَدْرَةَ ، ولكنَّهُ ليس هو بضعيفٍ و لا عاجِزٍ و لا محتاجٍ الى غيرِهِ ، بل هو سبحانه قادرٌ بذاتِهِ لا بِالقَدْرَةِ .

عيون ب ۱۱ ح ۷

ترجمه :

محمد بن عرفة سؤال کرد که : آیا خداوند متعال موجودات را بوسیله قدرت آفرید و یا بدون وساطت قدرت ؟ امام علیه السلام فرمود : جایز نیست که بگوییم آفریدن اشیا بوسیله قدرت است ، زیرا چون شما بگویید که خداوند متعال اشیا را بوسیله قدرت آفریده است در این صورت قدرت را یک امر خارجی مغایر با وجود حق تعالی ، و چون آلت و واسطه قرار دادید ، و این شرک می شود ، و اگر بگویید که آفرینش اشیا بدون قدرت بوده است در این صورت خداوند متعال را توصیف

می‌کنید به این که طلب و اختیار قدرت می‌کند، و او قدرتی ندارد برای خلق اشیاء، با این که خداوند متعال ضعیف و عاجز و محتاج به چیز دیگری که غیر خود است نباشد. و او به ذات خود توانا و قادر است، و قدرت او بوسیله قدرت خارجی نیست.

### توضیح :

در این حدیث شریف از چند جهت مقتضی بر بحث است :

۱- اقتدار از باب افتعال است، و صیغه افتعال دلالت به اختیار کردن و انتخاب و اخذ و مطاوعه می‌کند، و این معنی ملازم است به آن که در تحت تأثیر نفوذ دیگری واقع شده و چیزی را از خارج اختیار کند.

و چون فرض شد که قدرتی از خود و یا بوسیله نباشد، و از جانب دیگر خلق اشیاء خواه و ناخواه محتاج و متوقف به قدرت است لذا به کلمه اقتدار تعبیر شد، یعنی لازم است که بگوییم خداوند متعال اختیار و طلب قدرت کرده و با اخذ قدرت از خارج جریان خلقت را انجام می‌دهد.

۲- **خَلَقَهَا بِالْقُدْرَةِ**: حرف باء برای ربط است، و دلالت می‌کند به سببیت و مصاحبت و وساطت، و در نتیجه اثبات وسیله و مصاحبت شده و نشان میدهد که خلق اشیاء به همراهی و به رابطه قدرت صورت گرفته است. و این معنی مستلزم وجود خارجی و مستقل موضوع قدرت می‌شود، تا بوسیله و مصاحبت او امر خلقت انجام بگیرد.

و در این صورت لازم می‌شود که در مقابل وجود حقّ و غنی و نامحدود پروردگار متعال، وجود دیگری که قدرت و آلت و وسیله و واسطه در مقام خلقت است

هستی داشته باشد ، و این شرک است .

و مانند استقلال و وجود خارجی داشتن قدرت است اگر آن را از صفات خارج و غیرحقیقت ذات بدانیم ، زیرا لازم آید که وجود پروردگار متعال که از جمیع جهات واحد است ، مرکب از ذات و صفت باشد .

و کمالاً توحیده نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة أنه غیر الموصوف<sup>۱</sup> .

۳- خلق الأشیاء بغير قُدرة : خلق اشیاء با نبودن قدرت از امور ممتنع به شمار آید ، چون هر فعلی متوقف به توانایی و قدرت داشتن است . و قدرت نداشتن ملازم با ضعف و عجز و محدود بودن می باشد .

و بطوری که در باب ۳۴ ذکر شد قدرت از آثار نامتناهی بودن و نامحدود شدن ذات واجب متعال است ، و محدودیت و تقید به هر اندازه ای باشد به همان مقدار موجب ضعف و عجز و احتیاج خواهد بود .

توضیح این که صفات و قوای هر وجودی تابع ذات آنست ، و ذات شیء اگر محدود گشت قهراً صفات و قوای او محدود خواهد بود . و چون ذات و صفات محدود شد ، هرگز نمی تواند مبدأ مطلق و خالق توانا و محیط نامتناهی بوده و عجز و وضعی نداشته باشد .

و مبدأ و خالق جهان و جهانیان لازم است نامحدود و نامتناهی باشد ، و کمترین محدودیت از هر جهتی که باشد علامت مخلوق بودن خواهد بود .

۴- قادرٌ بذاته : آری خداوند متعال حیّ است ، و حیات عبارت از فعلیت وجود و قوای وجودی است ، و آن در مقابل موت و هلاکت باشد . و حیات در خداوند متعال

۱- نهج البلاغه ، خطبه اول .

باید اتم و اکمل و به نحو اطلاق و بدون هرگونه حدّ قیدی باشد.

و در واقع حقیقت وجود عبارت است از فعلیت حیات ، و حیات در هر چیزی به اندازه سعه و مقدار احاطه او باشد ، تا منتهی میشود بنور محیط و مطلق و نامتناهی و نامحدود و ازلی و ابدی خداوند متعال که خالق همه موجودات و عوالم است .

و این حیات عین ذات اوست و ذکر این صفت از باب اعتبار و برای تفهیم و تفاهم است ، نه آنکه اضافه بر نفس ذات او باشد .

و چون معلوم شد که ذات پروردگار متعال حیّ مطلق و نامحدود است ، قهراً قادر مطلق فی ذاته و عالم فی ذاته خواهد بود .

زیرا حقیقت علم عبارت است از احاطه کردن به معلوم ، و هر مقداری که از احاطه کاسته شده و محدود گشت ، ناچار جهل خواهد بود .

چنان که قدرت نیز در مقابل ضعف و عجز است و هرچه در فعلیت وجود و حیات چیزی محدودیت و قیودی پیدا شد قهراً از قدرت و اختیار او کاسته شده و به همان مقدار ضعف و عجز پیدا خواهد شد .

پس قدرت تمام و اختیار کامل و بی قید و بی نهایت برای نور مطلق و حیّ نامحدود و ذات نامتناهی او ثابت خواهد بود .

## باب ۳۶

## تشبیه خداوند ، و شرک

عن یاسر الخادِم، قال : سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَام يَقُولُ : مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ . وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ .

عیون ب ۱۱ ح ۱

## ترجمه :

یاسر خادم آن حضرت گفت ، از امام علیه السلام شنیدم که می فرمود : کسی که تشبیه کند پروردگار متعال را به مخلوق ، آن مشرک است . و کسی که نسبت بدهد به او چیزی را که نهی فرموده است از آن ، پس او کافر است .

## توضیح :

شرک عبارت است از شرکت موجودی در صفات مخصوص پروردگار متعال یا در افعال او که بطور استقلال صورت بگیرد .  
و چون شریک با این خصوصیات و قیود ، وجود پیدا کند موجب محدود بودن هر دو طرف گشته ، و هیچ یک واجب و نامحدود و نامتناهی و حی و قادر و عالم مطلق نخواهد بود .

و نتیجه این شرک کفر و انکار مقام حق پروردگار متعال می‌شود. زیرا انکار وجود خداوند یا صفات ذاتی و واجب او هر دو در حقیقت، نفی وجود پروردگار ازلی و ابدی و حی مطلق و نامحدود می‌باشد.

۱- توضیح این معنی آن که شرک در مقابل توحید است، و توحید بر سه قسم باشد: توحید در ذات، توحید در صفات، توحید در افعال.

توحید در ذات: تنزیه ذات واجب است از هرگونه حدود مادی، حدود جسمانی، حدود برزخی و حدود ذاتی، و او نور مطلق و حیات مطلق و وجود بحت مجرد از هر حدّ و وصف و تصوّر باشد.

توحید در صفات: وقتی که توحید ذاتی ثابت شده و معتقد شدیم که او مبدأ موجودات و همه طبقات و عوالم بوده و نور مطلق و نامحدود و نامتناهی و ذات مجرد محیط و قیوم و حی مطلق است، قهراً مبدأ تمام صفات بوده و همه صفاتی که در جهان موجود باشد از آن مبدأ واحد نشأت خواهد گرفت، چنان که در تکوّن و وجود کائنات این طور است.

آری صفات در موجودات مجرد از ذات نشأت گرفته و از آن متجلی و ظاهر می‌گردد، چنانکه در نفس انسان این طور است.

و در حقیقت صفات و قوای متجلی شده از ذات مجرد واحد بسیط در مقام انتزاع و اعتبار ملحوظ گشته، و برای تفهیم و تعبیر و معرفی ذات است. و چون مبدأ همه موجودات یکی باشد قهراً برگشت تمام کائنات و صفات و خصوصیات آنها نیز به همان مبدأ واحد خواهد بود.

توحید در افعال: افعال تابع صفات درونی بوده و تجلی و ظهور خارجی آنها



باشد . و چون صفات متجلی و منتزع از ذات است قهراً افعال به نحو کلی و بواسطه صفات به همان مبدأ واحد برگشت خواهد کرد .

و اما توضیح بیشتر درباره این تجلیات و ظهورات کائنات و صفات و افعال آنها در مورد مقتضی ذکر خواهد شد .

و ما به نحو اجمال یقین پیدا می‌کنیم که هرچه در عالم وجود و در دایره هستی ظاهر شده و متجلی می‌گردد . همه از همان نور واحد بسیط و نامحدود و نامتناهی مطلق نشأت می‌گیرد و بس .

۲- و اما شرک : پس آن در مقابل توحید بوده و مانند توحید بر سه قسم می‌باشد : شرک در ذات ، و در صفات ، و در افعال .

و بطور کلی : در هر موردی که توجه به چیزی به نحو استقلال و موضوعیت باشد ، آن شرک خواهد بود . و اگر به نظر ظلّ و جلوه و ظهور پیدا کردن و مرآتیت صورت بگیرد ، از مراتب توحید محسوب خواهد گشت .

وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ<sup>۱</sup>  
يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ<sup>۲</sup>

۳- و اما تشبیه خداوند به مخلوق : قهراً این تشبیه در صفات یا در اعمال صورت خواهد گرفت ، نه در ذات ، زیرا ذات برای کسی مفهوم نیست تا قابل تشبیه کردن به چیز دیگری باشد .

۱- قصص / ۸۷

۲- لقمان / ۱۳

و اکثر اقسام تشبیه در جهات مادی صورت می‌گیرد ، زیرا افکار بسیاری از مردم به جهان ظاهر و ماده منعطف و متوجه است ، و بجز محسوسات و ظواهر چیزی نمی‌توانند درک کنند .

و از این لحاظ خداوندی که در اذهان و تصوّرات آنهاست ، تشبیه و یا تطبیق می‌دهند به آفتاب و ماه و ستاره و درخت کهنسال و حیوان پر نفع و انسان خارق عادت و اصنام و اوثنان .

۴- و اما کفر کسی که باو نسبت خلافی بدهد : در موردی که خداوند متعال از عملی نهی فرموده است ، مانند نهی او از دروغگویی و ظلم کردن و امر قبیح و فاسدی را به جا آوردن و نظم و عدالت را رعایت نکردن و امثال اینها ، اگر کسی نسبت چنین عملی را به خداوند سبحانه بدهد ، از دو صورت خارج نیست : یا این است که نهی خداوند متعال در این موارد صادقانه نبوده ، و قبح و فساد و ضرر و شری در این امور نیست ، و یا آن که فساد و قبح آنها معلوم و مسلم است ، ولی خداوند متعال چون مالک مطلق است ، پرهیز کردن از آنها برای او لازم نیست .  
در صورت اول : بطور مستقیم خداوند سبحانه را صادق و عالم و حکیم ندانسته و قول او را تکذیب و برخلاف حقّ و واقعیت می‌اندیشد .

و در صورت دوم : ساحت مقدّس و پاک و بی‌نیاز او را از کدورات و اوساخ تسبیح و تنزیه نکرده و نسبت ناروای قبیح و شرّ و ظلم و باطل و خلاف حقّ و حقیقت را به او می‌دهد .

## باب ۳۷

## دلیل بر بودن پروردگار متعال

دَخَلَ رَجُلٌ مِنَ الزَّانِقَةِ ... قَالَ الرَّجُلُ: فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ؟ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَى جَسَدِي فَلَمْ يُمَكِّنِي فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نَقْصَانٌ فِي الْعَرَضِ وَالطُّوْلِ، وَدَفَعُ الْمَكَارِهِ عَنْهُ، وَجَرُّ الْمَنْفَعَةِ إِلَيْهِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا الْبُتْيَانِ بَانِيًا فَأَقْرَرْتُ بِهِ. مَعَ مَا أَرَى مِنْ دَوْرَانِ الْفَلَكَ بُقْدَرْتَهُ وَإِنْشَاءِ السَّحَابِ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَمَجْرَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ وَالنُّجُومِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْعَجَائِبِ الْمُتَقَنَاتِ، عَلِمْتُ أَنَّ لِهَذَا مُقَدِّرًا وَمُنْشِئًا.

عیون ب ۱۱ ح ۲۸

## ترجمه:

پس مرد زندیق از حضرت رضا سلام الله علیه پرسید دلیل شما بر وجود پروردگار و آفریننده جهان چیست؟ آن حضرت فرمود: من چون بوجود خودم متوجه می شوم، می بینم که هرگز نمی توانم خود را کم و زیاد و بلند و کوتاه و پهن کرده، و هیچ گونه اختیار دفع ناملائم و امور مکروه را نداشته، و توانایی جلب منافع را ندارم، از این جا می فهمم که برای بنیاد و تشکیل وجود من آفریننده و مربی مؤثری هست که همه نظم و تقدیر و آفرینش من تحت قدرت و تدبیر اوست.

اضافه بر این ، بهر طرفی که نظر می‌کنیم ، از عجائب خلقت و از مصنوعات محکم جهان آفرینش ، چون گردش منظم کرات آسمانی و جریان پیدایش ابرها و وزش منظم بادهای و حرکات آفتاب و ماه و سایر امور این عالم که تحت تقدیر و اندازه اداره می‌شوند ، صد در صد نتیجه می‌گیریم که این جهان را خالق حکیمی هست .

### توضیح :

در این مورد امام علیه‌السلام در پاسخ زندیق دو دلیل برای وجود پروردگار جهان بیان فرمود :

اول - ما چون در آفرینش وجود خودمان در ابتداء و هم در جهت بقاء و ادامه زندگی ، بدقت نظر می‌کنیم ، می‌بینیم که هیچ‌گونه قدرت و اختیار آن نداشته و نداریم که کوچکترین تصرف و تحوّل و تغییری در اصل شکل و خصوصیات اعضا و جوارح داخلی و خارجی و عرض و طول و کم و زیادی و کیفیت آنها داده و بتوانیم خود را از آفات و پیشآمدهای خارجی حفظ کرده و منافع و خیراتی را به‌آنطوری که می‌خواهیم جلب کنیم .

پس می‌فهمیم که در پشت سرما قدرت برتر و دست بالاتر و وجودی نیرومندتر و محیط و توانا و حکیم و بی‌نیازی هست که ما همه در پرتو قدرت و علم و حکمت و نفوذ تقدیر و تدبیر او زندگی را ادامه می‌دهیم .

دوم - ما چون در اوضاع جهان خارج و نظم عجیب و نقشه جالب و برنامه محکم و دقیق آن ، از آسمانها و زمین و باد و هوا و ابر و ستارگان ، و جریان آنها و فواصل

معین و نور و حرارت آنها ، و انواع و خصوصیات نباتات و شاخ و برگ و گل و میوه آنها ، و تشریح اجزای بدن انسان و حیوان و نباتات ، و سایر غرایب و دقایق محیرالعقول آنها به نظر دقت و تحقیق توجه کنیم ، بیقین و قطع می فهمیم که یک نیروی توانا و عالم و حی و یک عقل کامل و نافذ و محیط و مقدر و مدبر نامتناهی نامحدود مطلق در بالای سر آنها وجود دارد که همه این جریانها و نقشهها با حکمت و نظر دقیق او صورت گرفته و در مرتبه ایجاد و ابقا و ادامه نظم آنها پیوسته ناظر و متوجه و نافذ بوده و با کمال تدبیر و قدرت و حکمت آنها را اداره می کند .

این دو دلیل محکمترین و متقنترین دلیل برای ثبوت صانع حکیم متعال است ، و کوچکترین خلل و وهنی در آنها وارد نمی شود .

اولی - روی پایه ضعف و عجز و محدود بودن قدرت انسان است ، به نحوی که هرگز نسبت به آفرینش و مقدرات وجود خود و در تصرف و مداخله به آنها کمترین قدرت اختیار و تغییری نداشته و باید از وجود کسی که مؤثر و نافذ و حاکم و مربی و ولی اوست آگاهی پیدا کند .

یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ<sup>۱</sup>  
 اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ  
 مِنْ ذَلِكَمْ مِنْ شَيْءٍ<sup>۲</sup>

و دلیل دوم - روی اساس نظم محکم در جهان است به نحوی که در مقام تحقیق و دقت فکری و علمی و شناخت کامل از خصوصیات عوالم ، و از علوم نجوم

۱- فاطر / ۱۵

۲- روم / ۴۰

و زمین و نباتات و حیوانات و انسان و جو، بجز حیرت و شگفت و بهت و عجز تمام در مقابل عجایب و غرایب خلقت و نظم موجودات و عوالم آسمان و زمین، شناسایی و احاطه به آنطوری که هست نتوان به دست آورد.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ<sup>۱</sup>

ضمناً معلوم شود که معرفت پیدا کردن بر علّت و مؤثر از آثار و معلولات، برای عوامّ مردم است. و اما خواصّ آنان از مؤثر و موجد بخصوصیّات آثار و موجودات آگاهی و علم پیدا می‌کنند، و آن را برهان لیمی خوانند، چنان که قسم اول را برهان لیمی گویند. و برهان لیمی دلالتش قاطعتر و کاملتر و مفیدتر باشد.

پس معرفت کامل و تمام این است که: خداوند سبحانه را با خودش و از خودش و با شناساندن خود او شناخت، و سپس با دلالت او دیگران را معرفت پیدا کرد، زیرا شناخت مرتبه بالا قهراً موجب شناسایی مراتب پایین خواهد بود بطور تفصیل، ولی شناخت مراتب پایین وسیله می‌شود بشناسایی مرتبه عالی به نحو اجمال.

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حَجَّتَكَ<sup>۲</sup>

۱- بقره / ۱۶۴

۲- دعای غیبت

إِلَهِي تَرَدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ ... كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي  
وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ، أَيْ كَوْنَ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ  
لَكَ، مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ ... وَ بَكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ،  
فَاهْدِنِي بِنُورِكَ إِلَيْكَ<sup>۱</sup>

## باب ۳۸

## مَشِيَّت و قَضَاء و قَدَر

عن يونس بن عبدالرحمن ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام ، قال : قلتُ :  
 لا يكونُ إلا ما شاءَ اللهُ و أرادَ و قضى ؟ فقالَ : لا يكونُ إلا ما شاءَ اللهُ و أرادَ و قدَّر  
 و قضى . قالَ : فقلتُ : فما معنى شاءَ ؟ قالَ : إبتداءُ الفِعْلِ . قلتُ : فما معنى أرادَ ؟  
 قالَ : التُّبُوتُ عليه . قلتُ : فما معنى قدَّر ؟ قالَ : تَقْدِيرُ الشَّيْءِ مِنْ طُولِهِ و عَرْضِهِ .  
 قلتُ : فما معنى قضى ؟ قالَ : إذا قَضاهُ أمضاهُ . فذلك الذى لا مَرَدَّ له .

المحاسن ، ج ۱ ، ص ۲۴۴

## ترجمه :

به محضر امام هشتم عليه السلام عرض کردم : آیا چیزی موجود نمی شود مگر  
 آنچه مشیت و اراده و قضاء پروردگار متعال به آن تعلق بگیرد ؟ فرمود : آری چیزی  
 وجود پیدا نمی کند مگر آنچه مورد تعلق مشیت و اراده و تقدیر و قضاء الهی باشد ،  
 عرض کردم : معنی مشیت چیست ؟ فرمود : آغاز بوجود آمدن فعل است . گفتم :  
 معنی اراده چیست ؟ فرمود : ثابت شدن و برقرار شدن روی آن است که مشیت  
 صورت جدی بگیرد . گفتم : معنی تقدیر چیست ؟ فرمود : اندازه گیری و تعیین  
 حدود عرض و طول باشد . گفتم : معنی قضاء چیست ؟ فرمود : حقیقت قضاء حکم



کردن و اجرا نمودن امری است ، و در این صورت قابل تخلف نخواهد شد .

### توضیح :

در این حدیث شریف توضیحاتی لازم است داده شود :

۱- مَشِيَّت و مَشِيَّت : به معنی خواستن باشد . و اینمعنی پس از توجه پیدا کردن بچیزی ، و سپس تصوّر و فکر در آن ، و در مرتبه سوم تمایل پیدا کردن و رغبت به آن ، و در مرتبه چهارم - خواستن آن و طلب که مشیت گویند صورت می‌گیرد .

پس مشیت عبارت است از تمایل و رغبتی که به حدّ طلب برسد .

۲- اراده : چون مشیت قوّت بگیرد به حدّ عزم و تصمیم می‌رسد ، و بعد از آن مفهوم اراده محقق شود ، و آن عبارت است از طلب جدی و قاطع که به صورت اختیار و انتخاب عمل ، واقع می‌باشد .

۳- تقدیر : به معنی محدود و معین و اندازه گیری نمودن است ، و این معنی پس از اراده صورت گرفته و خصوصیات و قیود و حدود عمل را روشن می‌سازد . و پس از تحقق این مراتب قضاء صورت گرفته و حکم قطعی معین و روشن صادر می‌شود .

۴- این مراتب هفتگانه‌ای که ذکر شد برای مخلوق و انسان است ، و اما درباره خداوند متعال این معانی اعتباری بوده و برای بیان و تفهیم حقیقت باشد ، و خداوند عزوجلّ محتاج به توجه حادث و تصوّر شیء و تمایل جدید و تصمیم و تقدیر موضوع نیست .

آری نور نامحدود و ذاتی و مطلق او همه اشیاى مادّی و روحانی را احاطه کرده

و علم و قدرت او به تبع نور نامتناهی ذات ، نامحدود و ذاتی و به همه موجودات محیط می‌باشد . و قدرت او در اثر نامحدود بودن و منزّه بودن از هرگونه قیود و حدود تحقق پیدا می‌کند . و اراده او در اثر تجلّی و ظهور صفت ذاتی و نامتناهی قدرت حاصل شود .

۵- اراده به معنی خواستن و طلب است ، و آن مانند علم و قدرت از نامحدود بودن ذات منتزع می‌شود زیرا حقیقت اراده عبارت است از منتفی بودن کراهت که در مقابل اختیار و اراده باشد . و کراهت در اثر حدود و قیود پیدا شود ، و هر مقداری که محدودیت چیزی بیشتر بشود در نتیجه مکره بودن و مجبور شدن زیاد گشته و دایره آزادی و اختیار در اراده کوتاهتر خواهد شد .

و چون نور وجود و حیات او نامحدود و مطلق و نامتناهی بوده و کمترین قید و حدّی ندارد قهراً به اقتضای جلال و جمال و کمال و کرامت ذات مطلق خود ، خواهان و طالب ظهور و تجلّی کرامت و فیوضات و رحمت و جود و جمال و بسط نور برای همیشه خواهد بود - *إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ* .

و حقیقت اراده ذاتی همین است .

۶- در صورتی که نظر در مشیّت و اراده به جهت ظهور و صدور در خارج باشد از صفات فعلی محسوب خواهد شد . و بطور کلی در هر صفتی از صفات پروردگار متعال اگر نظر به جهت ثبوت و تحقق آن در ذات باشد صفت ذاتی می‌شود . و اگر نظر به جهت تعلق بغير و انتساب به چیز خارجی که مراد است باشد از صفات فعلی محسوب خواهد شد .

۷- تقدیر : به معنی اندازه‌گیری و تعیین حدود و خصوصیات است ، و آن بر دو

قسم باشد :

اول - تقدیر در مقام تکوین و خلق و آنچه مربوط می‌شود بشرایط و مورد و خصوصیات حکم ، در این قسم لازم است تقدیر قبل از حکم و قضاء صورت گرفته ، و حکم در آن مورد و مربوط به آن خصوصیات صادر شود .

دوم - تقدیری که مربوط می‌شود به خصوصیات و قیود و حدود و شرایط متعلق حکم در خارج ، و چگونگی اجرا و عمل به آن و این قسم لازم است بعد از صدور قضا و حکم اندازه‌گیری و تعیین گردد .

و البته این تقدّم و تأخّر تقدیر نسبت به ما و برای تفهیم و تفاهم در اصل موضوع صورت می‌گیرد . و اما درباره‌ی خداوند متعال زمان و مکان و تفکّر و تقدّم و تأخّر و محدودیت و ضعف و حجابی نیست ، و او محیط و حاضر و عالم به همه‌ی موضوعات و حدود و قیود بوده و کمترین چیزی از احاطه و شهود او غایب نمی‌شود .

۸- قضاء : و آن به معنی اتمام و به آخر رسیدن چیزی است ، و چون مورد بحث در مقام تکوّن و به وجود آمدن اشیاء است قهراً منظور از قضاء در این مورد منتهی شدن مشیّت و اراده‌ی پروردگار متعال به آخرین مرتبه از قاطعیّت باشد ، تا تکوّن و خلق صورت بگیرد .

پس قضاء عبارت از حکم جدی و قاطعی است که در مورد اراده چیزی ظاهر شده و موجب به وجود آمدن مراد می‌شود .

سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۱</sup>

و منظور در این آیه شریفه اتمام و به آخر رسیدن اراده و طلب است ، یعنی

چون اراده و خواستن قاطع گشت اراده به صورت ظهور و فعلیت درآمده و به مجرد تحقق اراده ، مطلوب و مراد موجود می شود .

و مقصود از کلمه - کُنْ - ظهور و فعلیت اراده است ، نه آن که این کلمه تلفظ و گفته شود . چنان که منظور از قضاء : اتمام اراده است .

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۱</sup>

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ<sup>۲</sup>

۱- یس / ۸۲

۲- حج / ۱۴

## باب ۳۹

## جَبْر و مَشِيَّت و عَمَل

الْبَزَنْطِي، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَصْحَابَنَا بَعْضُهُمْ يَقُولُونَ بِالْجَبْرِ وَبَعْضُهُمْ بِالِاسْتِطَاعَةِ! فَقَالَ لِي: اكْتُبْ! قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: يَا ابْنَ آدَمَ بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ، وَبِقُوَّتِي أَذَيْتَ إِلَيَّ فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوَيْتَ عَلَيَّ مَعْصِيَّتِي، جَعَلْتُكَ، سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً، مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ، وَذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي، وَذَلِكَ أَنِّي لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ، قَدْ نَظَّمْتُ لَكَ كُلَّ شَيْءٍ تُرِيدُ.

التوحيد، باب ۵۵، حدیث ۶

## ترجمه :

بزنطی گوید : به امام هشتم علیه السلام عرض کردم بعضی از اصحاب ما قائلند به جبر ، و برخی دیگر به استطاعت و تفویض . امام فرمود : بنویس ! خداوند متعال فرمود : ای پسر آدم ! به مشیت من هستی تو می خواهی برای خود آنچه را که بخواهی . و به قوت من برآوردی برای من فرایض و عبادات مرا . و به نعمت من نیرومند شدی بر معصیت من . تو را شنونده و بینا و نیرومند قرار دادم . پس آنچه

تو را برسد از اعمال نیکو از جانب خداوند متعال است . و آنچه از پیشآمدهای بد تو را برسد از جانب خود تو می‌باشد . و این معنی بخاطر آن است که من به اعمال نیکوی تو نزدیکتر و مناسبترم از تو . و تو به اعمال زشت خود از من اولویت داری . و من سؤال نمی‌شوم از آنچه عمل می‌کنم ، ولی تو از آنچه به جا آوردی بازخواست می‌شوی . و من مرتب ساختم برای تو همه آنچه را که می‌خواستی .

### توضیح :

در بیان مطالب این حدیث شریف که از جهاتی لازم است بحث شود .

۱- جبر و استطاعت : جبر به معنی نفوذ قدرت و تسلط و ظهور عظمت است ، و مقصود حکومت و نفوذ قدرت پروردگار متعال باشد بر اختیار و اعمال بنده ، بطوری که عبد از هر جهت مقهور و محکوم حکم و اراده خداوند باشد .

استطاعت : به معنی طلب طاعت است ، و طاعت در مقابل کراهت بوده و به معنی رغبت و خضوع در عمل است ، و مراد در این مورد طلب و اقتضای طبیعی و تکوینی برای عمل بوظیفه و امتثال باشد . و تعبیر می‌شود از اینمعنی بکلمه تفویض ، یعنی واگذار کردن . و در باب ۱۸ روشن شد که : جبر و تفویض در مورد بنده ، هر دو باطل است ، لا جَبْرَ و لا تَفْوِیضَ بِلِأَمْرِ بَيْنَ أَمْرَيْنِ .

زیرا حدود و قیود مادی و جسمانی و زمانی و مکانی و ذاتی که برای وجود انسان موجود است او را مقید و مقهور و محکوم کرده و اختیار و قدرت و آزادی مطلق را از او سلب می‌کند .

پس اختیار و آزادی انسان در محدوده خود و به مقدار وسعت حیات و قدرت

وجودی او خواهد بود .

۲- بِمَشِيَّتِي كُنْتَ تَشَاءُ: مشيَّت در باب گذشته معلوم شد که به معنی خواستن و رغبتی است که به حدّ طلب برسد ، و آن قبل از اراده است .  
و چون در نور مطلق و نامتناهی و محیط پروردگار متعال کوچکترین قید و حدّی نیست قهراً جبر و کراهتی در وجود او نبوده و به مقتضای نور مطلق ذاتی و محیط و واجب او همیشه تمایل به حفظ ذات و حیات خود بوسیله بسط نور و رحمت و فیض و تجلیات خواهد بود .

پس مشيَّت و خواستن او در تمام مراتب تکوین و مقامات وجود و موجودات و عوالم جریان و سریان داشته و ظاهر و نافذ و متجلی ، و در حقیقت همه ظهورات و تجلیات وجودی با مشيَّت او صورت می‌گیرد .

خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَالْمَشِيَّةُ بِنَفْسِهَا .

پس همین طوری که در مقابل نور واجب و محیط و نامحدود او نتواند نور دیگری عرض وجود کرده و نور مطلق او را مقید و محدود سازد صفات ذاتی او نیز چنین بوده و مشيَّت و کراهت دیگری نخواهد توانست در عرض و مقابل مشيَّت محیط و نامحدود او ظاهر گردد .

در این صورت قهراً همه خواسته‌های دیگران تابع و مقهور و فانی خواسته او بوده و بوسیله مشيَّت نافذ او تحقق پیدا خواهد کرد .

و مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

آری کسی که تربیت و تدبیر و اصلاح و تکمیل موجودات به دست توانا و حکیم

او اداره می‌شود می‌باید محیط و نافذ و قاهر و مسلط به همه عوالم باشد .  
و اما رابطه این موضوع با مسأله جبر و اختیار بواسطه این است که اولاً در  
مقابل مشیت الهی یعنی در تعقیب و تأثیر و پشت سر آن مشیت و خواستی برای  
بنده ذکر شده که اثبات اختیار برای او می‌کند .

و ثانیاً تعبیر به مشیت شده است نه به اراده زیرا مشیت مرتبه ضعیف از اراده  
است ، و چون مشیت به مرتبه تصمیم و عزم و سپس به صورت طلب جدی و قاطع  
رسید اراده شده و فعل تحقق پیدا می‌کند .

۳- و بقوتی اَدَّتْ اِلَى فَرَائِضِ : قوت عبارت از نیرویی است که با آن تمکن  
پیدا شود برای عمل کردن .

نیرو و قدرت انسان از خداوند متعال است ، و هر عملی از او ظاهر شود : بتوسط  
همان نیروی انسانی صورت می‌گیرد

پس آنچه از عبادات و وظایف الهی و انجام برنامه‌های عبودیت صورت می‌گیرد ،  
همه بوسیله نیروهای تکوینی است که خداوند متعال ایجاد و در وجود انسان از روز  
اول خلق و تقدیر فرموده است .

در این صورت مبدأ قوت و قدرت از خداوند است ، به اضافه اختیار و انتخابی که  
از جانب انسان ظاهر گشته و فرایض و وظایف برآورده می‌شود .

البته این اختیار که اثر و شعاعی است از قدرت و قوت ، مانند اصل وجود و ذات  
انسان از جانب پروردگار متعال به او عطا شده است ، تا طبق برنامه و رضای  
خداوند متعال عمل کند ، یعنی در محدوده قدرت خود حسن اختیار داشته باشد .

۴- و بنعمتی قویت علی معصیتی : نعمت به معنی طیب عیش و حسن حال



باشد ، خواه ظاهری یا معنوی شود ، مانند سلامتی بدن و تمامیت اعضا و جوارح و وسایل زندگی خارجی و نعمتهای عمومی و خصوصی که همه این امور و وسائل چون موجود گردد برای انسان قدرت و قوتی حاصل شده و می تواند قوت بر عمل پیدا کند .

پس عصیان نیز چون طاعت با وسایل طبیعی که از جانب خداوند متعال به وجود آمده است : صورت گرفته ، و چون این وسایل توأم با صفت اختیار برای انسان می باشد ، قهراً جبر خالص و تفویض یک طرفی منتفی خواهد شد . آری انسان در این مورد چون فردی باشد که دیگری به دست او سلاحی داده است که در مورد لازم و صحیح و برای دفع دشمن به کار برد و این فرد از این سلاح به نفع یا به ضرر خود استفاده کرده و به حالت اختیار خود را در معرض صلاح و خوشبختی و یا فساد و بدبختی قرار بدهد .

۵- جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً : نظر به اثبات اختیار و وجود زمینه برای خیر و صلاح و سیر به سوی سعادت و موفقیت باشد .

توضیح آن که این تجهیز و تقویت و فراهم آوردن وسایل دفاعی ، در مورد افرادی است که شنوایی و بینایی و قوت فکری و آزادی و اختیار و قدرت به او داده شده است ، و چنین فردی می تواند روی اختیار و تمییز و عقل خود از این وسایل و نیروها و تجهیزات برای مقاصد پسندیده استفاده کند .

و در نتیجه ثابت می شود که نیرو و طیب عیش از جانب خداوند متعال بوده و اختیار و انتخاب عمل از جانب بنده است .

۶- اَنْتِ اَوْلٰى بِحَسَنَاتِكَ : زیرا معلوم شد که وسایل و اسباب خیر و صلاح و

موفقیت و پیشرفت از جانب خداوند متعال داده شده است که در راه سعادت و در انجام برنامه نیکو و مطلوب، از آنها استفاده بشود، و در صورتی که از این نیروهای طبیعی و الهی به ضرر خود و سوء استفاده گردید خود او مقصر خواهد شد.

پس نسبت حسنات به او دادن مناسبتر و اولی باشد، چنان که نسبت دادن سیئات که به سوء اختیار واقع شده است به بنده مناسبتر خواهد بود.

۷- ذلک انّی لا اُسألُ عما اُفعلُ : زیرا خداوند متعال بی نیاز و حکیم است، و کوچکترین ضعف و احتیاج و فقر و محدودیتی در ذات و صفات و مشیت او نباشد، و همه افعال او به عنوان رحمت و فیض و احسان و تجلی جود و کرم و لطف است. و اگر او نیرو و قدرت یا احسان و نعمت یا اختیار و سمع و بصر و قوتی به بنده خود می دهد فقط و فقط روی حکمت و رحمت است.

پس او هرگز شریک جرم و معصیت و خلاف و سیئتی نبوده و در مقابل این نعمتها و جودها هیچ گونه مسؤول نخواهد بود.

۸- قد نظمتُ لک کلّ شیء : پس هرگونه احتیاجات و لوازم زندگی و خواستنیها را از محسوس و معقول و نعمتهای خصوصی و عمومی برای طیب عیش و آسایش و خوشی و وسعت زندگی بشر فراهم آوردم، تا بتوانند از هر جهت به سوی خیر و کمال و سعادت سیر کنند، و کوچکترین مانع و سدی در راه آنان نباشد.

و این مطلب شبیه است به فرزندی که از جانب پدر تمام وسایل زندگی از خوراک و مسکن و لباس و بهداشت و تعلیم و تربیت و آنچه برای پیشرفت زندگی و فرهنگی و تربیتی او لازم است فراهم شود، تا آن فرزند بتواند با آسایش کامل در مسیر تعلیم و تربیت پیدا کردن موفق باشد.

و در این صورت کوچکترین مسؤولیتی برای پدر نخواهد بود ، و آنچه در خارج واقع شود همه از جانب فرزند و به انتخاب و اختیار و کوشش او خواهد بود .

## باب ۴۰

## خَلْق ، تَقْدِير ، أَعْمَال

حمدان ، قال كتبتُ إِلَى الرضا عليه السلامُ : أسأله عن أفعال العباد ، أَمْخْلُوقَةٌ أَمْ  
غَيْرُ مَخْلُوقَةٌ ؟ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَعْمَالُ الْعِبَادِ مَقْدَرَةٌ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ  
خَلْقِ الْعِبَادِ بِالْفَيْ عَامٍ

عیون ب ۱۱ ح ۳۴

## ترجمه :

حمدان گوید ، نوشتم به خدمت امام علیه السلام که سؤال کنم از افعال بندگان ،  
آیا آنها مخلوقند یا مخلوق نیستند ؟ پس در پاسخ نوشت افعال بندگان مقدرند در  
علم پروردگار متعال ، پیش از دو هزار سال از آفریدن مردم .

## توضیح :

در این مورد از چندین موضوع لازم است بحث شود .  
۱- خَلْق به معنی ایجاد چیزی است به کیفیت و خصوصیت مخصوص . و تقدیر  
به معنی تعیین حدود و اندازه گیری است .  
پس خلق دلالت می کند بر ایجاد و تکوین که بقید تقدیر و تعیین حدود باشد ، و

مطلق تکوین را خلق نگویند .

۲- فعل عبارت است از ایجاد و برآوردن عملی که نسبت آن به فاعل داده می‌شود . و اگر نظر به جهت وقوع آن در خارج باشد آن را عمل گویند .  
و افعال انسان در احاطه نور علم نامحدود پروردگار متعال است ، و در این جهت فرقی در میان افعال گذشته و موجود و آینده نیست .

آری زمان و مکان بطور کلی برای ما موجب محدودیت و محجوبیت می‌شود ، و چون ما محدود و مقید به حدود مادی و جسمانی هستیم نمی‌توانیم از محیط زمان و مکان و از جریان آنها خارج بشویم . و زمان گذشته و حال و آینده به نسبت و اعتبار وجود ما ملحوظ می‌شود ، ولی خداوند متعال که محیط و در مافوق زمان و مکان و همه حدود و قیود است ، نمی‌تواند در محدوده زمان واقع شده و قبل و بعد زمانی داشته و از لحاظ احاطه علم مطلق او در این جهت فرقی حاصل شود .

۳- أفعالُ الانسانِ مخلوقةٌ : این مسأله مبتنی است بر موضوع اختیار برای انسان ، پس اگر برای انسان در اعمال و افعال خود اختیار و قدرتی نباشد قهراً مخلوق خدا بوده و با اختیار و قدرت پروردگار متعال صورت وجود خواهد گرفت ، و این معنی عقیده جمعی است که معتقد به جبر هستند . و ما در باب گذشته بتفصیل بطلان جبر را روشن کرده و اثبات نمودیم که انسان در مرتبه خود قدرت دارد ، یعنی اگر اراده کند می‌تواند عملی را انجام بدهد ، و معنی اختیار همین است .

و در صورتی که افعال عباد مخلوق باشد نباید فعل قبیحی در عالم انسانها دیده شود ، و عدالت کامل و صلاح تمام در همه اعمال افراد انسان محقق گردد ، و بعث

رُسل و تنزیل کُتُب بی‌فائده شود. گذشته از این مجبور بودن انسان در اعمال خود برخلاف حس و وجدان است، و بلکه حیوانات نیز در محدوده قدرت خود و در مرتبه حیات ذاتی، دارای اختیار هستند، اگر چه اختیار آنها بخاطر محدودیتهای مادی و طبیعی، و مقهور بودن در مقابل قوای حیوانی ضعیفتر است.

۴- أفعالُ العباد مُقدَّرةٌ: برگشت تقدیر اعمال به وجود حدود و قیود است. و این معنی آزادی مطلق و تفویض را هم نفی می‌کند.

و توضیح این جهت آن که ایجاد و تکوین موجودات به دست قدرت و اختیار مطلق و تام خداوند متعال است، و کسی را در این مرحله شرکت و مداخله و اختیاری نباشد.

و رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ<sup>۱</sup>

و نظام در عوالم نیز لازم است به نظر حکیمانه و با تقدیر دقیق و تدبیر کامل او باشد، و اگر نه مرحله خلق و تکوین ناقص و مختل بوده و به فساد و اختلاف و تناقض کشیده شده و نتیجه معکوس خواهد داد.

زیرا پس از ایجاد و تکوین در مرتبه اول، وجود نظام در مرتبه دوم و در بقاء و ادامه حیات ضروری و لازم است. پس نظام تکمیل و متمیم مرحله تکوین و ایجاد خواهد بود، و مخصوصاً این که لازم است نظم و تدبیر و تقدیر نیز بطور حتم به دست همان ایجادکننده و آفریننده باشد، تا بطور دقیق جهت نظام با آفرینش تطبیق کرده، و غرض و مقصودی که منظور است حاصل شده، و نتیجه خلاف و

معکوسی نبخشد .

و چون مورد بحث ما نظام تکوینی است پس نظام در عوالم نیز می‌باید مانند اصل تکوین از جانب خداوند متعال باشد .

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ  
الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا<sup>۱</sup>  
و لم يكن له شريك في الملك و خلق كلَّ شئٍ فقدره تقديراً<sup>۲</sup>

پس مقدر بودن افعال به معنی واقع شدن آنهاست در محدوده نظام تکوین و نظام عالمی عمومی و جریان نظام در افراد ، و از این لحاظ افعال انسان از هر جهت محدود و اندازه‌گیری شده (مقدر) می‌باشد .

و برگشت این معنی به محدود بودن اختیار انسان است در مقابل حدود و قیود عمومی و خصوصی و داخلی و خارجی که در مرحله تکوین موجودات و سپس در مراحل بقا و تداوم آنها موجود است .

ضمناً معلوم شود که تشریح احکام الهی موافق همین تقدیرات و حدود نظام عمومی و خصوصی ، صادر می‌شود .

۵- قبل خلق العباد بألفی عام : عام به معنی تحوّل و جریان طبیعی و سال باشد . و الف عدد کثیر است و در مقام امتداد طولانی و زیاد استعمال می‌شود . و بعید نیست که مراد تحوّل و امتداد دو عالم جَبَرُوت و مَلَكُوت یعنی عالم ارواح و عقول و عالم ملائکه باشد .

۱- ملک / ۳

۲- فرقان / ۲

و البتّه تقدیر طبقات عوالم و موجودات لازم بود که پیش از خلق همه عوالم باشد، زیرا عوالم همه مرتبط و وابسته به همدیگر هستند .  
و اندازه‌گیری و تعیین خصوصیات یک عالم بدون در نظر گرفتن خصوصیات عوالم دیگر امکان‌پذیر نباشد، چنان که تقدیر حدود و خصوصیات بدن انسان بدون توجه بخصوصیات روح آن موجب حدوث اختلاف شدید و عدم انطباق یکی بر دیگری خواهد بود .



## باب ۴۱

## جَبْر و تَفْوِيض

عن سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ، عن أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَهُ الْجَبْرُ وَ التَّفْوِيضُ! فَقَالَ أَلَا أُعْطِيكُمْ فِي هَذَا أَصْلًا لَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ، وَ لَا تُتَخَصِّمُونَ عَلَيْهِ أَحَدًا إِلَّا كَسَرْتُمُوهُ. قُلْنَا: إِنَّ رَأْيَتَ ذَلِكَ! فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُطْعَ بِإِكْرَاهٍ، وَ لَمْ يُعْصَ بِغَلَبَةٍ، وَ لَمْ يَهْمِلِ الْعِبَادَ فِي مُلْكِهِ، هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ، وَ الْقَادِرُ لِمَا أَقْدَرَهُمْ عَلَيْهِ فَإِنْ ائْتَمَرَ الْعِبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ عَنْهَا صَادِقًا وَ لَا مِنْهَا مَانِعًا، وَ إِنْ ائْتَمَرُوا بِمَعْصِيَتِهِ، فَشَاءَ أَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَعَلَّ وَ إِنْ لَمْ يَحُلْ وَ فَعَلُوهُ: فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَدْخَلَهُمْ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ يَضْبُطُ حُدُودَ هَذَا الْكَلَامِ، فَقَدْ حَصَّمَ مَنْ خَالَفَهُ.

التوحيد، باب ۵۹، حدیث ۷

ترجمه:

سليمان جعفری از امام عليه السلام در موردی که بحث جبر و تفويض نزد آن حضرت شده بود، نقل می‌کند که فرمود: توجه داشته باشید تا برای شما قاعده و اصلی استوار در این موضوع بیان کنم که اختلاف و مجادله‌ای اگر با کسی پیدا کردید سخن باطل او را بتوانید نقض کنید و شکست بدهید. گفتیم: اگر چنین نظر

و رأیی داشته و اظهار بفرمایید کمال لطف است . فرمود : خداوند متعال اطاعت و عبادت نشده است باکراه و اجبار ، و در مورد عصیان واقع نمی‌شود و نشده است روی مغلوب و مقهور بودن ، و بندگان خود را در محیط مالکیت خود ، در مقام اهمال و اعراض و ترک نگذاشته است و او مالک حقیقی است آنچه را که به بندگان خود تملیک نموده است ، و قادر و توانا می‌باشد بآنچه که آنان را قدرت داده است . پس اگر از اوامر او اطاعت کردند هرگز ایجاد مانع نکرده و ممانعت نخواهد کرد . و اگر در مقابل اوامر و احکام او عصیان و مخالفت ورزیدند می‌تواند اگر خواست حائل و مانع شده و یا اگر نخواسته و حائلی ایجاد ننمود در این صورت هیچ‌گونه این عمل مربوط با او نخواهد بود . و فرمود : اگر کسی حدود و خصوصیات این کلام را بدقت متوجه باشد می‌تواند با مخالفین خود مخاصمه و احتجاج نماید

### توضیح :

در این حدیث شریف لازم است موارد را تحقیق کنیم :

۱- جبر و تفویض : جبر کامل این است که معتقد باشیم به نفی قدرت و نفی اختیار و ایجاد عمل برای بنده ، بطوری که عبد چون آلتی باشد در مقابل قدرت و مشیت پروردگار متعال .

و تفویض این است که خداوند متعال پس از تکوین و ایجاد وجود انسان ، امور و جریان تحولات و اعمال او را به خود او واگذار کرده و هیچ‌گونه دخل و تأثیر و نفوذی در اعمال و در مقابل قدرت و اختیارات او ندارد ، و هرچه عبد بطور استقلال بخواهد می‌کند .

۲- لَمْ يُطَعْ بِاِكْرَاهٍ: اطاعت عبارت است از عمل کردن به مقتضای تکلیف، با بودن رغبت و خضوع، و آن در مقابل عصیان است. و اکراه به معنی حمل و وا داشتن شخصی است به عملی که به اختیار آن را نمی‌کند.

پس اطاعت وقتی صادق می‌شود که از روی رغبت و میل و به حالت انقیاد و خضوع صورت گیرد، و اگر نه اطاعت نخواهد بود.

و تحقّق رغبت و انقیاد و خضوع در صورتی است که انسان معرفت به مقام پروردگار متعال پیدا کند، و او را سزاوار اطاعت و عبادت و انقیاد و تذلل بداند، و پرستش او را لازم و واجب شمارد.

و همین طوری که مقام الوهیت یک امر واقعی و حقّ و ثابتی است، یعنی وجود نوریکه واجب و مطلق و نامحدود و نامتناهی و ازلی و ابدی است اطاعت او نیز باید یک امر واقعیت‌دار و حقّ و ثابت و صحیح باشد.

و با اکراه و زور و اجبار و ادّعاء نه مقام الوهیت ثابت می‌شود، و نه موضوع اطاعت و عبادت حقّ متعال.

گذشته از این معنی اکراه کردن به اطاعت خود ملازم با احتیاج و فقر و ضعف است و تحقیر و اهانت به مقام حقّ واجب و غنی بذاته خواهد بود، و این عمل از خود پروردگار متعال هیچ‌گونه متصوّر نیست.

۳- و لَمْ يُعَصَّ بِغَلْبَةٍ: گفتیم که عصیان مقابل اطاعت باشد، یعنی در مقابل خداوند متعال انقیاد و خضوع و اطاعت نکردن. و غلبه عبارت است از تفوّق و برتری پیدا کردن با اعمال قدرت، بطوری که مغلوب در تحت تأثیر و قدرت و اراده او قرار بگیرد.

و همین طوری که در تحقق معنی اطاعت لازم بود که به صورت رغبت و انقیاد و خضوع پیدا شود در حقیقت مفهوم عصیان نیز لازم است که برخلاف اطاعت ، به صورت کراهت و مخالفت و سرکشی باشد .

و این معنی در صورتی صدق می‌کند که این کراهت و خلاف از روی اختیار و اراده و آزادی عمل محقق گردد ، نه از روی اجبار و اکراه و زور از شخص دیگری که متفوق و نافذ بوده و بوسیله قدرت نافذ خود عملی را در فرد دیگریکه ضعیف و مغلوب و مقهور است ، به وجود آورد .

گذشته از این معنی زور و غلبه و قهر بر دیگری موجب سلب آزادی و اختیار و تفکر بوده و در نتیجه خود را قاهر و غالب و ظالم جلوه دادن و طرف را مغلوب و مقهور و مظلوم ساختن است .

پس غلبه و سلطه خواه بیواسطه باشد یا بوسیله اسباب و مقدمات ، آنهم در مورد عصیان و خلاف ، هرگز برای خداوند قادر و حکیم و رحمن و غنی مطلق و نامحدود سزاوار نباشد .

با توجه به این دو موضوع ( لم یطع ، و لم یعص ) صد در صد روشن و یقینی می‌شود که خداوند متعال هرگز به جبر و زور و غلبه ، بنده خود را به عملی مقهور و مجبور نکرده و سلب آزادی از او نمی‌کند .

آری از باب لطف و کرم و بزرگواری و رحمت ، برای بندگان مطیع و متوجه و مجاهد که او را دعوت کرده و متوقع فضل و احسان هستند ، رحمت و مهربانی و جود و عطای خود را بسط داده ، و مقدمات هدایت و تکمیل نفوس و تربیت آنان را فراهم می‌سازد .

و در مقابل افرادی که در عصیان و انحراف و مخالفت خود پافشاری کرده و از تعدی و ظلم بخود و بندگان خداوند متعال کوتاهی ننموده و هیچ‌گونه تنبیه و حالت توبه و توجه پیدا نمی‌کنند، از رحمت و احسان خصوصی و لطف پروردگار متعال محروم مانده و با غرق در شهوات و معاصی موجبات طغیان و گمراهی آنان افزوده خواهد شد.

پس با در نظر گرفتن این خصوصیات بطوری که در باب ۳۹ ذکر شد، خداوند متعال بخاطر فضل و لطف و تهیّه وسایل هدایت و فراهم ساختن مقدمات و اسباب عمومی و خصوصی سعادت و کمال، اولاتر و سزاوارتر خواهد بود، به نسبت دادن حسنات و موفقیت در اعمال خیر را باو.

چنانکه به علت طغیان و تعدی و انحراف و ظلم و پافشاری در عصیان، با بودن وسایل عمومی هدایت ظاهراً و باطناً، و سوء استفاده عبد از نعمتهای خداوند متعال به نسبت دادن معاصی به بنده مناسبتر می‌باشد.

و این معنی در حقیقت از آثار و لوازم اختیار بنده و حسن عمل و یا سوء عمل، و استفاده مناسب یا نامناسب اوست، و هیچ‌گونه مرتبط به مسأله جبر و تفویض نخواهد بود.

۴- و لم يُهْمِلِ الْعِبَادَ - إهمال: ترک حدود و لوازم شیء است. و این معنی نسبت به خداوند متعال که خالق موجودات می‌باشد، محال است زیرا برخلاف حکمت و عدل بوده و منافی اقتضای تکوین و خلق است.

توضیح این که خلق و آفریدن جهان و جهانیان بطور مسلّم لازم است روی برنامه صحیح و غرض مطلوب و با تعیین تمام خصوصیات و حدود (تقدیر کامل)

انجام بگیرد ، تا تقدیر به برنامه تکوین منطبق گشته و اختلافی پیدا نشود ، و ضمناً در نتیجه نظام تامی که در اثر تقدیر حاصل می شود مقصود و غرض از خلقت حاصل شده و جریان آفرینش لغو و مهمل نمی گردد .

پس با این بیان و برهان موضوع تفویض منتفی شده و واگذار کردن امور و جریان زندگی مردم به خود آنان که اختیار تام در اعمال خود داشته باشند باطل خواهد شد .

و این معنی مانند آن است که شخص استاد و مخترعی ماشین پیچیده ای را بسازد ، و سپس آن را به دیگری واگذار کند و تمام جریان و به کار انداختن و برنامه عمل و استفاده از آن را به عهده او واگذارد ، و برای آن دستور و شرایط و خصوصیات و موانعی ذکر نکند .

۵- هو المالكُ لما ملَّكهم و القادرُ لما أقدرهم عليه : این جمله اساس دیگری باشد برای نفی کردن تفویض ، و اختیار تمام نداشتن عباد .

توضیح آن که : آنچه انسان بظاهر در اختیار داشته و مالک آن است همه از خداوند متعال بوده و مالکیت حقیقی در آنها از پروردگار جهان می باشد ، خواه از اجزا و اعضای بدن باشد ، و یا از قوا و حواس بدن ، و یا از اشیاء و اموال مادی ، و یا از نیروهای معنوی و روحانی ، و یا از نعمتهای عمومی که مورد استفاده است .

پس هر عملی را که انسان به جای می آورد : قهراً بوسیله و یاری این امور بوده و این امور در آن مؤثر و دخیل و واسطه خواهد بود ، و در این صورت روی جریان تکوینی و طبیعی و خارجی خداوند متعال که مالک حقیقی آنهاست در آن اعمال نافذ و مؤثر گشته و اختیار عبد قهراً محدود شده و آزادی مطلق در عمل که تفویض

است ، منتفی خواهد شد .

گذشته از این ، خود اختیار که منشعب از قدرت است تحقق پیدا کردن آن در وجود عبد ، یکی از نیروهایی باشد که از جانب خداوند متعال افاضه و عطا شده و قدرت و اراده پروردگار جهان که نامحدود و نافذ مطلق است نافذ در قدرت و اختیار عبد خواهد بود .

و این معنی مانند خیاطی است که بوسیله دانش آموزی با چرخ و وسایل و مواد استاد آموزگار و تحت نظر و برنامه او صورت گیرد در این صورت گفتن این که آموزگار برنامه دوزنگی را به آموزنده تفویض کرده است مطابق واقعیت و دقت نخواهد بود .

۶- فان ائتمرو العباد بطاعته : پس برنامه دقیق و نظام اتم جهان طبق خواسته پروردگار جهان و جهانیان ، می باید اجرا گشته و صورت عمل پیدا کند ، چون برنامه خیاطت که به نحو کلی لازم است مطابق نظر استاد صورت بگیرد .

و تا انسان طبق امر و نهی و دستور الهی عمل می کند ، و قدرت و توان فکری و عملی و اختیار خود را در محدوده برنامه و خواسته آفریدگار جهان و موجودات صرف می نماید مورد رضایت خداوند متعال واقع شده و کوچکترین مانعی در پیشروی او پیدا نخواهد شد .

و اگر برخلاف برنامه الهی و دستورهای او عمل کرده و عصیان و بی اعتنایی به امر و نهی و خواسته خداوند متعال شد با خداوند عزیز و قادر مطلق است که او را مانع باشد ، و یا آن که آزاد بگذارد .

و اگر خداوند عزوجل مانع از طغیان و عصیان کسی نشده ، و او را در عمل خود

آزاد گذاشت ، در این مورد عمل زشت و فاسد او هرگز به مقام خداوند متعال نسبت داده نشده و خود او عاصی و طاغی شمرده خواهد شد .

زیرا خداوند متعال تمام وسایل و اسباب و قوا و نعمتهای خارجی و داخلی را در اختیار او گذارده است ، تا از آنها به نفع خود و برای سعادت و تکمیل نفس خود استفاده کند ، و او است که سوء استفاده کرده و حتی با تنبیهات و راهنماییهای همه جور ، هیچ گونه حاضر به هدایت نشده است .

البته خداوند متعال نباید بزور متوسط بقدرت شده و کسی را مجبور به عمل کردن در برنامه ای فرماید ، اگرچه آن برنامه فی نفسه خیر و صلاح باشد .

و دیگر آن که اجبار در این صورت ممکن است برخلاف عدالت و حکمت عمومی و اجتماعی بوده و نتیجه معکوسی بدهد .



## باب ۴۲

## عَرش ، عَمود ، حُوت

عَنِ الرضا عليه السلام ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إِنَّ لَهِ عَزَّوَجَلَّ  
 عَمُوداً مِنْ ياقوتَةٍ حَمراءَ رَأْسُهُ تَحْتَ العَرشِ ، وَ أَسفَلُهُ عَلى ظَهْرِ الحُوتِ فى  
 الأَرْضِ السَّابِعة السُّفلى ، فاذا قال العَبْدُ : لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ ، اهْتَزَّ العَرشُ وَ تَحَرَّكَ  
 العَمُودُ وَ تَحَرَّكَ الحُوتُ ، فىقولُ اللهُ تبارَكَ وَ تعالى : أُسْكُنْ يا عَرشى ! فىقولُ :  
 كَيفَ أُسْكُنُ وَ أَنْتَ لَمْ تَغفِرْ لِقائِلِها ! فىقولُ اللهُ تبارَكَ وَ تعالى : إِشْهَدُوا سَكَّانَ  
 سَماواتى أَنّى قد غفرتُ لِقائِلِها

التوحيد ، باب ۱ ، حدیث ۲۰

ترجمه :

امام هشتم از رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیهما نقل می کند که : برای  
 خداوند متعال عمودی است از یاقوت سرخ که سر آن عمود در زیر عرش و پایین  
 آن بر پشت حوت است که در زمین هفتم قرار می گیرد .  
 و چون عبد کلمه توحید را گوید عرش به خود می لرزد ، و سپس عمود به حرکت  
 آید ، و حوت حرکت می کند .  
 پس خداوند متعال به عرش خطاب می کند که ساکن و آرام باش ! عرش گوید :

چگونه آرام باشم ، و می‌خواهم گوینده کلمه توحید را ببخشی ! پس خداوند متعال می‌فرماید : ای ساکنین آسمانها شاهد باشید که من او را بخشیدم .

### توضیح :

لازم است موضوعات و کلمات این حدیث شریف را توضیح بدهیم :

۱- عرش : چیزی است که در بالای سر منبسط و گسترده گردد ، چنان که فرش چیزی است که در زیر پای انسان گسترده شود .

و گاهی عرش نسبت بمافوق خود فرش می‌شود ، مانند سریر سلطان که نسبت به افرادی که در پایین هستند عرش است ، و نسبت به سلطان فرش خواهد بود . و عرش مطلق که نسبت به همه موجودات علوی و سفلی داده شده و هم به آن اطلاق عرش الهی می‌شود ، یعنی عرشی که خداوند متعال بر آن استواء داشته و محیط به همه عوالم و مخلوقات است لازم است مافوق همه عوالم و مخلوقات باشد .

گذشته از این عرشی که خداوند متعال بر آن استواء دارد ( ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ - )<sup>۱</sup> : می‌باید از عالم لاهوت و نامتناهی و نامحدود ، و وجود واجب و مطلق داشته باشد .

البته منظور وجود و وجوب ظلّی است نه استقلالّی ، و اگر نه ملازم می‌شود با شرک و تعدّد قدماء و بودن عرش توأم با پروردگار متعال .

پس بطوری که در حدیث اصول کافی ( باب العرش و الكرسي ، ح ۲ ) از امام

هشتم نقل می‌کند که « العرشُ لیسَ هو اللهُ ، و العرشُ اسمُ عِلْمٍ و قدره ، و عرشُ فيه کلُّ شیءٍ » منظور از عرشِ الهی : صفات حیات و علم و قدرت و اراده است که از ذات واجب نامتناهی مطلق منتزع گشته و همه تجلیات و فیوضات و ظهورات و صفات و عوالم از همین صفات ذاتی اربعه سرچشمه و فعلیت می‌گیرند . پس خداوند متعال استواء و احاطه و اعتلاء به این صفات داشته ، و با این استواء و اعتلاء تدبیر و تقدیر و تنظیم همه خلق و عوالم را اداره و تحت نظر خود می‌گیرد .

آری خداوند متعال به موجب علم و قدرت و اراده و حیات ، و به اقتضای این صفات ثابت و ذاتی ، به همه امور عوالم رسیدگی می‌کند زیرا علم و قدرت او نامتناهی و نامحدود و محیط به هر چیزی است .

و بطوری که در باب ۳۳ و ۳۴ گفته شد منشأ انتزاع همه صفات خداوند متعال صفت حیات است ، و آن عین ذات بوده و نامحدود مطلق و واجب بودن آن اقتضای علم و احاطه و قدرت و اراده می‌کند .

۲- عمود : به وزن ذلول صفت است ، به معنی چیزی که مورد تمایل و رکون و استناد باشد ، مانند عصا و ستون که مورد استناد و تمایل بوده و وسیله قوام و اجرای عمل و اظهار برنامه و ادامه امر باشند .

و در این مورد برای عمود خصوصیتی ذکر شده است :

اول - رأسه تحت العرش : دلالت می‌کند این عمود در رابطه عرش و تحت نفوذ و تأثیر آن قوام پیدا کرده و به تناسب مفهوم آن : مظهر برنامه فکری و وسیله اجرای امور و مورد توجه و استناد عرش الهی می‌باشد .

و به این لحاظ می‌باید این عمود مرتبط معنوی و متناسب صفاتی با عرش بوده ، و جنبه روحانی و معنوی داشته باشد .

پس قهراً این عمود یک نور ممتد و نیرومند و یک نیروی فعال و قوی و نافذ ، و متجلی از حقیقت عرش الهی که حیات و علم و قدرت و اراده است ، بوده و وسیله اعمال مشیت و اجرای فرمان و محیط به همه مراتب خواهد شد .

دوم - و أسفله علی ظهر الحوت فی الأرض السابعة السفلی : اشاره می‌شود به امتداد این عمود از عرش تا زمین هفتم که پایینترین عالم امکانی است ، و چون مبدأ این عمود از عرش باشد ، و آن محیط و متفوق به همه عوالم است ، قهراً بعد عرضی این عمود که متنزل از عرش است محیط به همه موجودات و فراگیرنده جمیع عوالم مادی و روحانی خواهد بود .

و در این صورت همه مراتب وجود امکانی ، حتی ارض سفلی نیز در محیط این عمود ، و در تحت نفوذ و قدرت و اختیار آن قرار خواهد گرفت .

سوم - من یاقوتة حمراء : یاقوت اشرف احجار کریمه است ، و آن به انواع مختلف حاصل شود سرخ ، زرد ، کبود ، سفید ، و به نوشته خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تنسوخ نامه ( تنسوخ = نادر و نفیس ، و معرب آن تنسوق است ) : شریفتر و عزیزتر و نفیس‌تر جواهر یاقوت است ، از روی طبیعت و متانت صورت و فایده خاصیت و بقای جسمیت و زیادتی قیمت ، باری تعالی می‌فرماید : کَأَنَّھُنَّ الیاقوتُ و المرجان ، و چه دلیل باشد زیادت از این که باری سبحانه و تعالی تشبیه به یاقوت می‌کند . و علت آن است که : یاقوت با آتش مقاومت می‌تواند کرد ، و اجزای او را متفتت نتواند کرد . - ص ۲۹ .

و شریفترین و عزیزترین أجناس یاقوت سرخ است ، بدان سبب که لون سرخی از عوارض صحت است ، و توابع فرح ، و علامت اشتعال حرارت عزیزی است . و دیگر آن نوع عزیز الوجود است ، و بیش قیمت . و خواص و فعل و اثر آن زیادت از جمله انواع یاقوت است . و او جوهری است که سوهان برو کار نکند ، و هیچ جوهر او را نتراشد ، مگر سنگ الماس . و او جمله جواهر صلب را بتراشد . ص ۳۰ .

و در کتاب الأبنیه از ابومنصور علی هروی ( از قرن پنجم ) گوید : از یاقوت بهترین سرخ است ، و خاصیت آن است که تشنگی بنشانند ، و اگر بکوبند و خُرد بسایند و به زهر داده دهند سود دارد ، و مردم زهر خورده را از وی هیچ چیز بهتر نبود ، و خاصیتش آن است که دل را خرم دارد ، و اگر کسی نگینی یاقوت دارد بی آنکه خرم بود خرمی همی آوردش ، و علامت آن که بشناسندش آن که همیشه سرد بود و هرگز گرم نگردد ، و آتش او را کار نکند - انتهی .

پس تشبیه عمود به یاقوت حمراء در جهت صفا و محکم بودن و علو قدر و ارزش و نفوذ و سنگینی و تحت تأثیر قرار نگرفتن و ایجاد فرح و انبساط روحی است . و این معانی منطبق می شود بر تجلی و بسط و ظهور صفات حیات و علم و قدرت و اراده که نافذ و محیط و مؤثر به همه موجودات و عوالم بالا و پایین و روحانی و جسمانی بوده و همه در تحت پرتو و زیر نظر و اداره این عمود روحانی هستند .

۳- و أسفلهُ علی ظَهر الحُوت : حوت بفتح اوّل به معنی رَوغان ، یعنی میل به سوی کسی داشتن تا از راه حيله چیزی از او به دست آورد . و چون ماهی بزرگ (حوت بضم اوّل) در دریای آب که برای تحصیل غذا و صید ، پیوسته در حرکت و

احتیال بوده ، و تمام فکر و برنامه‌اش روی این مقصد دور می‌زند ، به این اسم عنوان شده و از مصادیق کامل این مفهوم قرار گرفته است .

و اما اطلاق حُوت در این مورد برای تفهیم و اشاره بخصوصیات و برنامه زندگی در ارض سفلی است که روی صفات مخصوص حُوت صورت گرفته و همه فعالیتها و حرکات و نیتها در دایره احتیال و کسب غذا و به دست آوردن صید مصروف می‌شود .

و افرادی که در این مرتبه زندگی کرده و ادامه حیات می‌دهند همه آنها خواه از افراد انسان باشند یا از حیوان ، روی همین برنامه حُوتی و حیوانی تأمین حیات می‌کنند .

پس زندگی در مرتبه حیوانی سفلی ( ارض سابعه سفلی ) روی خصوصیات و برنامه حُوت که حیوانی فعال و محتال و پیوسته در پی تحصیل صید است ، صورت می‌گیرد ، و نظر در این تعبیر به بیان کردن برنامه زندگی در ارض سفلی است .

۴- اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَ تَحَرَّكَ الْعَمُودُ : کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، اشعار به حقیقت توحید و احدیت نور محیط و مطلق پروردگار متعال ، و نفی همه آلهه و هر آن چیزی است که به نحو استقلال مورد توجه و پرستش واقع می‌شود .

و در صورتی که چنین حقیقتی جلوه‌گر شود ارتباط پیدا می‌شود با نور ذات احدیت که حق مطلق و نامحدود در جهان هستی است ، و از عظمت و جلال و کبریایی این تجلی عرش خداوند که ظهور صفات است بلرزه درآمده و سپس به عمود که جلوه عرش است تأثیر کرده و حتی در عرض سفلی نیز نفوذ و ظهور پیدا می‌کند .

گذشته از این : قلب مؤمن عرش پروردگار متعال است ، یعنی مجلی و مظهر صفات جمال حق است ، و مظهر تکوینی و خارجی است ، و جلوه گاه نور الهی و رحمت بوده و وجه خداوند عزیز و جلیل است .

و مخصوصاً چون حقیقت توحید و نور احدیت و شهود جلوه حق در قلب مؤمن متجلی گردد عرش الهی می شود .

و در این صورت اختلافات برطرف شده و ارتباط کامل با عرش و صفات جمال و جلال پیدا می شود .

أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ .

آری روح انسانی که حقیقت انسان است ، می تواند مظهر همه عوالم باشد ، او اگر مجلی صفات الهی گشته و فانی در عظمت و کبریایی حق متعال شد عرش الهی و محلّ جلوه انوار پروردگار متعال می گردد .

و اگر صفا و طهارت و نزاهت و اطاعتی پیدا کرده و از معاصی و خلاف بکلی پرهیز کرد به عالم ملکوت ملحق شده و چون ملائکه شود .

و در صورتی که در مادیات و تعلقات و تمایلات و شهوات دنیوی فرورفت در ارض سفلی زندگی خود را ادامه خواهد داد .

## باب ۴۳

## قرآن مجید قدیم است یا حادث

۱- عن الحسين بن خالد، قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ أَخَالِقٌ أَوْ مَخْلُوقٌ؟ فَقَالَ: لَيْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ، وَلَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. التوحيد، باب ۳۰، حدیث ۱

ترجمه :

حسین بن خالد گفت ، از امام علیه السلام سؤال نمودم : ای فرزند رسول اکرم ، خبر بده مرا از موضوع قرآن مجید ، آیا آن خالق است یا مخلوق ؟ پس فرمود : نه خالق است و نه مخلوق ، بلکه کلام پروردگار متعال باشد .

۲- عن الرِّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: كَلَامُ اللَّهِ لَا تَتَجَاوَزُوهُ، وَلَا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِي غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا

التوحيد، باب ۳۰، حدیث ۲

ترجمه :

رِیَّان بن صَلْت گوید ، عرض کردم به خدمت امام علیه السلام ، چه می گویند



درباره قرآن کریم؟ فرمود: کلام پروردگار متعال است و از حدود آن تجاوز نکنید، و هرگز هدایت را از غیر آن نطلبید که موجب گمراهی شما خواهد شد.

### توضیح:

در پیرامون این دو حدیث شریف مطالبی لازم است گفته شود:

۱- منظور از خالق و مخلوق بودن قدیم و حادث بودن است، و این پرسش به آن جهت است که در این موضوع اختلافی هست.

کَرَامِیَه و حَنَابِلَه و مُعْتَزِلَه کلام خداوند متعال را عبارت از حروف و اصوات می‌دانند.

کَرَامِیَه گویند: کلام خدا حادث ولی قائم به ذات اوست.

حَنَابِلَه گویند: قدیم و قائم به ذات او باشد.

مُعْتَزِلَه گویند: حادث و مخلوق و قائم می‌شود به موضوعات دیگر، مانند ایجاد کلام در شجره و غیر آن.

أشَاعِرَه گویند: کلام بر دو قسم باشد، لفظی و آن حادث است. و نفسی و آن مفاهیم قائم به ذات بوده، و صفتی است از صفات قدیم ذات که غیر از علم و اراده باشد.

و این مبحث در کتب کلامی تفصیلاً بیان شده است.

۲- کلام به معنی تبیین و آشکار کردن آن چیزی است که در باطن است، به هر وسیله‌ای که باشد، بوسیله کلمات و یا اصوات و یا القاء و یا ایجاد تکوینی و یا به نحو دیگر از انحاء تفهیم و ابراز نیت.

از این لحاظ می‌بینیم که از وجود حضرت عیسی علیه‌السلام بکلمه ، و از وحی به تکلیم ، تعبیر شده است

إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ<sup>۱</sup>  
أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا<sup>۲</sup>

و بحث ما در اینمورد : در کلام لفظی و قرآن مجید است ، نه در کلام نفسی یا کلام تکوینی ، که اولی از صفات ذاتیه ، و دومی مخلوق است .

۳- تبیین و ابراز نیت : این معنی اگر من حیث هو و به لحاظ مطلق مفهوم آن تعقل شود از صفات ذاتیه به حساب خواهد آمد . و اگر به نحو خاص و به اعتبار مورد مخصوص و نسبت به مخاطبین تصوّر شود از صفات فعلی محسوب خواهد شد .

و این صفت مانند صفات - تکوین و ایجاد و تجلی و ادراک و بصیر است ، که اگر خود مفاهیم آنها بطور اطلاق و فی نفسه حساب شود از صفات ذاتی خواهد بود . و اگر به لحاظ تعلق آنها به موارد خارجی منظور گردد از صفات فعلی می‌باشد .

۴- قرآن مجید از جهت الفاظ و ترکیب کلمات و خصوصیات دیگر ، و دلالت آنها به معارف و حقایق صد در صد ثابت در حدّ اعلا و فوق مرتبهٔ امکان ، و در مقام اعجاز نازل شده است .

و چون برای هدایت و استفادهٔ مردم ، و در مقام مخاطبه با پیغمبر اکرم و دیگران است قهراً حادث خواهد بود ، اگرچه مبدأ این کلمات صفات ذاتی علم و

۱- آل عمران / ۴۵

۲- شوری / ۵۱

اراده الهی باشد .

۵- پس قرآن مجید که کلام خداوند متعال است : نمی‌تواند قدیم بوده و در مرحله تکوین و خلق مؤثر شده ، و منشأ حوادثی باشد . و نه مخلوق و آفریده شده باشد ، مثل سایر مخلوقات .

البته منظور از خالق و قدیم بودن این است که : از صفات ذاتی و لازم خالق بوده و چون علم و قدرت عین ذات ازلی باشد . و در مورد کلام هر دو از خالق و مخلوق بودن غلط است .

۶- پس قرآن مجید که مصداق اتمّ و اکمل کلام لفظی پروردگار متعال است ، چون استقلال بذاته نداشته است ، و از خود قدرت و اراده و اختیار هم ندارد هرگز نمی‌تواند فاعل و ایجادکننده چیزی باشد .

و از لحاظ دیگر برای آنکه کلام و قرآن مجید ، ابراز و تبیین نیت و محتوای قلبی است ، یعنی مرحله ظهور و بروز نیت باطنی است ، نه آن که موجود تازه دیگری در خارج پدید آید عنوان مخلوق بودن پیدا نخواهد کرد .

۷- نتیجه مباحث ذکر شده به این قرار شد :

الف - کلام : عبارت از ابراز و تبیین مراد و نیت قلبی است .

ب - قرآن مجید : عبارت از کلمات و جملات و مضامین آنهاست .

ج - کلام نفسی : اگر به معنی علم و اراده و قدرت که منشأ بروز کلام لفظی است ، باشد آن را کلام نمی‌گویند . و اگر به معنی قوه تبیین و ابراز باشد باز برگشت آن به صفت علم و قدرت و اراده خواهد شد .

د - تبیین و ابراز نیت : مرحله ظهور و بروز آن نیت است ، نه آن که موجود

جدید و مستقلی به وجود آید .

ه - و چون در مقام ظهور امر قلبی به صورت الفاظ : وجود مستقل دیگری نیست ، پس قرآن مجید که از مصادیق کلام است ، نه خالق می شود و نه مخلوق ، و بلکه از مصادیق اتم کلام خداوند متعال خواهد بود .

## باب ۴۴

## سکینه ، جنت

اسماعیل بن همّام ، عن الرضا عليه السلام أنّه قال لرجل : أيُّ شيء السكينةُ عندكم ؟ فلم يدر القومُ ماهي ، فقالوا : جعلنا الله فداك ماهي ؟ قال : ريحٌ تخرجُ من الجنةِ طيبةً ، لها صورةٌ كصورةِ الإنسانِ ، تكونُ معَ الأنبياءِ عليهم السلام ، وهي التي أنزلتْ على إبراهيمَ عليه السلام حين بنى الكعبةَ ، فجعلت تأخذُ كذا وكذا وتبني الأساسَ عليها

عیون ب ۲۸ ح ۸۰

## ترجمه :

اسماعیل بن همّام نقل می‌کند که امام هشتم علیه‌السلام از مردی پرسید که معنی سکینه نزد شما چیست ؟ جماعت حاضرین نتوانستند پاسخ گویند . و عرض کردند : خداوند ما را فدای تو گرداند چیست معنی آن ؟ فرمود : سکینه نسیمی است که بیرون آید از بهشت ، و پاکیزه باشد ، و برای آن صورتی است چون صورت انسان ، و او با انبیا باشد ، و آن چیزی است که نازل شد به حضرت ابراهیم ، هنگامی که خانه کعبه را بنا می‌کرد ، پس قرار داده شد کعبه و شروع می‌شد روی برنامه صحیح ، و برقرار و بنا گردید اساس خانه بر آن پایه .

## توضیح :

سکینه : به وزن فعيلة از ماده سکون ، و در مقابل تحرک و اضطراب ، و به معنی طمأنینه خاطر و آرامش قلب باشد .

و تثبت و طمأنینه باطن : زمينه هرگونه تصمیم‌گیری و پیشرفت و موفقیت و اجرای برنامه مفید بوده و نتیجه‌بخش می‌باشد .

طمأنینه و استقرار حقیقی قلب : وقتی ثابت و همیشگی و پایدار می‌شود که جنبه روحانی و معنوی داشته و با تحولات مادی و عوارض و أغراض مختلف و رنگارنگ و حوادث زندگی ظاهری متغیر نگردد .

این است که امام فرمود : ریحٌ تخرج من الجنة .

ریح : به معنی جریان و نسیم در هواست .

و جنّت : به معنی فضا و محیط سبز و خرم و پر درخت و دلپذیر باشد ، و آن یا جسمانی و محسوس است ، و یا معنوی و روحانی .

و منظور از جنّت در این مورد بهشت روحانی است که موجب طمأنینه و سکون و آرامش قلب گشته و تزلزل افکار و اضطراب قلوب و پریشانی خواطر و سستی و ضعف را از دل می‌زداید .

و بهترین و جالبترین و دلپذیرترین بهشتهای روحانی جنّت عالی رضوان است که سراسر محیط آن با خشنودی و رضای پروردگار متعال آمیخته شده و قهراً اصحاب آن جنّت از جان و دل و با کمال رضایت و طمأنینه قلب و خشنودی باطن زندگی معنوی و حقیقی خود را ادامه می‌دهند .

وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمٌ لِّسَعِيهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ<sup>۱</sup>

و نسیمی که از آن جنت وزیده و بر قلوب انبیاء و مؤمنین وارد گشته و آنان را سکون و آرامش و طمأنینه می‌بخشد نسیم روحانی است که از فضای لاهوت و از مقام طمأنینه و رضا برخاسته و با مشیت و اذن الهی وارد قلوب پاک و متوجه مؤمنین گردد .

و چون این سکینه که روح طیب و نسیم پاک روحانی و از محیط جنت عالی برخاسته و در روان و نفس انسانی نفخ و نفوذ پیدا می‌کند قهراً باید متناسب با حقیقت و نفس انسان باشد ، تا منطبق شدن و نفوذ و نفخ در آن به حالت طبیعی و با جریان سهل صورت بگیرد .

و معنای - لَهَا صُورَةٌ كَصُورَةِ الْإِنْسَانِ : این است ، یعنی صورت و خصوصیت آن نسیم روحانی ، مطابق اقتضای و زمینه روح انسانی خواهد بود ، نه متناسب عوالم ماورای انسان از ملائکه و غیر آنها .

و اما منظور از جمله - تَكُونُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ ، این است که این سکینه و طمأنینه قلب که ثبات روح و ارتباط کامل با نفوذ و احاطه پروردگار متعال است ، بطور مستدام و به نحو کلی در وجود انبیاء موجود و متحقق بوده و در نتیجه این سکینه در موارد انجام رسالت ، از هرگونه وحشت و تزلزل خاطر و اضطراب و تردید دور بوده ، و با تمام تصمیم و قاطعیت و اطمینان مأموریت الهی خود را انجام می‌دهند . البته این سکینه کلی غیر از سکینه‌های جزئی است که در موارد مخصوص نازل می‌شود ، چنان که می‌فرماید :

إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ<sup>۱</sup>

و اما بنای کعبه به مباشرت حضرت ابراهیم علیه السلام :

در این مورد مناسب است مطالبی را بطور اجمال تذکر بدهیم :

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًىً لِلْعَالَمِينَ<sup>۲</sup>

این آیه شریفه دلالت می کند که خانه کعبه نخستین بیتی است که برای عرض

بندگی مردم و توجه و هدایت آنان بنیانگذاری شده است .

در این آیه کریمه زمان بنای آن معین نگشته و فقط سه جهت را متعرض شده

است : اول آن که این خانه عنوان عمومی داشته و برای هدایت و استفاده همه

مردم مؤمن می باشد . دوم آنکه آن جا نخستین خانه ای است که بعنوان معبد

عمومی پیدا شده است . سوم آن که جای مبارک و مرکز هدایت است .

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا

الصَّلَاةَ<sup>۳</sup>

در این آیه شریفه نیز سه جهت مورد توجه قرار گرفته است .

اول - آن که این سرزمین موطن دوم حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و برای

بعضی از ذریه خود که از حضرت اسماعیل باشند اختیار کرده است .

دوم - آن که در آن زمان زمین بی زراعت و خالی از نباتات بوده ، و از دره های

خشک و بی آب و علف به حساب می آمد .

سوم - آن که مقصود آن حضرت مجاورت خانه خدا بود که برای ذریه او موجب

۱- توبه / ۴۰

۲- آل عمران / ۹۶

۳- ابراهیم / ۳۷



برکت و هدایت و ارتباط با خداوند متعال گشته و وسیله خیر و روحانیت و سعادت باشد .

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا <sup>۱</sup>

در این آیه شریفه نیز سه جهت مورد تذکر واقع شده است .

اول - آن که این بیت در زمان اسکان حضرت ابراهیم موجود بوده ، و آن حضرت بعنوان مجاورت در آن جا سکنی کرده است .

دوم - از کلمه قواعد معلوم می شود که خرابی و ریختگی در بنای آن پیدا شده بود زیرا قعود نشست از قیام و پس از برپایی است ، و حضرت ابراهیم به یاری فرزندش حضرت اسماعیل ، ریختگیهای آن را جبران کرده ، و بنای آنرا مرتفع نمود .

سوم - آن که آن حضرت به یاری فرزندش اسماعیل ، بنای کعبه را مرتفع ساخته و برای ذریه خود و دیگران معبد قرار داد .

وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ <sup>۲</sup>

عتیق به معنی آزاد شده از قیود است ، و چون این خانه از قیود و نسبت به افراد و اغراض مختلف آزاد است از این لحاظ بعنوان عتیق ذکر شده است ، زیرا فقط نسبت خالص آن به خداوند متعال بوده ، و از عناوین دیگر دور است .

از این آیات شریفه روشن شد که بیت کعبه در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام موجود بوده و محتاج به تعمیر اساسی و بالا بردن دیوارها ، و جبران نشست و

۱- بقره / ۱۲۷

۲- حج / ۲۹

خرابی بنا و تحکیم اساس بود .

و چون این عمل از مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که مردی صد ساله بود آنهم در محیط گرم سوزان و در وادی بی‌زرع مکه که در نهایت سختی و زحمت صورت می‌گرفت البته همراه شد با امداد غیبی و نزول سکینه و طمأنینه مخصوص ، و با توجه این سکینه و توفیق الهی ، آن حضرت با کمال جدّ و تمام تصمیم و با استقامت در انجام مأموریت شروع کرد به ساختن خانه .

پس بتدریج با تهیّه مقدمات و حاضر کردن وسایل و موادّ ، و با کمک فرزندش اسماعیل که چهارده ساله بود ، و با حوصله و تأنّی و دقّت کامل برنامه خود را آغاز کرد .

و کلمه تأخذ به معنی شروع و آغاز است .

و کذا و کذا : اشاره بدقّت و تأنّی و تدریج است .

و تَبَنَّى الأساس : اشاره به قرار گرفتن بنا روی اساس سابق است ، به قرینه :

وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ

و ضمناً معلوم شد که : این سکینه از مصادیق سکینه‌های مخصوص است که در موارد معین نازل می‌شود ، و اگر نه خود آن حضرت از انبیاء و مرسلین اولوا العزم و صاحب سکینه مطلق بوده است .

إِنَّهٗ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ .

قم - ۲۰ / ۱۱ / ۶۴

حسن مصطفوی

عنوان	صفحه
مقدمه کتاب.....	۹، ۷، ۵
باب اول - دو حدیث در خصوصیات مادر امام علیه السلام.....	۱۱
باب دوم - تسمیه امام بنام رضا ، و ولادت و رحلت او.....	۱۴
باب سوم - دو نصّ از نصوص در امامت و ولایت او..... و علم و نور و حکم و صمت و غوث او .	۱۶
باب چهارم - دو حدیث در علائمی که امام باید داشته باشد..... أعلم و أحکم بودن ، و نور عمودی ، و دیدن از پشت سر .	۲۱
باب پنجم - در أفضل مخلوق بودن امام..... فضیلت بر ملائکه و برتری آنان ، و آنان مقصود از خلقت هستند ، مقام عبودیت ، اول مخلوق ، حجابهای نورانی و ظلمانی ، در صلب آدم بودند ، مکتوبون بر ساق عرش .	۲۶
باب ششم - دو حدیث از نصوص بر دوازده امام..... طینت ، و از طینت واحده بودن ، و تکذیب امام هشتم .	۳۶
باب هفتم - حُجْزَةُ اللَّهِ . و حقیقت حُجْزِه بودن.....	۴۰
باب هشتم - النظر الی وجه الله تعالی..... حقیقت لا إله الا الله ، وجه الله ، فناء کلّ و هلاک آنها .	۴۳
باب نهم - زیارت پروردگار متعال..... مظهر و مجلی صفات ، پیامبر و امامان مظاهر صفاتند .	۴۸
باب دهم - لا إله الا الله حصنی.....	۵۲

عنوان	صفحه
توحید و أمن ، امام از شرائط توحید ، امام مظهر است .	
باب یازده - وجود و کائن اول.....	۵۷
واحد فی ذاته ، لا شیء معه ، بلا حدود و لا أعراض ، مُبَدِع ، لا فی شیء أقامه ، صفوة و غیر صفوة .	
باب دوازدهم - صفاته الذاتیه.....	۶۳
عالم بعلم إضافی ، لیس من ولایتنا ، صفات عین ذات .	
باب سیزدهم - الحدّ و الفقر . و ۲ حدیث.....	۶۷
این کان ، کیف کان ، متی کان ، لا حدّ له ، و لا متوهّم .	
باب چهاردهم - إنّه لطیف سمیع بصیر.....	۷۳
لطف و سمع و بصر در پروردگار متعال ، نفی صفات از او.	
باب پانزدهم - الإرادة منه تعالی . حقیقت اراده.....	۷۷
باب شانزدهم - و هو معکم اینما کنتم.....	۸۰
نور وجود و إحاطه و نفوذ تامّ و غیر متناهی او .	
باب هفدهم - جاء ربّک.....	۸۳
آمد و رفت مکانی و زمانی ، ظهور و قرب در پروردگار متعال .	
باب هیجدهم - الجبر و الاختیار . و ۲ حدیث.....	۸۶
محدودیت و اختیار و قدرت ، حدود طبیعی و محدودیت قدرت ، کفر در جبر و شرک در تفویض ، اراده در طاعات و معاصی .	

عنوان	صفحه
باب نوزدهم - السجود لله تعالى.....	۹۲
کشف ساق ، دعوت بسجود ، حجب نورانی.	
باب بیستم - ختم الله على قلوبهم.....	۹۶
طبع و ختم ، و مقدمات ختم ، نتایج و حقیقت آن .	
باب بیست و یکم - عن ربهم يومئذ لمحجوبون . و ۲ حدیث.....	۹۹
حقیقت محجوب بودن ، علل محجوبیت امر معنوی	
است ، قرب و بعد بنور ذات لایتناهی ، عصیان و انحراف .	
باب بیست و دوم - ترکهم فی ظلمات.....	۱۰۵
دو شرط توجه پروردگار ، مقابله بمثل در ترک و أخذ .	
باب بیست و سوم - نزوله الى السماء الدنيا.....	۱۰۸
فراغت در شب و ثلث آخر ، آواز ملائکه ، عالم ملکوت .	
باب بیست و چهارم - یأتیهم الله . انتظار باطل.....	۱۱۱
باب بیست و پنجم - نسوا الله فنسیهم.....	۱۱۳
نسیان خداوند و توجه او ، انساء ، لقاء یوم .	
باب بیست و ششم - السخر و الخدع منه تعالى.....	۱۱۷
حقیقت سخر و استهزاء و خدعه ، مقدمات این امور .	
باب بیست و هفتم - حقیقة الايمان . خلط معانی.....	۱۲۱
باب بیست و هشتم - حروف الهجاء . خصوصیات آنها.....	۱۲۴
تناسب در کلمات و حروف ، ۲ حدیث دیگر ، حروف	

صفحه	عنوان
	عبری . اعجاز قرآن .
۱۳۲	باب بیست و نهم - علمه باللغات . فصل الخطاب .
۱۳۵	باب سی ام - الجَنَّة و النار . بهشت و جهنم روحانی و جسمانی .
	معراج جسمانی و روحانی ، معاد روحانی .
۱۴۴	باب سی و یکم - معنای تسمیه ( بسم الله گفتن ) .
۱۴۸	باب سی و دوّم - در حقیقت اسم اعظم و بسم الله الرحمن الرحیم .
۱۵۳	باب سی و سوّم - حقیقت توحید ( سوره توحید ) .
۱۵۹	باب سی و چهارم - علم خداوند بخود و قدرت او و أسماء .
۱۶۵	باب سی و پنجم - خلق اشیاء ، و قدرت .
۱۶۹	باب سی و ششم - تشبیه خداوند ، و شرک .
۱۷۳	باب سی و هفتم - دلیل بر بودن پروردگار .
۱۷۸	باب سی و هشتم - مشیّت و قضاء و قدر .
۱۸۳	باب سی و نهم - جَبْر و مشیّت و عمل .
۱۹۰	باب چهلم - خَلق ، تقدیر ، أفعال .
۱۹۵	باب چهل و یکم - جَبْر و تفویض .
۲۰۳	باب چهل و دوّم - عَرش ، عمود ، حُوت .
۲۱۰	باب چهل و سوّم - قرآن مجید قدیم است یا حادث ؟
۲۱۵	باب چهل و چهارم - سکینه ، جَنّت .